



تاریخ ادبیات

برای سال ششم ادبی

تو این بود هست که دنای بود
وزارت آموزش پرورش

توانا بود هر که دانا بود

وزارت آموزش فنی پژوهش

تاریخ ادبیات

برای سال ششم ادبی

حق‌چاپ محفوظ

چاپ و توزیع از:



۱۳۴۹

فهرست مendoza جات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	طوسی ، قاضی بیضاوی ، ذکریا -		تاریخ ادبیات دوره مغول و
	قزوینی ، قطب الدین شیرازی ،		تیموری - مقدمه
	قاضی عضد الدین ایجی ، قطب الدین -		علوم و ادبیات در عصر مغول و
۷۱ تا ۷۴	رازی	۲	تیموریان
	دوره صفویه - اوضاع سیاسی و تاریخی ۷۵	۶	شعراء نویسنده‌گان معروف - سعدی
۷۶	وضع علوم و ادبیات در این دوره	۱۳	مجد همگر
	انتشار زبان و ادب فارسی در هند و	۱۴	شیخ محمود شبستری
۷۸	آسیای صنیع	۱۶	مولوی
	شعراء معروف دوره صفوی -	۲۴	کمال الدین اسماعیل
۸۳	محتنشم کاشانی	۲۶	فخر الدین عراقی
۸۵	وحشی بافقی	۲۸	همام تبریزی
۸۶	عرفی شیرازی	۲۹	اوحدی مراغه‌ای
۸۸	صائب تبریزی	۳۱	امیر خسرو
۹۱	کلم کاشانی	۳۴	خواجوی کرمانی
۹۳	حزین	۳۷	ابن یمین
۹۴	فیضی دکنی	۴۱	سلمان ساوجی
	شاعران دیگر این دوره - بابا	۴۴	حافظ
	فنانی ، هاتقی ، هلالی ، اهلی ،	۵۲	عبدی زاکانی
	زلالی ، نظیری ، ظهوری ، طالب	۵۴	کمال خجنندی
۹۶ تا ۹۷	آملی ، بیدل	۵۵	ابن حسام
	آثار منثور دوره صفوی و شرنویسان	۵۶	جامی
	این دوره - حبیب السیر ، عالم آرای	۶۴	ثر دوره مغول و تیموریان
	عباسی ، عین الحیات ، مجالس -	۶۴	۱- کتابهای تاریخی
۹۹ تا ۱۰۵	المؤمنین ، جامع عباسی	۶۸	۲- کتابهای ادبی
۱۰۱	آثار منثور دیگر در این دوره	۶۹	۳- کتابهای اخلاقی
	دانشنمندان ایرانی دوره صفوی		دانشنمندان عصر مغول و تیموری که
	که غالباً به زبان عربی تأثیفاتی		غالباً به عربی تألیف کرده‌اند -
	دارند - میرداماد ، ملاصدرا ،		شهاب الدین عمر سهروردی ،
	مجلسی ، شیخ بهائی ، ملامحسن		نجم الدین رازی ، خواجه ذصیر -
۱۰۴ تا ۱۰۵	فیض		

این کتاب که «وسیله آقای دکتر رضازاده شفیق تکارش
یافته»، بر طبق ماده ۳ قانون کتابهای درسی و اساسنامه سازمان
کتابهای درسی ایران برای تقدیم در درس برداشتیها برگزیده شده
است.

تصویر روی جلد: ملک الشّعراء بهار (۱۲۶۶ - ۱۳۳۵ ه . ش .)

چاپ از: موسوی

عنوان

صفحة	عنوان
دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه	نامه دانشوران ، حاج ملا هادی
وضع سیاسی و تاریخی	سیزواری ۱۴۲-۱۲۵
شاعران این دوره - مشتاق اصفهانی	دوره مشروطیت و تأثیر آن در
آذر بیگدلی	ادبیات فارسی
هاتف اصفهانی	وضع شعر و شاعری در دوره
سحاب	مشروطیت و شاعران بزرگ
مجمر اصفهانی	ادب الممالک
نشاط اصفهانی	ایرج میرزا
فتحعلی خان صبا	ادب پیشاوری
osal shirazi	عارف قزوینی
قائم مقام فراهانی	پروین اعتمادی
قاآنی	رشید یاسمی
فروغی بسطامی	بهار
سروش اصفهانی	نویسنده‌گان این دوره - میرزا ملک
محمد خان ملک الشعرا	خان ، فروغی
شاعران دیگر این دوره	دانشمندان و نویسنده‌گان معاصر-
نویسنده‌گان این دوره - میرزا	علامه محمد قزوینی ، علامه
مهدی خان استرآبادی ، آذر	دهخدا ، اقبال آشتیانی ، بهمنیار ،
بیگدلی ، قائم مقام ، رضاقلی هدایت ،	کسری ۶۹-۱۷۲
میرزا محمد تقی سپهر ، مؤلفان	اهمیت وارزش ادبیات ایران

به نام خدا

تاریخ ادبیات دوره مغول و تیموری

مقمله

استیلای مغول به ایران با حمله چنگیزخان از طرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری شروع شد و منجر به تأسیس سلطنت احفاد او در ایران گشت که تا اواسط قرن هشتم هجری به نام ایلخانان حکومرما بی کردند. در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بود و علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در کارزار با آنان مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهیان به تاریخ ۶۲۸ ه. ق. به دست آن قوم منقرض گردید.

از جمله معاصران و رقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که اینان نیز چار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از در تدیر و اطاعت در آمدند و خراج گزاری آنان را پذیرفتند و جنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و سرانجام در حدود ۶۸۶ ه. ق. انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاطین ایلخانی هلاکو، واژدیگر سلاطین معروف آن آباقا، غازان خان واولجایتو بودند. غازان اولین سلطان مغول بود که در ایران دین اسلام را اختیار کرد.

قریب نیم قرن بعد از انقراض مغول تیموریان که اصلاً با مغول خویشاوند بودند بنای سلطنت در ایران گذاشتند و تا اوایل قرن دهم یعنی

رشیدالدین فضل‌الله به مشورت یا به وزارت و امارت برگزیدند، هر یک از این اشخاص به نوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق کردند. خواجه نصیر که در دربار هلاکو احترامی خاص داشت از علمای بزرگ و نامی ایران بود و صدھا شاگرد در حلقة تدریس خود داشت و نشر فضایل ایرانی و اسلامی می‌نمود. صاحب‌دیوان وزیر آباقا و مرتبی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی اورا مدح و تحسین می‌کرد.

برادرش عطاملک جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت همت به بسط علم و ادب گماشت. اصلاً خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی به فضل سبقت و حسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان از دانشمندان و طبیبان و مؤذخان زمان خود بود و در عقل و تدبیر نظر نداشت.

در میان سلسله‌های دیگر نیز اهل فضل کم بود، چنانکه ابوبکر و پسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از پورش مغول گریخته و به فارس پناه آورده بودند نگهداری می‌کردند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخر الدین از آل کرت مقر خود را مرکز ادب اقرارداده بود.

افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی رانیز، مخصوصاً در نثر، مصنوعی و غیر طبیعی کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تا حدی متروک شد و شماره‌ای از نویسندهای به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه و طول و تفصیل ادا کردند.

بدیهی است این سبک عمومیت نداشت بلکه نویسندهای در نظم و نثر همان طرز قبل از مغول را مرغی داشتند یا لااقل مانند دیگران غرق

ظاهر بردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی می‌ساختند، و علت اختلاف بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ و صاف و جامع التواریخ که همه از یک عصرند همین است.

در هورد نظم دوره مغول می‌توان گفت که شعر عرفانی و در واقع بهترین و لطیف‌ترین معانی تصوّف، در این عصر به قالب عبارت موزون فارسی در آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصه جلال الدین رومی در این دوره ظهر کردند.

از جوانی روح بی آرام داشت و پای بند یک جانبود و گردش اطراف
جهان و دیدن مردمان را می خواست و در واقع این آیات ترجمان
حال خودش بود:

به هیچ یارمده خاطر و به هیچ دیار که برو بحر فراخ است و آدمی بسیار
چوما کیان به درخانه چندبینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار؟
زمین لگد خورد از گاو و خربعت آن که ساکن است نه مانند آسمان دوّار

گذشته از جهان گردی چون وطنش ایران معرض هجوم مغول گردید
و فارس گرفتار کشمکشها بیین احفاد خوارزم شاهیان و اتابکان شد پس دل
از زادگاه کند و به جهان گردی آغاز کرد و مسافرتی را که بین سی تا چهل
سال طول داشت پیش گرفت و بگداد و سوریه و مکه را تا قسمت‌های شمالی
افریقا گشت و شهرهای مختلف و ملت‌های گوناگون بدید و با مذاهب و فرق
برآمیخت و باطیقات مردم اختلاط کرد و شاید قطعه:

ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم در نگی...
اشاره به همین مسافت باشد. دور نیست آغاز این سفر در سال
هیجوم غیاث الدین خوارزم شاهی به فارس یعنی ۶۲۲ ه.ق. باشد و اگر
بعضی از حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نباشد توان گفت سعدی
کاشمر و هند و ترکستان را هم دیده است حتی به موجب روایتی از سفر
مکه به تبریز رفته و در آنجا آباقا آن و صاحب‌دیوان و برادرش را دیدار
کرده است.

بعد از این سفر طولانی و سیر در آفاق و انفس شاعر جهان‌دیده با
یک دنیا تجرب معنوی و افکار ورزیده به سوی شیراز برگشت و در این
حین در آنجا ممدوح و حامی او اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی

شعر ۱ و نویسنده گان معروف

سعدی

مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره‌های
قدرت اول آسمان ادب ایران است که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را به
اعلام درجه فصاحت رسانید و بهترین نمونه بلاغت را به دست داد و در واقع
مقاد این بیت را که خود فرمود:

هفت کشور نمی‌کنند امروز
بی مقالات سعدی انجمنی
در هر عصری مقبول اهل ذوق و ادب قرارداد.

سعدی در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز ولادت یافت و در آغاز
جوانی از نوازش پدر محروم گردید، چنان‌که خود گوید:

مرا باشد از حال طفلان خبر
که در طفلی از سر بر قم پدر
من آنگه سر تاجور داشتم

اجداد سعدی اهل علم و دانش بودند و در علوم دینی اشتهر داشتند
چنان‌که فرمود:

همه قبیله من عالمان دین بودند
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
نخست در شیراز به تحصیلات آغاز کرد و سپس به بگداد رسپار
شد و در آنجا در مدرسه معروف نظامیه و در دیگر محافل علمی کسب
فضایل و علوم کرد.

(۶۲۳-۶۵۸ ه.ق.) حکومت می کرد، و رفاه و امان حاصل بود چنان که گفت:
 چو باز آمدم کشور آسوده دیدم بلنگان رها کرده خوی پلنگی
 چنان بود در عهد اوّل که دیدی جهان پر زآشوب و تشویش و تنگی
 چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر سعد بن زنگی
 در این موقع بود که شاعر فراتی جست و میل به تأثیف و تصنیف
 نمود و سرودهای خود را گردآورد و بوستان و گلستان را پرداخت
 و اشعار و قطعات خود را فراهم ساخت.

سعدی از آن بیکختان است که در زمان خود حتی از اوان جوانی
 دیت شهرت خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابک ابوبکر به اوج
 رسید؛ در بوستان گوید:

که سعدی که گوی بالاغت ربود در ایام بوبکر بن سعد بود
 در این موقع یعنی به سال ۶۵۵ بوستان را به رشتة نظم و تأثیف
 کشید، چنان که گوید:

ز شش صد فزون بود پنجاه و پنج که من گفتم این نام بردار گنج
 یک سال بعد گلستان را تصنیف کرد، چنان که در مقیده آن گفت:
 در آن مدت که هارا وقت خوش بود

ز هجرت شش صد و پنجاه و شش بود

گذشته از این دو، استاد را قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند
 و رباعیات و نیز مقالات و قصاید عربی هست که در دیوان کلیاش جمع
 آمده است.

سعدی قصایدی بس آموزنده و عبرت انگیز دارد، یکی از آنها قصيدة
 ذیل است که خطاب به انکیانو - گه از طرف هلاکو حکومت فارس

داشت - می گوید :

دل به دنیا در بنده هوشیار
 بس بگردید و بگردد روزگار
 ای که دست می رسد کاری بکن
 اینکه در شهنامه ها آورده اند
 نا بدانند این خداوندان ملک
 این همه رفند و ما ای شوخ چشم
 ای که وقتی نطفه بودی در شکم
 مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
 همچین تا مرد نام آور شدی
 آنجه دیدی برقرار خود نماند
 دیروزود این شکل و شخص نازنین
 این همه هیچ است چون می بگذرد
 نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگاز
 و از جمله غزلیات سعدی این غزل را که نمودار شیوه اوست نقل
 می کنیم :

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
 یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست!
 به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس
 که به هر حلقة مویست گرفتاری هست
 گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
 در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیب چه کنم گر نکنم
همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو می ورزم و بس
که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

من از این دلق مرقع بدر آیم روزی
تا همد خلق بدانند که زناری هست

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانی است که بر هر سر بازاری هست

از امتیازات دیگر سعدی که در آن نیز پیشا و توان گفت
بی همتاست نثر روان و شیرین اوست که الحق بانظمش برابری می کند
و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته است، بخصوص که نثر مسجع است
و نمودار گران قدر آن همایا کتاب گلستان است که باید گفت گلچینی از
گلزار ادبیات ایران است.

اینک جملاتی از آن کتاب :

نه هر کد به قامت بهتر به قیمت بهتر . توانگری به هنر است نه
به مال و بزرگی بد عقل است نه بد سال . همد کس را عقل خود بكمال
نماید و فرزند بجمال . معحال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای
ایشان گیرند . زمین را از سماں نثار است و آسمان را از زمین غبار .
گوهر اگر در خلاب افتاد همچنان نفیس است ، و غبار اگر بر سر آسمان
رود همچنان خسیس . دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور .

خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب . عالم بی عمل زنبور بی عسل
است...

از مزایای نثر سعدی که در گلستان جلوه‌گر است آوردن اشعار و
شواهد مناسب است در ضمن عبارت ، که تأثیری خاص به سخن او
می‌بخشد بخصوص آنچه که با استشهاد از قرآن کریم معنی آیات بیان را
با نظم شیوازی تعبیر می‌کند ، نظر آیه :

و نحن أقرب إلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ، كه گوید :

دوست نزدیکتر از من بد من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و هن مهجورم
و مانند آیه : فلما رأيْنَهُ أكْبَرَنَا وَ قَطْنَنَ اِيْدِيهِنَ ... که گوید :

کاش کافانکه عیب من جستند رویت ای دلستان بدانندی
تا به جای ترجیح در نظرت بی خبر دستها برویدندی
گلستان در حقیقت کتابی است درآموزش و پرورش ، و هدف اغلب
حکایات و امثال آن تأذیب و تربیت و تهذیب نفس است ، و از هنرهای
استاد آنکه حقایق را بدون توجه به استدلال و طول مقال از راه تمثیل
با عباراتی بس شیرین و جزیل بیان می‌کند و معنی شعر و شاعری همین
است ؛ مثلاً برای اینکه شخص را به تأمّل و شکیبایی بخواند بدان طرز
سخن می‌راند :

به چشم خویش دیدم در یابان که آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پا از تک فرو ماند شتران همچنان آهسته می‌راند
و برای اینکه لزوم نظم و مآل اندیشی را در مورد معیشت گوشزد

کند چنین می فرماید :

چود خلت نیست خرج آهسته تر کن
که می گویند ملاحان مرودی
اگر باران به کوهستان نبارد
به سالی دجله گردد خشائی رودی
از قسمت های لطیف گلستان آن است که شاعر با روح عرفانی که اورا
بود گاهی صدای طبیعت و نسیم درختان و نوای مرغان را به گوش جان
می شنود و آن همه در ذوق او چون نعمه وحدت و آهنگ خلقت تر نم
می کند؛ پس حال و شوق و جذبه پیدا می نماید تا جایی که گویی سرود
مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه می سازد تا این گونه سخنان
می گوید :

دوش هرغی به صبح می نالید
یکی از دوستان مخلص را
عقل و صبرم بیرد و طاقت و هوش
مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشم که تو را
بانگ مرغی چنان کند مدهوش
مرغ تسبیح خوان ومن خاموش!
گفتم این شرط آدمیت نیست
کتاب بوستان سعدی نیز که هدف تربیتی دارد می نمایاند که استاد
در هنر اجتماعی و اخلاقی ماهر و زبردست بوده و کار ساختن را مانند
شیخ عطّلار در این رشته به کمال رسانده و حقایقی بس مهم و سودمند را
به سلک حکایت بیان کرده است.

اینک نمونه ای از باب اول که در عدل و تدبیر است نقل می شود:

شنیدم که در وقت تزعیج روان
بد هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش
نه در بند آسایش خویش باش
چو آسایش خویش خواهی و بس
نیاساید اندر دیار تو کس
شبان خفته و گرگ در گوسفند
نیاید به تزدیک دانا پسند

که شاه از رعیت بود ناجدار
برو پاس درویش محتاج دار
که چون می کُنی می کُنی بیخ خویش
مکن تا توانی دل خلق دیش
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
فراخی در آن مرز و کشور مخواه
که مر سلطنت را پناهند و پشت
رعیت نشاید به بیداد کُشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش
که مزدور خوشدل کند کار پیش
وفات شعی در سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ ه . ق . در شیراز اتفاق افتاد
و در آنجا مدفون گشت .

مجد الدین همگر

مجد الدین همگر از شاعران قصیده سرا و غزل گوی قرن هفتم
هجری و از معاصران سعدی است .
اقامتگاهش بیشتر شیراز بود و در آنجا در خدمت اتابکان سلغزی
سر می برد و بعد از زوال حکومت آن خاندان به کرمان و اصفهان و
بغداد و خراسان رفت و باز به شیراز برگشت تا در ۶۸۶ ه . ق . درگذشت .
قصاید و غزلهای مجد همگر سهل و روان و ممتاز است و
ترانه های لطیف متعدد عاشقانه اش گاه دارای مضامین حکمی و اجتماعی
است .

از اشعار اوست :

نه دل می گرددم رام و نه دلبر
نه چرخم می دهد کام و نه اختر
کنون در دنها بی است بر سر ...
که نقدیم نیارد راه بر سر
مرا خود دام غربت بود بر دل
چنان گشتم من اندر کوه و وادی

چودریا هست ڈراف این سهم گبن کوه
درو کشی خیام و پشته ها موج
نهالش دیله را مسما ره و میثقب
شیاطین را نشیش بگسلد پی
زبس شب و فراز و غور و نجدش
نبودم هرد غربت با چنین زور
چرا بر گاشتم رخ زآن سمن روی
کرا جویم که پیغامم بدرو بر
که بر او جشن نمی پرد کبوتر
به نزد من که آرد نامه دوست
این ترانه نیز از اوست :

دردا که دل عاقلم از دست برفت
وز عمر همه حاصلم از دست برفت
دریاب که پای صبرم از جای بشد

شیخ محمود شبستری

شیخ سعد الدین محمود بن عبدالکریم شبستری در قصبه شبستر
هفت فرسنگی تبریز ـ ولد یافت و رشد و نموش در همان جهات بود و در
عهد الجایتو وابوسعید شهرت یافت و در عداد علماء و فضلای تبریز محدود
گشت. از شرح حال وی تفصیلی در دست نیست ولی اخبار و آثارش معلوم
می‌سازد که از اجله علمای متصرفه زمان خود بشمار می‌رفت و در حل
و فصل مسائل دینی و حکمی بس دقیق بود، و در آن موضوعها مرجعیت
و شهرت بسزا داشت.

دانش دوستان از اطراف و اکناف به حضورش می‌شناختند و در مجهولات
خود حل اشکال را ازاو درخواست می‌کردند، چنانکه وی معروف ترین

تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را در چنین هوردي در جواب
سؤالات مرد بزرگی از اهل خراسان یعنی امیر سید حسینی هروئی مرید
و خلیفه شیخ بهاء الدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی
بود سروده است. این سوالات بطوری که از اشعار گلشن راز ظاهر می‌گردد
به سال ۷۱۷ به شیخ رسید چنانکه فرماید :

به سال هفده از هفت صد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان رسید از خدمت اهل خراسان ...
تمام این سوالات راجع به مسائل دینی و عقاید عرفانی است که
شیخ به مناسبت و ترتیب جواب داد؛ سپس به خواهش مریدان آن را در
اندک مدتی تکمیل کرد و بر آن بیفزود و آن را گلشن راز نام نهاد.
از تصنیفات منثور شیخ آنچه معروف است حق البقین نام دارد
که در مسائل دینی است، نیز شاهد نامه از تأییفات اوست.

شیخ شبستری به سال ۷۲۵ هـ. ق. وفات یافت و مرقدش در شبستر
واقع است.

اینک ایاتی از گلشن راز در جواب پرسش : « سالک راه حق کیست
ومرد تمام عارف کدام است؟ » :

ز خود صافی شود چون آتش از دود	مسافر آن بود کو بگذرد زود
سوی واجب بدتر کشین و نقصان	سلوکش سیر کشی دان ز امکان
به علم و زهد و تقوی بوده معروف	به اخلاق حمیده گشته موصوف
بد زیر قبه های ستر مستور	همه با او ولی او از همد دور
گرش از پوست پخراشی گه خام	تبه گردد سراسر مغز بادام
اگر مغزش برآری برکنی پوست	ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست

ه . ق .) دوازدهمین از سلجوقيان آسيای صغیر که از شاهان بزرگ دانشپرور بود به قونيه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاءالدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضائل و علوم و به ارشاد مردم پرداخت و علاءالدین کيقباد ارادتی بسزا نسبت به او پیدا کرد .

اولین تعليم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و یک سال بعد از وفات او (که بد سال ۶۲۸ ه . ق . اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاءالدین ولد بود و در این موقع در سلک خواص و اولیای اهل طریقت مقامی داشت به قونیه آمد و جلال الدین از مجالس درس او کسب فیض کرد و نه سال تمام در تحت ارشاد آن مرد عارف بود، سپس به عزم سیاحت و اخذ معرفت و در ک مجلس اصحاب طریقت، مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و اکتساب معانی کرد و با تجارت معنوی و مکتبات علمی باز به قونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بد امر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد ، و همچنان به نشر نفحات انس مشغول بود تا روزی گردنی روزگار اورا با یکی از اوتاد زمان و نوادر دوران به یکجا آورد و این ملاقات در حیات جلال الدین تأثیری عظیم کرد . این شخص عبارت بود از شمس الدین محمد بن علی تبریزی که ژولیله پیری از پیران صوفیه بود و نفسی گرم و جاذبه‌ای بزرگ و بیانی مؤثر داشت . در این موقع که سال ۶۴۲ ه . ق . باشد به سراغ جلال الدین به قونیه آمده بود و در اول نظر بارقه عشق و حقیقت را در چهره او دید . از تعظیم و احترامی که جلال الدین در اشعار و آفوال خود نسبت به شمس ایاز می‌کند ،

میان این و آن باشد طریقت
شروعت پوست و مفرآمد حقیقت
خلل در راه عارف نقض مفر است
چو عارف با یقین خوش پیوست
رسیده گشت مفر و پوست بشکست
درو پیدا نماید وجه مطلق
بود از سر وحدت واقف حق
دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را شهود است

مولوی

مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلما بهاءالدین محمد معروف به بهاء ولد از بزرگترین شعرای منتصف ایران ، به سال ۵۴۶ ه . ق . در بلخ که از مرکز فرهنگ و ادبیات و عقاید ایرانی شمرده می‌شد تولد یافت . پدرش بهاء ولد بر حسب روایت ، نوئه دختری علاءالدین خوارزمشاه بود و از فضلا و مشایخ عرفًا محسوب می‌شد و ظاهراً از جمله خلفای شیخ نجم الدین کبری بود .

بهاءالدین در حدود سال ۶۱۷ ه . ق . با پسرش جلال الدین که در آن موقع ۱۴ ساله بود ، به قصد زیارت مگه از راه بغداد مسافرت کرد .

گفته‌اند که بهاءالدین ولد در نیشاپور بدیدار شیخ فرید الدین عطّار نایل آمد و اوجلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نامه را به او هدیه کرد . بعد از عبور از بغداد و زیارت حج به ملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود ، بعد به لارنده که از مرکز حکومت ساجوقيان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند ؛ سپس به موجب دعوت سلطان علاءالدین کيقباد (۶۱۶ - ۶۳۴)

نیک پیداست که تأثیر نفیں او در دل جهانگیر جلال الدین بس عمق بوده است
چنانکه ایات ذیل که از دفتر نخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهد
این دعوی تو اند بود :

آفتاب است و ز انوار حق است
شمس تبریزی که نور مطلق است
بوی پیراهان یوسف یافته است
این نفس جان دامن بر تافته است
بازگو رمزی از آن خوش حالها
کز برای حق صحبت سالها
من چه گویم یک رگم هشیار نیست
شرح آن باری که آن را یار نیست
کاین دلیل هستی و هستی خطاست
این زمان بگذار تا وقت دگر
خود ثنا گفتن ذ من ترك ثناست
شرح این هجران و این خون جگر
گفتمش پوشیده خوشر سر یار
خوشر آن باشد که سر دلبران
بنا به فحواب این اشعار جلال الدین در شرح حکایات مثنوی و
یان معانی تصوف، این مرشد پیر را در برابر چشم داشته و به یاد او
به شور و طرب بوده است، گرچه از ذکر نام او خودداری کرده و اسرار عرفان
و راز ایمان را در حدیث دیگران گفته است . مولانا مدّتی در خلوت و
فیض صحبت این عارف سوخته و سوزنه گذراند، بعد مرشد مسافرتی به دمشق
کرد و باز به قونیه برگشت و به ارشاد و تحریک شوق و شعلهور ساختن
آتش عشق مولانا پرداخت .

گفته اند : شمس در مقام وجود و شوق عنان اختیار از دست می داد
ومضرمات درون را به زبان می آورد ، و در برابر معتقدات قشری عوام
بی پروا بود ، و اسرار را فاش می کرد ، و بساط سماع و طرب عارفانه را
بی باکانه می گسترد چنانکه بنا به روایت از این راه دشمنان بسیار پیدا

کرد و روزی از سوء حادثه ، عوام قونیه بر او شوریدند و بتحقیق معلوم
نیست که در این شورش چه بر سر شمس آمد ولی آنچه مسلم است بعد از
آن حادثه وی هرگز روی به کسی نتمود و به گفته بعضی او را در ملاعه ام
کشتند (۶۴۵ هـ ق) و علاء الدین پسر ارشد مولانا نیز در این معرکه
سخت مجروح شد و جان سپرد .

مولانا جلال الدین بعد از این همه سرگذشت و ریاضت و تجربه در
عالی عرفان به مقام بلندی رسید و قطب سالکین آن مسلک گردید و چنانکه
رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه ای برای خود معین کرد و اولین خلیفه
او صلاح الدین فردیون زرگوب نام داشت که مولانا نوجه‌ی خاص و
علاقه‌ای وافر و اعتقادی بسیار نسبت به اوی ایراز می‌فرمود بدی که این
نوجه مایه حسد مریدان واقع می‌گشت و او در سال در این خدمت بود .
بعد از او یعنی به سال ۶۵۷ هـ ق . حسام الدین حسن بن محمد را
به خلافت خود برگزید و او یازده سال در حال حیات مولانا خلیفه ۱۲۰
سال بعد از وفات جانشین او بود .

مثنوی معنوی بزرگترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار
جلال الدین بلکه کاملترین دیوان تصوف در زبان فارسی است که به شمار
۲۶ هزار بیت و در ضمن شش دفتر در بحر رمل سروده شده است .

تاریخ شروع دفتر اول بدرستی معلوم نیست ولی دو سال بعد از
ختام آن ، دفتر دوم شروع شده است و آن به تاریخ ۶۶۶ هـ ق. بود . از
این لحظه تاریخ شروع دفتر اولین بین ۶۵۷ و ۶۶۶ باید باشد زیرا انتصاب
حسام الدین به خلافت در ۶۵۷ بود . علت این وقفه دو ساله اندوهی بود
که به مناسبت وفات زوجه حسام الدین که ملهم و معشوق مولانا بود در

دل شاگرد و استاد حاصل شد ، و ظاهراً این هصیت حسام الدین را غرق سکوت و ریاضت و اعتکاف کرد .

ایات ذیل که در مطلع دفتر دوم است این معنی را می‌رساند :

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی باشد تا خون شیرشد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفت بود	بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون زدری با سوی ساحل بازگشت	چنگ شعر مثنوی با سازگشت
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت شش صد و شصت و دو بود
از همین ایات بخوبی پیداست که حسام الدین در تحریک ذوق و	
تشحیذ شور و شوق پیر خود چد تأثیری داشت .	

محفویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا با ذکر آنها تابع دینی و عرفانی می‌گیرد و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل یان می‌کند و با این ترتیب بسی از آیات قرآن شریف و اخبار و احادیث را نیز بد میک عرفان شرح می‌دهد .

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا ، مجموعه غزلیات اوست که دیوان شمس تبویزی نام دارد یعنی آن را بد نام هرشد و قائد روحانی خود کرده است ، و آن مرکب است از غزلیات عرفانی و ترجیع بند و رباعیات . این غزلیات نسونه ذوق و مظهر شور و نماینده شور و عشق معنوی است و هر خواننده و شنونده صاحبدل را از عالم قیل و قال به جهان وجود و حال سوق می‌دهد .

گذشته از مثنوی و دیوان ، کتابی منتور به نام *فیه ما فيه* از گفته‌های جلال الدین خطاب به معین الدین پروانه که به حلقة درس و صحبت

استادگر ویله بود موجود است و آن نیز در مطالب عرفانی است . مقداری از مراسلات و مقالات مولانا نیز باقی است .

اینک نمونه‌ای از افکار و اشعار مولانا :

هستی جهان یکی است و آن ذات خدای تعالی است که جز او نیست و هر چه هست در حقیقت اوست و عالم همه جلوه‌گاه اوست . روح ما نیز از اشعد هستی اوست که از مبدأ جدا افتاده و بدین جهان ظاهری و کثرت و تعین نزول یافته است و همواره در حسرت دیدار و شوق و عشق دلدار بسرمی برد و می‌خواهد ، حجابت ظلمانی این نشانه جسمانی را بدرد و بداصل خود پیوندد ، و ناله هجران است که مانند نی که از نیستان بریله باشد از او شنیده می‌شود ، نهایت ظاهرینان و کوردلان مبدأ خود را فراموش کرده‌اند و زبان روان را در نمی‌یابند :

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
وز بجدایه سا شکایت می‌کند
کز نیستان تا مر! بیریمه‌اند
از ذرم مرد و زن نایل‌هه‌اند
تا بگویم شرحه شرحه از فراق
هر کسی کو دوره‌اند از اصل خویش
باز بجاید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت خوشحالان و بدحالان شدم
از درون من بختست اسرار من
هر کد این بانگنای و نیست باد
آتش است این بانگنای و نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد ...
برای دریافت وحدت و پی بردن به حقیقت باید عشق‌سوزانی داشت

که آن نمام هستی ظاهری و غرور جسمانی را حاکستر کند چنانکه گوید :
عشقهایی کز بی رنگی بود عشق نبود عاقبت نگی بود

خام را جز آتش هجر و فراق
که پزد که وارهاند از فراق ؟
چون توبی تو هنوز از تو نرفت
سوختن باید تو را در نار نفت
کسی که عاشق ذات خدا باشد باید از بت پرستی و وهم و نقش
ظاهر بدرآید :

عاشق تصویر و وهم خویشتن
کی بود از عاشقان ذوالمن ؟
عاشق آن وهم اگر صادق بود
آن مجازی تا حقیقت می کشد
عاشق صادق باید از خود بگذرد یعنی شهوات و اغراض را بکشد ،
زیرا :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب ازدل به سوی دیده شد
اختلاف اهم و دشمنیهای فرزندان آدم نشانه بیخبری و غرور است
و منشأ این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است مانند آن طوطی که
شیشه روغن بادام را شکست و بقال بر سرش زد و موی سرش ریخت و
کل کشید، و چون مرد پشمینه پوشی با کله کل از آنجا می گذشت طوطی
گفت : ناچار تو هم شیشه روغن شکستی که کل شدی ! مردم نادان هم
طوطی وار دیگران را از خود قیاس می کنند :

بود بقالی و وی را طوطی خوشنوایی سبز گویا طوطی
بر دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران
در خطاب آدمی ناطق بُدی در نوای طوطیان حاذق بُدی
گربهای بر جست ناگه در دکان بهر موشی ، طوطیک از بیم جان
شیشههای روغن گل را بریخت جست از سوی دکان سویی گریخت
از سوی خانه یامد خواجه اش بر سرش زدگشت طوطی کلیز ضرب
دید پُر روغن دکان وجاش چرب

مرد بقال از ندامت آه کرد
روزگ چندی سخن کوتاه کرد
کافتاب نعمتم شد زیر میغ
ریش بر می کند و می گفت ای درین
چون زدم من بر سر آن خوش زبان
دست من بشکسته بودی آن زمان
تا باید نطق مرغ خویش را
هدیهها می داد هر درویش را
بر دکان بنشسته بُد نویسوار
بعد سه روز و سه شب حیران وزار
تاكه باشد کاندر آید او بگفت
می نمود آن مرغ را هرگون شگفت
با سر بی مو چوبشت طاس و طشت
جولقه سر بر هنه می گذشت
بانگ بر درویش زد که هی فلان
طوطی اندر گفت آمد در زمان
تو مگر از شیشه روغن ریختی
از چهای کل با کلان آمیختی
کوچو خود پنداشت صاحب دلق را
از قیاس خنده آمد خلق را
گار پاکان را قیاس از خود مگیر
کار پاکان را قیاس از خود مگیر
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
جمله عالم زین سبب گمراه شد
همین سر عرفان و راز ایمان است که در دیوان شمس تبریزی
به شکل غزلهای شورانگیز ظهور می کند. هدف غزلهای شورانگیز مولانا
همانا وصال حق و درک وجود مطلق است و هجران یار و عشق دلدار که
مظہر آن ، پیر مرشد بزرگ او شمس تبریزی است در هر بیت ییداست ،
یعنی گاهی در این سخنان پر هیجان نشاط و شوق دیدار و گاهی سوز و گذار
هجران یار در کار است . در گیرودار عشق پناهگاه بزرگ عارف ، کعبه
دل و تزدیکترین راه به سوی وصال دوست راه دل است، زیرا دل جایگاه
خداست، این است که فرمود :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دل است کعبه معنی تو گل چه بنداری ؟

طواف کعبه صورت ، حفت از آن فرمود
که تا بد واسطه آن دلی بست اری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدره زر گر بری بد حضرت حق
حفت بگوید دل آر گر به ما آری
ز عرش و کرسی دلوح و قلم فرون باشد
دل خراب کد او را بهیچ نشماری
آنان که دل ندارند واصفای درون محرومند و پی خدا می گردند
راه نزدیک راگم کرده از راه دور می روند و یار را در خانه گذاشته دور
جهان می گردند :
آنها که طلبکار خدایید خدایید
بیرون ز شما نیست شمایید شمایید
چیزی که نکردید گم از بهرچه جویید
کس غیر شما نیست کجا یید کجا یید
در خانه نشینید نگردید به هر کوی
زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید
وفات مولانا در شهر قویه بد سال ۶۷۲ ه . ق . اتفاق افتاد و در
مقبره پدرش مدفون شد .

کمال الدین اسماعیل

خلاق المعنی کمال الدین اسماعیل پسر جمال الدین محمد بن
عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف عراق در قرن

هفتم بشمار است . پدرش جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از
سخنگویان نامی زمان خود محسوب می شد . او نیز مانند پدر مذاخ
آل صاعد و آل خجند دو خانواده معروف مذهبی اصفهان بود . همچنین
کمال الدین خوارزمشاهیان و اتابکان فارس و سپهبدان طبرستان را در
اشعار خود ستود . در زمان حیات این شاعر بود که واقعه خوین قتل عام
مردم اصفهان به دست خونخواران مغول روی داد و کمال نیز مانند بسی
از زرگان و دانشمندان متواری گشت و بعد از فشار و آزار که از ستم
روزگار و فجایع اشاره دید سراججام خود به سال ۶۳۵ ه . ق . طعمه
شمیر مغول گردید .

در قصاید کمال الدین نوجه خاصی نسبت به زادگاهش اصفهان دیده
می شود و روزگار آبادانی و نشاط یا ایام خرابی و اندوه آن شهر را از
دل در می یابد و وصف می کند ، مانند قصایدی با مطلعهای ذیل :
منم اینکه گشته است ناگه مرا دل دوامن از چنگ محت رها ...
اصفهان خرم است و مردم شاد اینچنین عهد کس ندارد یاد ...
صفاهان را به هر یک چند دولتها جوان گردد
هوایش عنبر افشاءند زمینش گلستان گردد .

شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و پند و اندرز
سروده است ، از قبیل قصیده :

جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم
به مردمی اگر از مردمی اثر دیدم
درین زمانه که دلبستگی است حاصل او
همه گشایشی از چشممه جگر دیدم

بنالم ار کسی از بد همی بنالد از آنک
ز روزگار من از بد بسی بتر دیدم
برخی ایات می نمایاند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم
پیوند بود، وهم مانند پدرش از درد چشم شبها نمی‌غنو، چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بیجان آمد از عذاب
یارب چه دید خواهم ازاین چشم دردیاب؟!

گویند مشک ناب شود خون به روزگار
دیدم به چشم خویش که شده مشک، خون ناب
کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده‌ای مؤثر ساخته است به مطلع

زیر:

من سربه آفتاب و فلک در نیاورم گرتیغ آفتاب زند چرخ برسم.
این رباعی نیز از جملهٔ رباعیهای اوست:

وقت است که باز بلبل آشوب کند فراش، چمن ز باد جاروب کند
گل پیرهن دریده خون آلود ازدست رخ تو برس چوب کند.

فخر الدین عراقی

شیخ فخر الدین ابراهیم بن شهریار عراقی همدانی از عارفان و
شاعران نام آور قرن هفتم است. آغاز جوانیش در همدان به تحصیل
ادیبات و علوم گذشت و در هجده سالگی به مولتان هندوستان روی نهاد
و در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا آغاز سلوک کرد و چند سال بعد به
عربستان و آسیای صغیر رفت و در قوئیه به مجلس شیخ صدر الدین
قوئیوی راه یافت و کتاب لمعات را در آن شهر تألیف نمود. سپس به

مصر و شام سفر کرد و سرانجام در شهر دمشق وفات یافت (۶۸۸ ه. ق.).
وی علاوه بر دیوان، مثنوی کوتاهی به نام عشق‌نامه دارد و
کتاب لمعات او را جامی شرح کرده است. غزلها و ترکیبها و ترجیعهای
او جنبهٔ عرفانی دارد و لطیف است. وی در مثنوی و قصیده و رباعی نیز
دست داشت.

در بارهٔ عشق گوید:

عشق سیمرغ است کو را دام نیست
در دو عالم زو نشان و نام نیست
بی به کوی او همانا کس نبرد
کاندر آن صحراء نشان گام نیست

در بهشت وصل جان افزای او
جز لب او کس رحیق آشام نیست
صبح و شام طره و رخسار اوست
گرچه آنجا کوست صبح و شام نیست

ای صبا گر بگذری در کوی او
نژد او هارا جز این پیغام نیست

کای دلارامی که جان ما تویی
بی تومارا یک نفس آرام نیست...

این دو رباعی نیز از اوست:

اول قدم از عشق سر انداختن است
جان باختن است و با بلا ساختن است

اول این است و آخرش دانی چیست؟
خود را ز خودی خود پرداختن است.
 آن دوستی قدیم ما چون گشتست
 مانده است به جای، یادگر گون گشتست؟
 از تو خبرم نیست که با من چونی
 باری دل من ز عشق تو خون گشتست.

همام تبریزی

خواجه همام الدین تبریزی از شاعران و سخنگویان نامبردار آذربایجان است و در فتوح نظم بخصوص در غزل سرایی استادی بکاربرده و سبک سعدی را بخوبی تبع کرده است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته است:

همام را سخن دلفریب و شیرین است
 ولی چه سودکه بیچاره نیست شیرازی!
 وفات همام الدین به سال ۷۱۴ ه. ق. آتفاق افتاد.
دیوان غزلیات وی قریب دو هزار بیت دارد، نیز منظومه‌ای موسوم به صحبت نامه به نام خواجه شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی که از ادب پروران عهد بود و همام خدمت آن بزرگ را التزام داشت، ساخته است. همام در غزل تأثیر مهر و صفائ قلب عاشق را به زبانی فریبینه تعبیر می‌کند، از آن جمله گوید:
 دانی چگونه باشد از دوستان جدا بی؟
 چون دیده‌ای که ماندحالی ز روشنایی

سهول است عاشقان را از جان خود بریدن
 لیکن ز روی جانان مشکل بود جدا بی
 در دوستی نیاید هرگز خلل ز دوری
 گر در میان یاران مهری بود خدا بی
 هر زر که خالص آید بر یک عیار باشد
 صد بار اگر در آتش آن را بیازمایی
 اوحدی مراغه‌ای

رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجان است. او در حدود ۶۷۵ ه. ق. در مراغه تولد یافت و قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامه جست. از سخنرانی پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته است.

در عرفان به عارف معروف شیخ ابو حامد اوحد الدین کرمانی (متوفی در ۶۳۵ ه. ق.) دست ارادت داد و تخلص از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین ایلخان یعنی سلطان ابوسعید (۷۱۶ - ۷۳۶ ه. ق.) بود و این پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید الدین فضل الله را در اشعار خود مدح کرد.

دیوان اوحدی مرگ‌باست از قصاید و غزلیات و قطعات و نرجیع بند و رباعیات. غزل عرفانی را متین ساخته است. در قصایدش نیز ایات عرفانی و مراثی لطیف موجود است. از منظومات دیگر او مثنوی دهه‌نامه یا منطق العثّاق است.

وفات اوحدی به سال ۷۳۸ ه. ق. آتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید. سنگ قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش

محفوظ است .

قصیده زیرین چنانکه مشهود است لحن عرفانی دارد و سبک سنايی
و شیخ عطار و مولوی را بیاد می آورد و از شاعران متاخر، ترجیع بند
ها فبدان می ماند :

سر پیوند ما ندارد یار چون توان شدزوصل بر خوردار ؟
همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بگریم زار
در سماع ز صوت آن مزمار مطریم پرده ها همی سازد
که در آن پرده نیست کس را بار مست ما خود نمی شود هشیار
همه مستان در آمدند به هوش چیست این شوروفتنه در بازار ؟
همه در گفتگوی و او غافل نار در زن به خرمن تشویش
باشد در زن به شیشه ملاحتی بار خانه در پیشه الهی بر
در سواد سه نقش کش خامه این مثلث بنه بر آتش شک
با غبارند شاه و لشکر ، باش جزیکی نیست صورت خواجه
تا برون آید آن علم ز غبار آب و آینه پیش گیر و بین
کثرت از آینه است و آینه دار که یکی چون دومی شود به شمار
عدد از درهم است و از دینار سکه شام و نقش سکه یکی است
که ز دریا جدا شود به بخار هم به دریاست بازگشت نمی
نقطه اصل از انها بردار به نهایت رسان توخط وجود
وان دگر سایه در و دیوار تا بدانی که نیست جزیک نور

باز جویید یا اولی الابصار ...

همه عالم نشان صورت اوست
اوحدی در مثنوی خود به نام جام جم نیز افکار عرفانی ابراز
کرده و در ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی گفته و حکمرانان و قوی دستان
را پند آموخته است ، از جمله گوید :

عدل کن گر ز ایزد آگاهی
حکم بی عدل و علم اثر نکند
پادشاهیش بیخ و ریشه کند
بر ضعیف و زبون کمین مگشای
با سواران ز هر طرف می گشت
نر و نازک چو خط دلبندان
زیر هر برگ او چراغی خوش
که بدینگونه رنگ و بویستش
داد پاسخ که نیک حاضر بود
زان نبیند کسی خراب او را .

ای که پر مالک و مملکت شاهی
عدل بی علم بیخ و بر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند
برقوی پنجه دست کین مگشای
رفت کسری ز خط شهر به دشت
گلشنی دید تازه و خندان
بر ز نارنج و نار باغی خوش
گفت آب از کدام جویستش
باغبانش ز دور ناظر بود
گفت : عدل تو داد آب او را

امیر خسرو

چنانکه می دایم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سنسکریت با
بارسی باستان خویشاوند است و هندیان هم نژادان ما هستند . زبان
فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع سلطنت غزنویان در
هند رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعراء و فضلای
پارسی گو در این دیار ظهور کردند . یکی از معروف ترین آنان
خر و بن امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته
و هوشمند آن عصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در

غائله مغول بدھندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پتیالی سکنی جست.
در این شهر بود که امیر خسرو به سال ۶۵۱ ه. ق. تولد یافت
و همچنانکه پدرش از اهل فضل بود خودش نیز به تحصیل علوم و فنون
پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شیمه خود
ساخت تادراین زبان رسخ کامل یافت و از ایام جوانی به سرودن اشعار
آغاز کرد بطوری که وی را از جهت کثرت اشعار که به او نسبت داده اند
و از آنچه از او باقی مانده است می توان شاعر درجه اول شمرد.

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلي بود و نزد سلاطین آن ولایت منزلتی
داشت و عددای از آنان را در اشعارش نام برده و مدح کرده است.

امیر خسرو به حلقة ارادت یکی از مرشدان متصوفه هند یعنی
شيخ نظام الدین اولیاء درآمد و به سلوک در طریقت ریاضت و درویشی
پرداخت. در الفاظ و معانی اتفاقاً از شعرای نامی ایران خاصه سایی و
خاقانی و نظامی و سعدی کرده مخصوصاً در غزل بیرون سبک استاد شیرازی
بوده چنانکه گفته است:

جلد سخن دارد شیرازه شیرازی.

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد که آن
لحن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز به تفاوت مراتب دیده می شود
و این سبک بتدریج صورتی مخصوص بخود می گیرد و سبک معروف به
هندي را بوجود می آورد.

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایع آن غالباً به نام سلاطین دهلي
است بر پنج قسمت است و از **تحفة الصغر** شروع و به **نهاية الکمال**
ختم می شود.

می توان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و در این
موضوع چنانکه گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده است.

گاهی بعضی قصاید را با تغزّل دلنشین آغاز می کند نظیر این
ایات:

صبارا گاه آن آمد که راه بوستان گیرد
زمین را سبزه در دیبا و گل در پریان گیرد

جهد از چشم موج آب ولرزان در زمین افتاد
زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد

زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن ارسون
حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد

تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه را دامن
کسی کوتیغ بی موجب کشد خونش جهان گیرد

ز باد غنچه مرغان را نو! بسته شود تا گل
بسازد پرده نوروز و بلبل خود همان گیرد

امیر خسرو به حکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و به تقلید از آن
استاد خمای ساخت که اقسام آن بر وجه ذیل است:

۱- **مطلع الانوار** مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار
دینی و اخلاقی دارد و در سال ۶۹۸ ه. ق. ختم یافته و به نام علاء الدین
محمد شاه اتحاف شده است.

۲- **شیرین و خسرو** مقابل خسرو شیرین نظامی که در همان سال
مذکور سروده شده است. وی در خاتمه این منظومه بندی خطاب به
پسرش مسعود گفته است. این مثنوی نیز به نام علاء الدین محمد شاه است.

۳- مجنون ولیلی مقابله لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور به نام همان حکمران به رشته نظم کشیده شده است . از اقسام مؤثر این منظومه ایاتی است که شاعر به یاد مرگ مادر و برادر خود سروده ومطلع آن این است :

امسال دونور ز اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴ - آبینه سکندری مقابله اسکندر نامه نظامی که در ۶۹۵ ه.ق. نظم شده و باز به نام علاء الدین است .

۵ - هشت برشت که در حکایت بهرام و مقابله هفت پیکر نظامی است و در ۷۰۱ ه.ق. نظم یافته است . شاعر در خاتمه این مثنوی گوید که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده و قاضی شهاب الدین از فضای آن سامان تمام آن را مطالعه و تصحیح کرده است .

باری امیر خسرو را می توان بزرگترین شاعر ایرانی مقیم هند نامید . فریده اش گویا و روان بود ، و در نظم سخن ، سرعت خیال و جودت طبع داشت چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشید . شعر او مانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و در استعمال بعضی لغات و ترکیبات تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور می شود . باید گفت با وجود ذوق و استعداد و طبع و قادری که دارد الحق در عنズوبت الفاظ و رقت معانی هر گز به پایی مقتداًی خود نظامی نرسیده است . وفات امیر خسرو به سال ۷۲۵ ه.ق. در دهلی اتفاق افتاد .

خواجوی کرمانی

کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص به خواجو

به موجب گفته خود او در یک نسخه مثنوی گل و نوروز ، به تاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ ه.ق. در کرمان تولد یافت .

اولین کسب فضایل را در زادگاه خود نمود . سپس در اثای مسافرت با اشخاص و طوایف گوغاگون ملاقات کرد و جهان و جهانیان را بیازمود ، خود گوید :

من که گل از باغ فلک چیده‌ام چار حد ملک ملک دیده‌ام
در ضمن مسافرت ، خواجو بد ملاقات علاء الدلّه سمنانی متوفی در ۷۳۶ ه.ق. که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار می‌رفت نایل آمد و از او کسب فیض نمود و حلقه ارادت او را به گوش کرد . این رباعی را در باره همین مرشد روحانی گفته است :

هر کو به ره علی عمرانی شد بخون خضر بسر چشم‌هیوانی شد
مانند علاء الدلّه سمنانی شد ازوسوشه و غارت شیطان وارست
خواجو معاصر سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ ه.ق.) بود ، و آن پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد را در قصاید خود مدح کرد . همچنین بعضی از سلاطین آل مظفر را ستود و در موقع اقامت در شیراز با اکابر و فضلای آن شهر از آن جمله با خواجeh حافظ معاشرت داشت و از شاد شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲-۷۵۸ ه.ق.) حمایت دید و او را نیز مدح کرد .

از مددو حان دیگر خواجو یکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوبانی بود بعد به خدمت امیر مبارز الدین محمد (۷۱۳-۷۵۹ ه.ق.) از آل مظفر و سرانجام به خدمت شیخ ابواسحاق

۱ - تاریخ ولادت خواجو در « گنج سخن » ۶۸۹ ضبط شده است .

اینجو یوست و به وزارت او منصب گردید و در ۷۴۶ ه. ق. به دست امیر مبارز الدین مقتول شد.

بکی دیگر از میدوحان شاعر تاج الدین احمد عراقی از بزرگان کرمان و صاحب جاه وجلال بود و شاعر را او به پیش محمد صاین برد. خواجه را غیر از قصایدی که در مدح امرا و بزرگان مذکور سروده است قصایدی عرفانی است که نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در استحکام به پای قصاید سنایی می‌رسد.

خواجه غزلیاتی شیوا نیز دارد و در این طرز پیرو و مقلد شیخ سعدی و دارای ذوق و فرموده است و از این حیث در زمان خود طرف توجه بود و سخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شعر او را می‌پسندید و تتبع می‌کرد چنانکه خود فرموده است:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

می‌توان گفت طرز غزل خواجه از جهتی شبیه به شیوه سنایی و شیخ عطار و مولوی و از جهتی شبیه به سبک حافظ است، مثلاً غزلی مانند این غزل شبیه پیشیان را بیاد می‌آورد:

با نوایی خویش دا در بینوایی یافتم

فخر بر شاهان عالم در گدایی یافتم

زآشنا بیگانه گشته از جهان و جان علیل

در جوار قرب جانان آشنایی یافتم

سالها بانگ گدایی بر در دلها زدیم

لاجرم بر پادشاهان بادشاہی یافتم

ای پاشب کاندرین وادی به روز آورده‌ایم
تاکنون از صبح وصلش روشنایی یافتم ...

وغلهای دیگر که چند بیت زیرین نمونه‌ای از آن است: سبک

حافظ را بنظر می‌آورد:

پیش صاحب نظران، ملک سلیمان باد است
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

آنکه گویند که بر آب نهادست جهان
مشنو ای خواجه، که چون در نگری بر باد است

همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندر خاک
چند روی چوگل و قامت چون شمشاد است

خیمه انس هنر بر در این کنه رباط
که اساس همه بی موقع و بی بنیاد است

هر زمان مهر فلك بر دگری می‌تابد
چه تو ان کرد که این سفله چنین افتاده است ...

خواجه گذشته از دیوان اشعار، مثنویهایی به سبک استاد نظامی ساخته و خمسه‌ای بوجود آورده است که اسمی آنها عبارت است از همای و همایون، محل و نوروز، کمال نامه، روضة الانوار و سهوه نامه.

وفاق خواجه به سال ۷۵۳ ه. ق. اتفاق افتاد.

ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغایی در حدود سال ۶۸۵ ه. ق.

در قصبه فَرِیومَد از ولایت جوین خراسان تولد یافت.

پدرش امیر یمن الدین طغایی از جمله شعراء بود و با پسر مشاعره می‌کرد . طغایی در خدمت خواجه علاء الدین محمد که از طرف سلطان ابوسعید بهادر مستوفی خراسان بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمین نیز مدتی از عمر خود را به همین شغل بسر برد . درین شعرای ایران کمتر کسی همانند ابن یمین دچار انقلابات زمان و حوادث دوران بوده است . وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان وآل کرت در هرات و طغایی درگان و ظهور دیگر امرا و سران و جنگها و مخاصمه‌ها بین اینان ، یک قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معروض خرایی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمین نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می‌برد .

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه : در جنگ زاوه نزدیکی خاف که به سال ۷۴۳ هیان امیر وجیه الدین مسعود سربداری (۷۳۸ - ۷۴۴ ه. ق.) و ملک معز الدین حسین کرت (۷۳۲ - ۷۷۱ ه. ق.) رویداد، دیوان اشعارش گم شد و ظاهراً خود اورا به اسارت به هرات بردند، ولی درآنجا به حکم امیر حسین از بنداز آزاد گردید و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد . ظاهراً این ایات مشعر به همین وقوع است :

گر به دستان بستد از دستم فلك دیوان من
شکرایزد کانکه او می‌ساخت دیوان با من است
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
ز آن چه غم دارم، چو طبع خاطرافشان بامن است
ور ز شاخ گلبن فضم گلی بربود باد
گلشنی پر لاله و نسرین و دیحان با من است

آخرین قسم عمر شاعر در زادگاه خود فریومد بسرامد و به سال ۷۶۹ ه. ق. در آنجا وفات یافت و در مقبره پدر به خاک سپرده شد .
ابن یمین دارای فضایل علمی و اخلاقی ، و اهل درع و نقوی بود ،
چنانکه خود گوید :

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ نقصیر و توانی
هنر پرورده‌ام زینسان که یعنی بیا انکار کن گر می‌توانی
ابن یمین را باید نامی ترین قطعه سرایان نامید و بیش از او این
فن این‌گونه مورد توجه نبود . شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده
است مثلاً خست و مال پرستی و دنیاگیری را توبیخ کرده و تملق و مداهنه
بیش ناکسان را زشت شمرده و از نیکی و شرافت و اصالت مدح و از مردم
بدائل دون همت و رذل طبیعت شکایت کرده است .

به نظر او روزی مفصول است و برای جرعه‌ای آب و لقمه‌ای نان
نباید منت ناکسان را برد . در ضمن ما را به کوشش و عمل و بردباری و
قناعت دعوت می‌کند . معمولاً در قطعات خود عقل را می‌ستاید و آن را
در امور قاضی قرار می‌دهد و مردم را بدان می‌خواند و با وجود اینکه از
بعضی قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیداست باز از
تحریص به داشتن همت و اراده باز نمی‌ایستد . حتی در موقع بیجارگی
به خودداری و بی‌باکی تشویق می‌کند :

روزی دو گر بود به نو ایام بد کش
هم عاقبت نکو شود ار باشدت حیات
نا زنده‌ای مدار از احداث دهر باک
یرون ز مرگ سهل بود جمله حداثات

و می‌گوید: مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانایی نشان دهد:

به گاه فقر توانگر نمای همت باش
که گرچه هیچ نداری بزرگ دارند
نه آنکه با همه هستی شوی خسیس هزاج
شوی اگر چد تو قارون گدا شمارند
مرد ندار و با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است.
اساساً دارایی در مقابل داشن قیمتی ندارد. کمال از مال بهتر است زیرا
اولی را اگر بکار بری همواره در فزونی است و دومی را هرچه صرف کنی
در کاهش است:

حالت مال و علم اگر خواهی که بدانی که هر یکی چون است
مال دارد چو بدر روی به کاست علم چون ماه نو در افزون است
اگر هم مرد مالی داشت، باید به نسبت آن در حق مردم نیکی
کند و تا تواند از آن بیخشد، و گرنه چه سود اگر گردآورد و بگذارد:
سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دوشان نکوکاری است
گر در خلد را کلیدی هست بیش بخشیدن و کم آزاری است
قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیازارد، سپس کسب
هنر کند و گرنه درهم و دینار به دست مرد بی خرد و ستمکار سودی
ندارد:

هر باید و مردی و مردمی و خرد
بزرگ زاده نه آن است کو درم دارد

ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز
کسی که بازوی ظلم و سرستم دارد
خوشا کسی که ازو هیچ بد بدکس نرسد
غلام همت آنم که این قدم دارد
خودپسندی و غرور و حقیر شمردن دیگران ابلهی است:
مرد باید که هر کجا باشد عزت خویش را نگه دارد
خودپسندی و ابلهی نکند هرچه کبر و منی است بگذارد
همه کس را زخویش بده داند هیچ کس را حقیر نشمارد
شماره‌ای از قطعات این یمین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگان است
وشاید منشأ قطعه‌هایی معروف که در این مضمون سروده شده و بعد به ماده
تاریخ هم رسیده است از این یمین باشد.

سلمان ساووجی

خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد، مشهور
به سلمان ساووجی، در اوایل قرن هشتم ه. ق. در ساوه تولد یافت. پدرش
علاء الدین اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات
کرد و سخن‌پردازی او تنها از روی قریحه و ذوق نبوده است. در اوایل
عمر خواجه غیاث الدین محمد، وزیر سلطان ابوسعید بهادر (۷۳۶-۷۱۶ ه. ق.)
را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر به دربار
جلایریان یا سلاطین ایلکانی، که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت
داشتند، انتساب جست، و مدت چهل سال در سفر و حضر و تبریز و بغداد
مذاхی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران
مصطفی‌یان (۷۸۶-۷۸۶ ه. ق.) تبریز را در ۷۷۷ ه. ق. از جلایریان

باز ستاد، شاعر در شهر بود، و قصیده‌ای در مدح شاه شجاع سرود.
قصاید سلمان از این لحظ اشارت تاریخی دارد و از این جهت هم سودمند است.

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و این قسمت آخر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان او بسیار معمول نبود.

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان داد و از این حینت مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی بسی غزل‌های او را تبع کرد.

اینک چند بیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس:
باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد

جان من پی تا به کوی دلستان می‌آورد
جنبی در خاک پیدا می‌شود زانفاس باد
باد گویی از دم عیسی نشان می‌آورد
گل به زیر لب نمی‌دانم چه می‌گوید که باز
بلبلان بینوا را در فغان می‌آورد

غنجه را در دل بسی معنی نازک جمع بود
بلبل اکنون زان معانی دریان می‌آورد
غنجه و قتی خردہ‌ای در خرقه پنهان کرده بود
گل کنون آن خردہ‌ها را در میان می‌آورد
گل صبوخی کرده پنداری که پیش از آفتاب
با غبان گل را به دوش از بوستان می‌آورد

کوه خارا پوش کش یاقوت می‌بندد کمر
باز سر در حلہ‌ای از پرنیان می‌آورد
درجہان هرجا که آزادی است چون سرو سهی
منزل اکنون براب آب روان می‌آورد
وہ چه خوش می‌آیدم در وقت قصیدن که سرو
دستها بر دوش بید و ارغوان می‌آورد.

سلمان، با وجود مداعی، گاهی از پندگویی به شاهان خودداری نمی‌کرد و از این طریق به پیروی از حقیقت می‌کوشید. دو مثنوی عشقی نیز سروده است یکی موسوم به **جمشید و خورشید** است که به سال ۷۶۳ ه.ق. به امر سلطان اویس ساخته و دیگری **فرقان نامه** نام دارد که آن را نیز به نام همان سلطان به سال ۷۷۵ ه.ق. سروده است.

از ایاتی که درین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در ادبیات ایران بذریت دیده می‌شود، آنهایی است که شاعر در نتیجه اقامت در بغداد و تماشای دجله در وصف آب و جلوه و زیبایی آن سرده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای در زنجیر و کف بر لب، مگر دیوانه است!

در قصیده‌ای در وصف کشتی چنین گوید:

پیکر این زورق رخشنده براب روان

می‌درخشد چون دو پیکر در محیط آسمان

دجله چون دریا و کشتی کوه و در بالای کوه

سایبان ابراست و خورشیدش به زیر سایبان.

در ضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته است :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

برصبع روی دجله زند خنده از ضیا.

سلمان در اواخر عمر از نظر جلایران افتاد و درساوه ازدوا اخیار کرد و گرفتار پریشانی گشت و سرانجام به سال ۷۷۸ ه. ق. در همان جا وفات یافت.

حافظ

شمس الدین محمد حافظ که او را لسان الغیب لقب می‌دهند، در اوایل قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ ه. ق. در شیراز تولد یافت.

اسم پدرش را بهاء الدین نوشتند که گویا در زمان سلطنت اتابکان سلفری فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرد و مادرش ظاهراً اهل کازرون بود.

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس درس علماء و فضلای بزرگ زمان خود را که یکی از آنان قوام الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲ ه. ق.) بود درک نمود و در علوم به مقامی رفیع رسید.

قرآن شریف را بسیار مطالعه می‌کرد و آن را حفظ داشت و تخلصش مشعر برآن است و از بعض ایاتش نیز همان معنی مستفاد می‌گردد چنانکه گوید :

نديدم خوشر اذشعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داري
وي با ذوق اطيف عرفاني که داشت تعاليم حكمت را با آيات
قرآنی تأليف می نمود چنانکه خود فرماید :

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطايف حکما با کتاب قرآنی.

به سال ۷۴۲ ه. ق. بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو، پسر محمود شاه، با لیاقت و قابلیتی که داشت پیرحسین و ملک اشرف چوبانی را از شیراز بیرون کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ ه. ق. آن ایالت را اداره نمود. ابواسحاق اهل عدل و دادبود و به عمران شیراز کوشید و خود از ذوق ادبی بهرمند بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و ازاولین امرایی است که جلب نظر شاعر شیرازی را کرد و بتکرار ممدوح او واقع شد و شاعر اورا بالقالب «جمال چهره اسلام» و «سپهر علم و حیا» و نظایر آن ستود.

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹-۷۸۶ ه. ق.) و شاه منصور (۷۸۹-۷۹۵) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند. جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحة شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشک و خشن خلاص یافت. بنا بد روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۸۵-۷۹۹ ه. ق.) پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرورد بود، خواست حافظ را به دربار خوش بیرد و او را دعوت کرد و خرج راه فرستاد و خواجه این دعوت را پذیرفت و رخت سفر بر بست، ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتنی شد طوفانی درگرفت و شاعر شیرازی که بقدر کافی برخشکی آشوب دیده بود، نخواست گرفتار آشوب دریا هم گردد، پس خود را بد ساحل رسانید و از مسافت پشمیان گشت و غزلی را که به مطلع زیر است ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
به می بفروش دلچ ما کزین بهتر نمی ارزد...

چه آسان می نمود اوّل غم دریا به بوی سود

غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی ارزد...
از سوانح زندگانی حافظ آنکه او را فرزندی عزیز در جوانی از
این جهان درگذشت و داغ بردل پدر نهاد، و خود گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندرخم این طاق رنگین؟
به جای لوح سیمین در کنارش فلك برس نهادش لوح سنگین!
وفات خواجه حافظ به سال ۷۹۱ ه. ق. یعنی درست صد سال بعد

ازوفات سعدی در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که شاعر از گردد
و تماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرّجگاه او بود و
مصلی نام دارد به خاک سپرده شد و اکنون بقیه شاعر در آنجا پیداست.
تاریخ وفات را گوینده‌ای با ذوق در عبارت «خاک مصلی» اشعار کرده و
گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل بجو تاریخش از «خاک مصلی».
حافظ به چشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها
و جنگهای مدعیان و حتی ستیزگیها بین اعضای یک خاندان مانند
مظفریان را می دید باز قوت و آرامش خیال خود را حفظ می کرد.
گویی از یک ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچک
اقیانوس حقیر می دید و نظرش بیشتر به وحدت اقیانوس خلقت معنی و
هدف عالم متوجه بود، و اگر گاهی فکر او عصیان می کرد، در ضمن

اشعاری تأثیر خود را آشکار می ساخت، باز به سکونت خاطر خود بر
می گشت و در یک جهان پر آشوب در زیر بال و پر افکار پنهانور آسمانی
خود فراغت بال می جست.

این متنات عارفانه حافظ در قصاید او هم نیک پیداست، زیرا او از
جمله گویندگانی است که کمتر مدح گفته و در آن نیز ابداً راه غلوّ و تملّق
را نیموده است و با اینکه هر امیر به دوره خود قادر و قاهر بود او سخن
را زبون نکرد و در ستایش از حد نگذشت، حتی در مردم خود از پند-
گویی نه راسید و ایاتی سرود که در آنها امرای وقت را به حقیقت اینکه
هر کسی سرانجام به سزای خود می رسد و این دهر کیفر کردار را می دهد
و شاه و گدا را یکسان می سجد، آگاه ساخت.

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در
وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنای و شیخ عطّار و جلال الدین و
سعدی هر یکی به زبان و بیانی از آن تعبیر کرده بودند، در حافظ به
عمق تأثیر و اوج تعبیر خود رسید و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته
بودند او در ضمن غزلهای نفر کوتاه، بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان
در معانی تصوّف مستعرق شد که در هر قصیده و غزل به هر عنوانی بود یتی
یا ایاتی را از آن مقصود بلند به قالب عبارت درآورد؛ و شاید بزرگترین
خاصّه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که
کثرت عالم واختلاف ادیان و جدلها و بحثهای یهوده را مجالی قائل نشد
و گفت :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

حافظ از عشقی که نسبت به حقیقت و یک رویی و وحدت داشت، هرگونه خلاف و نفاق را نکوهش می‌کرد و بخصوص ازستیزگیهای قشری واختلافات ظاهری درعذاب، و از ریا و تزویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود. حتی صوفیان ریایی را که انتساب به طریقت حافظ می‌کردند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در زنده پوشی و قلندری ظاهر داشتند، سخت سرزنش می‌کرد و نمی‌خواست او را در عدد آنان بشمارند، و می‌گفت:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو.

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم و عصیان برضد ریا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران به درجه حافظ نرسیده باشد. استادی او در غزل است. غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی به ذروهه فصاحت و ملاحت رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد. در واقع حافظ باقیریه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه که وی را مسلم بود، طرح سخن را چنان ریخت و اقسام عبارات و معانی را طوری به هم آمیخت که در غزل عرفانی سبک مستقل و طرز خاص بوجود آورد، چنانکه آشنایان به ادبیات فارسی شعر او را بی‌درنگ می‌شناسند و به لحنش بپی می‌برند.

به نظر خواجه نیز حقیقت هستی یکی است، و آن خدای تعالی است که در این جهان جلوه کرده است. مظہر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل آدمی است و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیابد. برای دریافتمن سر وجود او، رجوع به باطن

و پی بردن به حقیقت نفس و رهبری پیر و تأیید حق لازم است:

بارها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

وانچه خود داشت ز بیگانه تمّنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کو بتأیید نظر حلّ معماً می‌کرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست

و اندران آینه صدگونه تماشا می‌کرد

گفتم: این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟

گفت: آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد ...

حافظ در نتیجه این اتکا به خدا و فکر فراخ و نظر جهان بین و

چشم نهان باب دارای همتی عالی و فکری بلند، و در کارها آسان‌گیر و

به اسرار آشنا و در ظهور حوادث بی‌غم و در حریم عشق خاموش و

محرم است:

دوش با من گفت پنهان کارданی تیز هوش

وز شما پنهان نشاید کرد سرّ می‌فروش

گفت: آسان‌گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت کوش

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت حکام ، ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید جوی ، بو که برآید

بر در ارباب بی هرودت دنیا
چند نشینی که خواجه کی بدرآید؟

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
بار دگر روزگار چون شکر آید

صالح و طالع متع خویش نمودند
تا که قبول افتاد و که در نظر آید؟

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و شاخ گل به برآید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
بر اثر صبر نوبت ظفر آید

بعضی از غزلهای حافظ صرفًا مربوط به عشق ظاهری (نه عرفانی)
است ، از جمله گوید :

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

می مخور با همه کس تا مخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر به فلك فریادم

زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب مده تا ندهی بر بادم

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلك
زهره در رقص آمد و بربطزان می گفت : نوش ...

با دل خوین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسدا آیی چو چنگ اندراخوش

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

گوش کن پند ای پرسوز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون در حدیثی ، گر توانی داشت هوش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

ساقی می ده که رهیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحقران جرم بخش عیب پوش .

اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهان است به دشواریها و
ناکامیها برخورد ، با این اراده عارفانه و اندیشه نیر و مند هرگز نشکست
و عزمش سست نشد و شوق حیات و نورامید از دل او بدر نرفت . بلکه
سینه پیش حوادث داد و گفت : « چرخ بر هم ذنم ارغیر مرادم گردد » و
ثبت و توانایی و بردباری و آزادگی خود را اینگونه بیان کرد :

بر سر آنم که گر ز دست برآید
دست به کاری ذنم که غصه سرآید

یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم...
شهره شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم...
حافظ از جور توحشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بند توام آزادم.

عیید زاکانی

خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی معروف به عیید زاکانی از
خاندان زاکانیان قزوین بوده و بهمین سبب بزمزاکانی اشتهر داشته است.
مدتی از عمر او در خدمات دیوانی و چندی در سیاحت و سفر گذشته و
به سال ۷۷۲ هـ ق. وفات یافته است.

وی در اسلوب انشا و در سبک ظاهری اشعار خود بیشتر روش سعدی
را تتبّع کرده و اهمیت او خصوصاً در داشتن روش انتقادی و بیان مفاسد
اجتماع با زبانی شیرین و به طریق هزل و شوخی در آثار منظوم و منتشر
است. عیید بیشتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی عهد
خویش را شناخته و محیطی را که تحت تأثیر استیلای تاتار، و جور
حکّام و عمال مغول و آشوب و فتنه و قتل و غارت و ناپایداری اوضاع
وجهل و نادانی غالب زمامداران و غلبهً مشتی غارتگر فاسد و نادان
بوجود آمده بود، مجسم ساخته است.

کلیات عیید زاکانی شامل منظومه‌ها و رسائل‌های منتشر اوست.

در میان این آثار مقداری اشعار جدی از قصیده و غزل
موجود است و از آن گذشته منظومة انتقادی موش و گربه و مثنوی
عشاق‌نامه و رسائل‌های اخلاق‌الاشراف، ده فصل، دلگشا و صدپند
را باید از آثار خوب او شمرد.

این قصیده از اوست:

آمد نسیم و نکبت گل در جهان فکند

بلبل ز شوق غلغله در بوستان فکند

هم باد نوبهار دل غنچه برگشاد

هم بید سایه بر سر آب روان فکند

شوق فروغ طلعت گل، باز آتشی

در جان زار بلبل فریاد خوان فکند

صوفی صفت شکوفه بر آواز عندلیب

رقیب بکرد و خرقد سوی با غبان فکند...

حیران بماند سوسن آزاده ده زبان

تا خود که بند خامشیش برزبان فکند؟

تا سرو سرفراز تمول نمود باز

سرها به ذوق در قدمش می‌توان فکند

بر سر نهاد نرگس سرمست جام زر

چون چشم باز کرد و نظر در جهان فکند

باد بهار و مقدم نوروز و بوی گل

آشوب عیش در دل پیر و جوان فکند...

از غزلهای معروف عبید غزلى است به مطلع زیر :
جفا مکن که جفا رسم دل ربایی نیست
جدا مشوکه مرا طاقت جدا بایی نیست.
كمال خجندی

كمال الدین مسعود خجندی از ناحیه خجند ماوراءالنهر است که در آغاز عمر خود به تبریز مهاجرت کرد و در خدمت سلطان حسین جلایر (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق.) تقرّب حاصل کرد و در خانقاہی که سلطان برای او ساخته بود بسر می‌برد تا به سال ۷۹۲ یا ۸۰۸ ه.ق. درگذشت. وی از شاعران بزرگ اوآخر قرن هشتم بود و در غزل سرایی همارت داشت. در دیوان او غزلهای مطبوع فراوان، که غالباً مقوون به ذوق عرفانی است، دیده می‌شود.

این غزل از اوست :

در سر زلف تو تنها نه دل شیدا رفت
جان و سر نیز بهم در سر این سودا رفت
رفت دل یک تنه چون باد در آن حلقة زلف
شب تاریک، زهی دل که چنین تنها رفت!
بر درت گر چه زدم خاک به چشمان رقیب
حیف از آن سرمد که در دیده نایينا رفت
روی نسخه به یک زاهد و می‌خواره هنوز
از تو در صومعه و میکده صد غوغای رفت

این رباعی نیز از اوست :

گر گل نه به خدمت زجا برخیزد
بهر زدش باد صبا برخیزد

بیش قد تو سرو سهی را در باغ
چندانکه نشاند ز پا برخیزد!

aben حسام

محمد بن حسام معروف به ابن حسام از شاعران معروف قرن نهم خراسان است که بر مذهب شیعه بود و به زراعت و زهد و ورع زندگی می‌گذاشت و از منقبت گویان خاندان رسالت شمرده می‌شد. مهمترین اثر او منظمه خاورنامه است که موضوع آن شرح صفات و شجاعت حضرت علی بن ابی طالب و سایر ائمه هدی است و به وزن شاهنامه فردوسینظم شده و مطلعش این است :

نخستین برين نامه دلگشای سخن نقش بستم به نام خدای
تاریخ پایان نظم خاورنامه را ۸۳۵ نوشتنداند.

وی دیوانی از قصاید نیزدارد که در آنها از شیوه شعرای اوآخر قرن ششم پیروی کرده است. وفات ابن حسام به سال ۸۷۵ اتفاق افتاد. در یکی از قصایدش در توصیف شب گوید :

چو این خاتون خوش منظر ازین قصر بهشت آسا
برون شد همچو از جنت دل آغشته به خون حوا
بنات غیب را برقع ز پیش روی بگشادند
چنان چون خازن جنت نقاب از چهره حورا
هزاران مشعل روشن برين فیروزه‌گون گلشن
فروزان شد چو شمع اندر دل قاروره مینا
فروغ شمع نورانی به نور صنع سبحانی
بیرد آفات ظلمانی ز ظلمت خانه دنیا

رواق لاجوردی را به نقره کوفت کاری کرد
رسد پرداز طاق افزای گنبد خانه خضرا ...
شده پروین چو پروانه قمر چون شمع کاشانه
ز کوکب ریخته دانه چو گل بر نیلگون دیبا
زمین از تیرگی همچون دل ظلمانی فرعون
سپهر از روشنی همچون کف نورانی موسی
دل بگرفت از آن ظلمت ، به دل گفتم که همان ایدل
چه پایی ؟ پای بیرون نه بعزم عالم علیا
نهادم زین همت بر براق وهم دور اندیش
خرامیدم ز شهرستان جسمانی برین بالا
چو زین گاخن برون رقم به گلشن خانه وحدت
به گوش جان خطاب آمد که سبحان‌الذی اسری ...

جامی

نور الدّین عبدالرحمن جامی به سال ۸۱۷ ه.ق. در خبر جرد
از ولایت جام خراسان تولد یافت ، چنانکه خود گفت :
به سال هشت صد و هفده ز هجرت نبوی
که زد ز مگه به یشرب سُرادقات جلال
ز اوج قُلّه پروازگاه عزّ و قدم

بدین حضیض هواسست کرد هام پر و بال.
نام پدرش نظام الدّین دشتی و جدّش شمس الدّین دشتی منسوب به
 محله دشت اصفهان بود ، بعد به ولایت جام مهاجرت کردند .
تخلص جامی هم به مناسبت ولایت جام است و هم به حکم ارادتی

است که نسبت به شیخ‌الاسلام احمد جام داشت ، چنانکه خود فرماید :
مولدم جام و رشحه قلمم جرعة جام شیخ‌الاسلامی است
لا جرم در جریده اشعار بهدو معنی تخلص جامی است
جامی از خردسالی بدھمراهی پدر به هرات و بعد به سمرقند رفت
و در آن دیار که مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود به کسب علوم و
ادب پرداخت و در علوم دینی و تاریخ و ادب کمال یافت سپس پای به عالم
عرفان نهاد و به سیر و سلوک افتاد .
جامی مسافر تهای دیگر نیز کرد و زیارت حجّ هم بجای آورد و از
راه دمشق و تبریز به هرات برگشت و در ۸۷۸ ه.ق. بدانجا وارد شد .
در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزردند و شاعر از آن شهر دلشکسته
بازآمد و در قصیده‌ای از نادانی آنان شکایت کرد ، مطلع آن این است :
بگشای ساقیا به لب شط سر سبوی
وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی ...

بنا به روایت دولتشاه ، که معاصر جامی بود ، وی در اواخر عمر
پیشہ شاعری را ترک کرد و از آن به بعد جز بندرت شعری نسروند و دل به
تحقيق مسائل دینی گماشت و چنین گفت :

جامعی دم گفت و گو فرو بند دگر دل شیفته خیال مپسند دگر
در شعر مده عمر گرانمایه به باد انگار سیه شد ورقی چند دگر
از سلاطین معروف زمان جامی سلطان حسین با یقرا بود که در سال
۸۷۲ ه.ق. سلطان ابوسعید را شکست داده و در هرات جلوس کرد و تا
۹۱۲ ه.ق. سلطنت نمود .

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شاعر

بزرگ متوقف است که اسم او را می‌توان در ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیام و فردوسی برد.

جامی هم مانند امیرخسرو به سخای قریحه موصوف و به کثت تصانیف معروف است. به قول بعضی‌ها تأییفات او ازانظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و مثنویات و رباعیات دارد.

در غزل عاشقانه و غزل عرفانی گاهی سخنان نغزو اشعار پرمغزسروده و در برخی از آنها تأثیر و سوزش یک قلب آتشین را به زبان آورده است، نظیر این غزل:

ریزم ز مژه کوکب، بی ماه رخت شبها

تاریک شبی دارم با این همه کوکبها

چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو

از بوسه پیکاش شد آبلهام لبها

از بس که گرفتاران مردند به کوی تو

بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها

ازتاب و تب هجران گفتم سخن وصلت

بود این هندیان آری خاصیت آن تبا

در غزل بهسبک متقدّمین از عارفان وبخصوص حافظ نظرداشته و گاهی به آنان نظیره ساخته است، مثلاً در غزلی بهمطلع زیر از حافظ پیروی کرده:

ساقی یا که دور فلك شد به کام ما

خورشید را فروع ده از عکس جام ما

از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت می‌نوازد یکی این است:

دراین حرف شگرف اصلاً شکی نیست
مؤثر در وجود الا یکی نیست
درینغا زیر گردون زیر کی نیست
ولی جز زیر کان این را ندانند
دل مردان دل هر کودکی نیست
جمال اوست تابان ورنه بیرون
عطای عشق بسیار است دردا
کز آن بسیار ما را اندکی نیست
به ارباب عمامه معنی فقر
مجو کاین تاج بر هر تارکی نیست.

از غزلیات عاشقانه او غزل زیر است:
بگذشت یار و سوی اسیران نظر نکرد

کردم ناله در دل سختش اثر نکرد
خاک رهش شدیم که بوسیم پای او
از سرکشی و ناز بدانجا گذر نکرد
هارا چه سود اشک چوسم و رخ چوزر
چون هر گز التفات بدین سیم وزرنکرد...
بر خاک ره نشان کف پای ناز کش
روشنده لی ندید که کُحل بصر نکرد

می‌خواست دل که همراه جان از پیش رود
جان خود چنان برفت که دل را خبر نکرد
شد خاک بر درش سر جامی، ولی هنوز
سودایی بای بوسی وی از سر بردن کرد.
جامی در مثنویات خود نظامی را سرمشق قرار داده و در مقابل
خمسه نظامی هفت مثنوی به عنوان هفت اورنگ سروده است به نامهای زیر:

- ۱ - سلسلة الذهب ، درمسائل فلسفی و دینی و اخلاقی .
- ۲ - سلامان وابسال ، که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آن را پیش ازاو شیخ الرئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است .
- ۳ - تحفة الاحرار ، مثنوی دینی و عرفانی بر وزن مخزن الاسرار نظامی که در ۸۸۶ ه . ق . سروده شده است .
- ۴ - سبحة الابرار ، که باز در معانی دینی و عرفانی و به نام سلطان حسین بایقراست .

این داستان اخلاقی از سبحة الابرار ، بی‌ریایی و صفاتی قلب را نمایان می‌سازد و معلوم می‌کند که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان :

عربی چند به هم ذوق کُنان
لب کشادند به نادر سخنان
یکی از نجد حکایت می‌کرد
یکی از ناقه و محمل می‌گفت
ناکهان مخلصی از ملک عجم
در زبان عرب آگاه نبود
سخن از حمد و ثناء می‌رانند
گریه و آه و فغان در پیوست
باهم اسرار عیان می‌کردند
گوهر اشک به مژگان می‌سفت
نم همی گفت و ثنا می‌پنداشت
حشوی گفت و دعا می‌پنداشت
ایک چون بر لبس آن خاص کلام
یافت در باره وی حکم دعا

- ش از آن دعوت از نخوت دور جرم او عفو و گناهان مغفور
- ۵ - یوسف وزلیخا ، که معروف‌ترین مثنوی جامی است و دروزن خسروشیرین نظامی به سال ۸۸۸ ه . ق . نظم شده و به نام سلطان حسین با یقرا اتحاف گردیده است .
- ۶ - لیلی و مجمنون ، که آن را به وزن لیلی و مجمنون نظامی در ظرف چهارماه به سال ۸۸۹ ه . ق . سروده است .
- ۷ - خردنامه اسکندری ، که در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز به نام سلطان حسین است .

اینک پند اطیفی که در این مثنوی به فرزند خویش فرماید :

بنه گوش بر گوهر پند هن
یا ای جگر گوش فرزند من ،
چو گوهر فشانی به من دار گوش
صف وار بنشین دمی لب خموش
چو دانستی آنگه برو کار کن
شنو پند و ، داشش به آن یار کن
چه سوراخ گوش و چه سوراخ موش
بجز ناخردمند را کار نیست
به خُردان وصیت چنین کرده‌اند
چو صبح از صفا شیوه صدق‌گیر
که از راستگاری شوی رستگار
چوروی دلت نیست با قبله راست
به انصاف با بندگان خدای
به آفاق مگشای جز جشم مهر
که هر ذره را مهر او شامل است
به چشم بزرگی به پیرانه سر

یا ای جگر گوش فرزند من ،
صدف وار بنشین دمی لب خموش
شنو پند و ، داشش به آن یار کن
ز گوش ار نیفتند به دل نور هوش
به داشش که آن باکنش بار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده‌اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر
به هر کار دل با خدا راست دار
به طاعت چه حاصل که پشت دوتاست
همی باش روشن دل و صاف رای
دم صبحگاهان چو گردن سپهر
از آن چرخ را پرتوی حاصل است
چو باید بزرگیت پیرانه سر

به خصم درونی که آن نفس توست
نصیحتگری بر دل دوستان
بود چون دم صبحگه بوستان
به درویش محتاج بخشش نمای
تواضع کن آن را که دانشور است

جامی در مسمط نیز دستی داشت و هر یههای مؤثر دلنشین ساخت
که از آن جمله یکی در مرثیه جانگداز پرسش صفوی الدین است، و
اینک بندی از آن که معروف است نقل می‌گردد:
زیرِ گل تنگدل ای غنچه رعنای چونی؟

بی تو ما غرفه به خونیم تو بی ما چونی؟
سلک جمعیت ما بی تو گسته است ز هم

ما که جمعیم چینیم تو تنها چونی؟
بر سر خاک توام ای که از این پیشترم

بودهای تاج سر، امروز تدی پا چونی؟
بی تو در روی زمین تنگ شده بر من جای

تو که در زیر زمین ساخته ای جا چونی؟
هی شود دیده بینا ز غباری تیره
زیر خاک آمده، ای دیده بینا چونی؟

خورد غمهای توام، و که خیال تو گهی
می پرسد که در این خوردن غمهای چونی؟
رو به صحرای عدم تاختی از شهر وجود

من از این شهر ملولم، تو به صحرای چونی؟
جامی تنها شاعر نبود، و در علوم دیگر مانند علوم دینی و لسانی و

تاریخی هم دست داشت. در این رشته‌ها وی را تأثیفات متعددی به نظر فارسی است که بعضی از معروف‌ترین آنها را نام می‌بریم:

۱- **نقده النصوص فی شرح نقش الفصوص**، که کتابی حکمی و عرفانی است.

۲- **فتحات الانس**، که در سال ۸۸۳ ه. ق. تأثیف یافته و شرح حال ۱۴ تن از فضلا و علماء و مشایخ صوفیه را حاوی است.

۳- **لوایح**، که مرگ است از مقالات عمیق عرفانی و مشحون است با رباعیات لطیف عارفانه.

۴- **لوامع**، در شرح قصيدة خمریه ابن فارض، که به سال ۸۷۵ ه. ق. تأثیف یافته است.

۵- **شواهد النبوة**، که به سال ۸۸۵ ه. ق. تأثیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول ﷺ وصف اصحاب اوست.

۶- **اشعة اللمعات**، که در ۸۸۶ ه. ق. تأثیف شده و آن در شرح و تفسیر «لمعات» شاعر عارف فخر الدین عراقی (متوفی در ۶۸۸ ه. ق.) است.

۷- بهارستان، که در موقع قرائت گلستان سعدی با پرسش یوسف ضیاء الدین به تأثیف آن عزم کرد (۹۲۰ ه. ق.)، و به همان سبک گلستان است.

گذشته از آنچه مذکور افتاد، جامی رسالات متعدد دیگر نیز تأثیف کرده است.

وفات جامی به سال ۸۹۸ ه. ق. در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظم باحضور علماء و بزرگان و امراء زمان به خاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آید مناسب آمده است: «ومن دخله کان آینا».

واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ، ولی تأثیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف به نام شاهان مغول و تیموری نوشته شد که امروز از مأخذها مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تأثیف علاء الدین **عطاطملک جوینی** پسر بهاء الدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکوخان و باقاخان بود، و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریتهای دیگر داشت . در این کتاب که مرگ از سه جلد است مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیز را تأویلیع سال ۶۵۵ ه . ق . شرح داده ، و در ضمن آن تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیه را نیز آورده است. در اهمیت و شهرت این کتاب همان بسیار اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت بسیاری از مطالب را از این کتاب اقتباس کردند. نسخه جهانگشا دشوار و پیچیده و دارای لغات و اصطلاحات عربی است .

عطاطملک به سال ۶۸۱ ه . ق. در آذربایجان وفات یافت و در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - این کتاب تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ۶۵۸ ه . ق . و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلاسله های سلاطین هند است . ولی در ضمن مطالب آن ، وقایع مهمی از تاریخ ایران نیز مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسماعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده است در این کتاب بالا نشای متنی و روانی بیان شده است. مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منهاج الدین بن سراج الدین

دوره مغول و تیموریان

تأثیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت، فراوان بود؛ و بدیهی است اگر واقع ناگوار این دوره رخ نمی داد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی می کرد؛ زیرا چنانکه در سابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافت و استادان و دانشمندانی برآمدند و شروع به تأثیف و تصنیف کردند و آنچه را که از این همه خزان علم و معرفت، به واسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و داش پروری سلاله های کوچک مانند: اتابکان و جلایران و مظفریان وآل کرت و دیگران، یا به حمایت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقی ماند، قسمی توان شمرد از آنچه با وجود امنیت بلاد آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود به دست ما برسب . بعض آثار نشری مهم این دوره به قرار ذیل است :

۱- کتابهای تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری کتابهای مشهور و مهیبی راجع به فن تاریخ در ایران تأثیف یافته است که بعضی از آنها مانند: تاریخ طبری و تاریخ یبهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب ذکر شده است. در

معروف به «منهاج سراج» از اهل جوزجان بوده و در هند می‌زیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت به ایران سفر کرده و بسیاری از اتفاقات مهم زمان را برای العین دیده است.

تاریخ یمینی - اصل این کتاب به عربی است که به دست ابو نصر محمد دعتسی که از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی و از دانشمندان زمان بود در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتگین در اوایل قرن پنجم هجری تألیف یافتد است و **ابوالشرف ناصح بن ظفر گلپایگانی** از منشیان وادیبان نامی آن را در سال ۶۳۵ ه. ق. بدفارسی خوب و متن ترجمه کرده است. این کتاب از حیث بیان جزئیات تاریخ صحیح سلطان محمود غزنوی اهمیت فراوان دارد، و نثر آن اندکی دشوار و دارای لغات و عبارات عربی است ولی به هر حال دشواری آن به پایه جهانگشای جوینی نمی‌رسد.

جامع التواریخ - **جامع التواریخ** یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی و قایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ و سلطنت مغول و تفصیل پادشاهی غازان خان است. مؤلف کتاب **رشید الدین فضل الله همدانی** (۶۴۵ - ۷۱۸ ه. ق.) است که در نزد سلاطین مغول مانند: اباقا و غازان و العجایتو مقرّب بود، و در دربار غازان منصب وزارت و نفوذ کامل داشت. وی تألیف خود را در حدود ۷۱۵ ه. ق. بیان رسانید.

تاریخ وصف - این تاریخ تألیف ادب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب به **وصف الحضرة** است. وی معاصر رشید الدین فضل الله بودواز طرف او حمایت دید و به حضور الجایتو معرفی شد. تاریخ وصف را

می‌توان متمم جهانگشا دانست. این کتاب شامل وقایع فتح بعداد به دست هلاکو تا حادث سال ۷۲۸ ه. ق. یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعید است.

نڑاین کتاب مانند جهانگشا پیچیده و دشوار و مصنوع و خسته- کننده است.

تاریخ گزیده - **تاریخ گزیده** بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و تاریخ وصف تألیف یافته و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده است. تألیف این کتاب در حدود سال ۷۳۵ ه. ق. پایان یافته. مؤلف آن **حمدالله مستوفی** قزوینی است. وی تاریخ مفصل دیگری نیز محتوی و قایع از اول اسلام تا دوره مغول، به سیاق شاهنامه در هفتاد و پنج هزاریت بنظم کشید، و آن را در سال ۷۳۵ ه. ق. تمام کرد. همین مؤلف کتاب جغرافی مهی در شرح بلاد و راههای ایران بد اسم **نرخه القلوب** به سال ۷۳۵ ه. ق. تألیف نمود. **حمدالله مستوفی** در سال ۷۵۵ ه. ق. در قزوین وفات یافت.

زبدة التواریخ - این کتاب تاریخ عمومی در چهار جلد است، ولی جلد های سوم و چهارم که عمده تاریخ ایران بعد از اسلام بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد. مؤلف **زبدة التواریخ** خواجه نور الدین لطف الله معروف به **حافظ ابرو** اهل هرات و منظور تیمور و پسرش شاهرخ و خصوصاً طرف توجه باشندگان بود، وی این کتاب را در ۸۳۰ ه. ق. تألیف کرد.

ظفر نامه - این کتاب تاریخ مفصل سلطنت تیمور است که به نثر مصنوع و دشوار تألیف یافته. مؤلف آن **شرف الدین علی یزدی** (متوفی

در ۸۵۸ ه. ق.) است .

در غالب کتابهای تاریخی از قبیل روضة الصفا و حبیب السیر مطالعی از ظفر نامه اقتباس و نقل شده است .

تاریخ دیگری نیز به نام ظفر نامه شامی تأثیف نظام الدین شامی وجود دارد که در سال ۸۵۴ ه. ق. بد فرمان امیر تیمور ، به نثر ساده و روان نوشته شده است .

روضۃ الصفا - مهمنترین تاریخی است که در دوره تیموریان تأثیف یافت و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اوآخر سلطنت سلطان حسین بایقرافت که به سال ۹۱۲ ه. ق. وفات یافت . مؤلف آن محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف به میر خواند از نجیب زادگان بلخ و ملتزمین مجلس میر علی‌شیر نوازی بود . وی به سال ۹۰۳ ه. ق. در هرات درگذشت و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از وفات مؤلف گویا از طرف نوئه مؤلف یعنی خواندمیر تکمیل شد ، و نیز خواندمیر در ۹۰۵ ه. ق. روضۃ الصفا را در تأثیف موسوم به خلاصۃ الاخبار مختصر کرد .

۳- کتابهای ادبی

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابی است در اخلاق یا حکمت عملی ، مؤلف آن حکیم مشهور خواجه نصیر الدین طوسی است . تأثیف آن در حدود سال ۶۳۳ ه. ق. انجام گرفت .

اخلاق جلالی - عمدۀ مطالب این کتاب که موسوم به «لومامیع» - «الإشراف فی مكارم الأخلاق» و در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است به تصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده است .

محمد عوفی است . وی کتابی نیز موسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بر حکایات ادبی و اشعار و امثاله متفرقه تأثیف کرده است .

تذكرة دولتشاه - بعد از لباب الالباب مهمنترین تذكرة فارسی تذكرة الشعرای دولتشاه سمرقندی است . که در حدود ۸۹۲ ه. ق. یعنی در اوخر سلطنت تیموریان تأثیف یافته است . این کتاب شرح حال قریب ۱۵۰ تن از شعرای فارسی زبان را در بردارد .

المعجم - مهمنترین کتاب فارسی است در عروض و قافیه و نقد الشعرا که به دست ما رسیده است ، «المُعجم فی مَعَابِرِ اشْعَارِ الْعِجم» تأثیف محمد بن قیس رازی است . تأثیف این کتاب به سال ۶۳۵ ه. ق. پایان یافت .

مرزبان نامه - پیش از این در بخش نثر فارسی دوره سلجوقی گفته شد که مرزبان نامه به لهجه قدیم طبرستانی در اوخر قرن چهارم توسط مرزبان بن رستم تأثیف یافت ، سپس در اوایل قرن هفتم (میانه سالهای ۶۵۷-۶۲۲ ه. ق.) ادیب معروف آن عصر سعد الدین و راوینی کتاب مذکور را به فارسی فصیح ادبی درآورد .

۳- کتابهای اخلاقی

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابی است در اخلاق یا حکمت عملی ، مؤلف آن حکیم مشهور خواجه نصیر الدین طوسی است . تأثیف آن در حدود سال ۶۳۳ ه. ق. انجام گرفت .

اخلاق جلالی - عمدۀ مطالب این کتاب که موسوم به «لومامیع» - «الإشراف فی مكارم الأخلاق» و در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است به تصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده است .

مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۵۸ ه. ق.) است.

اخلاق محسنی - اخلاق محسنی کتابی است در صفات و مبانی اخلاقی و آن در چهل باب است و به نام سلطان حسین بایقرا در تاریخ ۹۰۰ ه. ق. تأثیر یافته است. **مؤلف آن ملا حسین واعظ کاشفی** است.

نوادرسیمایی - این کتاب معروف که اصول اخلاقی را بطرز حکایات از زبان جانوران بیان می‌کند اصلش همان کتاب کلیله و دمنه است. **مؤلف آن حسین کاشفی** است و با تغییر شیوه کلیله و دمنه کتاب مذکور را نوشته است.

دانشمندان عصر مغول و ییموری گه غالباً به عربی تألیف گردیدند

شهاب الدین عمر سهروردی

ابو حفص عمر سهروردی مشهور به شهاب الدین از فریاد سهرورد زنجان است. وی عارف بود و نباید او را با شهاب الدین یحیی فیلسوف معروف^۱ اشتباه کرد. افمتش غالباً در بغداد و مورد توجه و احترام خلیفه عباسی یعنی الناصر لدین الله بود. تأثیرات مهم او عبارتند از: کتاب عوارف، رشف النصائح، اعلام التقى و اعلام الهدى. شهاب الدین به سال ۶۳۲ و به سن ۹۳ در بغداد درگذشت.

نجم الدین رازی

شیخ نجم الدین ابو بکر رازی معروف به «نجم دایه» نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود. وی کتاب مرصاد العباد را که در عقاید و معانی تصوّف است به فارسی تألیف کرد. وفات نجم الدین در ۶۴۵ ه. ق. اتفاق افتاد.

۱ - شرح حال این فیلسوف در فصل «نشر فارسی دوره سلجوقی» (جلد اول این کتاب، بر نامه سال چهارم و پنجم) آمده است، بدانجا رجوع شود.

خواجہ نصیر طوسي

ابو جعفر نصیرالدین محمد طوسي اصلش از توابع قم بود. به سال ٥٩٧ ه.ق. در طوس متولد شد و تحصیلات کرد و در علوم حکمت و ریاضی و نجوم تبحری تمام یافت و در سلک حکما و علمای درجه اول ایران در آمد. وی قبل از هجوم مغول با امرای اسماعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقرّ بان هلاکوخان وندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم همراه او بود. چنان‌که گفته‌ی خواجہ در علم نجوم مهارت داشت و از این رو در مراغه به امر هلاکوخان و نظارتخانه رصدخانه بزرگی تأسیس یافت و دی‌زیجی بد نام زیج ایلخانی ترتیب داد.

تألیفات مهم خواجہ در ریاضی و منطق و نجوم است بدین قرار: تحریر اقلیدس در هندسه، تحریر مجسطی در هیئت، شرح اشارات ابوعلی در منطق و حکمت و تحریر العقاید در حکمت و کلام و اثبات عقاید شیعه.

از تألیفات مهم خواجہ نصیر به فارسی، گذشته از اخلاق ناصری که ذکر شد، اساس الاقتباس در منطق، تذكرة نصیریه در هیئت، رساله اوصاف الاشراف در عرفان، سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و فایله است.

نفوذ خواجہ نصیر در دربار مغول فایده‌ای بزرگ به علوم و ادبیات ایران رسانید، زیرا شماره بسیاری از کتب و مؤلفات را از آفت محوشدن نجات داد. خواجہ نصیر به سال ٦٧٢ ه.ق. در بغداد درگذشت.

قاضی بیضاوی

ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر از اهل بیضا فارس بود و در شیراز شغل قاضی القضاei داشت. وی از فقهاء و مفسرّان بزرگ عالم اسلام بشمار است.

از تأییفات معروف او یکی کتاب تفسیری است به نام انوار التنزیل و اسرار التأویل، معروف به تفسیر قاضی بیضاوی و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به نظام التواریخ که به فارسی نوشته است. قاضی اواخر زندگی خود را در تبریز گذرانید و به سال ٦٨٥ ه.ق. در آن شهر وفات یافت.

زکریای قزوینی

زکریای پسر محمود قزوینی در ادب و شعر صاحب قریحه بود و مخصوصاً به علوم جغرافی آشنایی کامل داشت. از تأییفات معروف او عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات در عجایب و غرایب حیوانات، و کتاب آثار البیان و اخبار العیاد در تاریخ و جغرافیاست. در این کتاب احوال نوزده تن از شعرای معروف ایران آمده است. قزوینی به سال ٦٨٢ ه.ق. درگذشت.

قطب الدین شیرازی

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی در سال ٦٣٤ ه.ق. در شیراز متولد یافت. وی از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عصر خود مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی شهرت داشت و دارای ذوق ادبی نجات داد.

و فریحه شعری نیز بود . مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس خواجه نصیرالدین طوسی استفاده کرد و در کار صد خانهٔ مراغه با او شرکت داشت، سپس به بلاد روم شافت، و در آنجا با مولانا جلال الدین ملاقات کرد و بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۵ ه.ق. در آن شهر وفات یافت . از تأثیفات مهم او شرح قانون ابن سينا، در طب و شرح حکمه .

الاشراق شباب الدین سپهوردی، در حکمت است .

از کتابهایی که به فارسی نوشته است، **درة التاج** در حکمت و **تحفة شاهی** و **نهاية الادراك** در هیئت و نجوم است .

قاضی عضدالدین ایجی

قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس و معاصر و طرف توجه شیخ ابواسحاق اینجو و مظفریان، و هم‌مان خواجه حافظ بود . از تأثیفات مشهور او کتاب **مواقف و فواید غیاثیه** و **شرح مختصر ابن حاجب** در علم کلام است . وفاتش به سال ۷۵۶ ه.ق. اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی

قطب الدین محمد بن محمد رازی از شاگردان عضدالدین ایجی و از علمای زمان خود بود . و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام گذراند . در حکمت ومنطق تأثیفاتی دارد از قبیل : **شرح الرسالة الشمسیه** معروف به **شرح شمسیه** در منطق، که بدنام خواجه غیاث الدین محمد است . دیگر کتاب **لوامع الاسرار** معروف به **شرح مطالع** و دیگر کتاب **محاكمات** است که در آن **فخر رازی** و **خواجه نصیر طوسی** را محکمه کرده است .

وفات قطب الدین به سال ۷۶۶ ه.ق. در شام واقع شد .

دورهٔ صفويه

اوپاع سیاسی و تاریخی

تیمورلنگ مؤسس سلطنت تیموریان و از نژاد مغول مردی قوی است بود و سرداران و آل کرت و مظفریان و جلایریان را از میان برداشت و سرتاسر ایران را به فرمان خود درآورد . بعد از وفات او اولادش در ایران در حدود صد سال سلطنت کردند ولی سطوت اورانداشتند، چنان‌که بتدریج قبور و تشتت در دولت تیموریان روی داد و جلایریان باز جانی گرفتند و سلسله‌های قره قویونلو و آق قویونلو ظهرور کردند و متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند . در نقاط دیگر ایران نیز علم عصیان باند شد ، در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم بد اسماعیل از احفاد شیخ صفی الدین اردبیلی که نام سالله صفوي ازاوست ظهرور کرد . پدر اسماعیل، حیدر، اوّل کسی بود از این سالله‌که قدرت سیاسی را ضمیمهٔ نفوذ روحانی خاندان خود ساخت و با اوزون حسن آق قویونلو جنگید . اسماعیل در ۹۰۵ ه.ق . در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب ۲۴۵ سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان وابسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند ، بطوری‌که در روزگار آنان افغانها به ایران هجوم آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند . در این حال بود

که فادر شاه افشار ظهر کرد و افغانها را از میان برد و سلطنت صفویه را منقرض ساخت و دولتی نیرومند بوجود آورد.

وضع علوم و ادبیات در این دوره

چون صفویان شیعی هتصصیب بودند تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند، و از این رونظم و نشر مذهبی در این عصر ترقی کرد. شعراء بد جای مدح، نعت و مرثیه آل رسول را موضوع شعر قرار دادند و علماء در جمع اخبار و آثار شیعید و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند. از امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً اغلب به عربی نوشته می‌شد به زبان فارسی نوشتند و کتبی مانند: *جامع عباسی* تألیف شیخ بهایی و *حلیة المتقین* و تأییفات دیگر دینی و اخلاقی مجلسی و ابواب الجنان قزوینی در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد. تنها «مجلسی» که ذکر شد باید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی به فارسی نوشته. شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی علاقه داشتند و با طوایف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با این همه به حمایت علم و ادب نیز می‌پرداختند، چنانکه مورخین دربار و علماء فقهارا حمایت و تشویق می‌کردند. بعض سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم و شاه عباس و القاص میرزا و شاه تهماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر هی سرودند و سام میرزا تذکرۀ شعرا ای نیز ترتیب داد چنانکه باید.

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت. از نقاشان و خوشنویسان معروف این دوره *كمال الدین*

بهزاد از استادان دربار سلطان حسین بایقراء بود و اوایل صفویه را در کرد. بعد از او استادانی مانند میرک و سلطان محمد و میرسید علی ظهور کردند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه تهماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فن شهرت بسیار داشت. قالی بافی به اوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماري نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان بتنهایی شاهد زیبایی ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود.

با این همde عصر صفوی را می‌توان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت. در واقع خرابیهای دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این دوره بجا گذاشت. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی قصیده‌های فتنی غزل و شعر عرفانی متروکه گردید، زیرا شاهان صفوی از آن اعراض داشتند. نظم و نثر فارسی تنزل صریحی کرد و سخن فارسی لطفات و بساطت قبل از مغول را ازدست داد و عبارت پردازی وزیور وزینهای زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضماین مبتذل و نازک کاریهای زنده در شعر معمول گردید و غالباً شاعر یانویسنده، هم خود را به تشبیهات و جناس واپیام واستعاره مصروف، و نظرش را به افکار غریب و معانی عجیب معطوف داشت، و صدھا شاعر و نثر نویس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کردند و از این سبک که آن را سبک هندی نام داده‌اند پیروی کردند و توان گفت که سخن پردازان فارسی گوی هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بد زینت و طنطنه الفاظ و باریکی و پیچاپیچی معانی پرداختند.

با این همه نباید تصور کرد که عصر صفوی از نظم و نثر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عهد که عده آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و هاتق اصفهانی و امثال آنان، واژ خود هندگویندگانی مانند فیضی اشعار نفر خوش آیند سرودند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزمودند.

انتشار زبان و ادب فارسی در هند و آسیای صغیر

از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیات فارسی در ممالک مجاور خاصه هندوستان است. چنانکه می دانیم زبان اصلی ایران با زبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند دارد و عقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز به هم شبیه‌اند و اغلب از یک منشأ هستند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت بدواج ترقی رسید زیرا زبان رسمی و ادبی در بار مغولان فارسی بود. مؤسس سلاطین مغولی هند با بر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه به تیمور می رسید و به سال ۹۳۲ ه. ق. حمله به پنجاب برده و لاہور را گرفت و تأسیس سلطنتی کرد که بالغ بر سیصد سال در هندوستان دوام یافت.

با بر پسرش همایون و نوه‌اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعواب

آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان به فارسی بود و آثار و اشعار و تصاویر سخنواران ایران را می خواندند. در دربار آنان معمولاً فارسی صحبت می شد و آنچه مجمع شعراء و فضلای ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان به فارسی شعر می سرودند و در ترویج سخن فارسی کوشش فراوان می کردند.

نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصاویر حافظ و جامی و کتب نثر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شماره زیادی از فضلا و شعرای ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی به سخن سرایی پرداختند، بلکه عده زیادی شعراء و علاماء و موخرخان و نویسندهای در خود هند ظهر نمودند و به فارسی سخن سرایی و تألیف و تصنیف کردند. حتی به تأثیر زبان فارسی یک لغت محلی که آن را لغت اردو می نامیم و از السنه هند بشماراست مرگب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و به سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرایی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمایی کردند.

بدینگونه گویندگان معروف مانند صائب تبریزی و فیضی دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافته‌اند و به تبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی را که بدسبک هندی معروف است معمول داشتند و اشعاری متنوع و زیبا بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان بسیار پدید آمدند و تحت نظر و تشویق شاهان هند به ترویج

صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترقی بخشیدند پس تأییفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله می‌توان برای مثال از تصانیف زیر نام برد:

تاریخ الفی - تأییف احمد بن نصرالله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع سال ۹۹۷ ه.ق. را حاوی است و به امراکبرشاھ تصنیف یافته است.

منتخب التواریخ - تأییف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۵۳۷ ه. ق. را شامل است.

منتخب التواریخ - تأییف عبدالقدار بدآونی در تاریخ عمومی هنداست که تا وقایع سال چهل سلطنت اکبرشاھ یعنی تاسال ۱۰۵۴ ه.ق. را حاوی است.

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تأییف محمد قاسم هندوشاھ استرآبادی که در آن تاوایع سال ۱۵۱۵ ه. ق. را آورده است.

اکبرنامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تأییف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد، ویک جلد چهارم موسوم به آین اکبری.

همچنین تواریخ بسیار دیگر مانند وضرة الطاهرین و مرآة العالم و مرآة الصفا و طبقات اکبرشاھی و نظایر آنها.

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلطین هند به نقل بعض کتب و داستانهای معروف هندی بدفارسی نیز اهتمام کردند و مؤلفاتی در علوم و فلسفه و داستانها مانند مهابهارات و راماین به زبان فارسی ترجمه شد.

بطوری که در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقليید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی و نازک کاری در هند بیشتر بود، نهایت بتدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها و مضماین پیچیده تازه به میان آوردند و در مواردی لغات و کلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبود قائل شدند.

در این عصر ادبیات فارسی بدآسیای صغیر و ممالک عثمانی نیز راه یافت و در آن دیار رواج خاصی پیدا کرد. نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۵ - ۷۰۰ ه. ق.) شروع شد و در دوره مغول عده زیادی از مؤلفان و دانشمندان و شاعرا و عرفای ایران مانند شهاب الدین شهروردی و نجم الدین رازی و مولانا جلال الدین و دیگران به آن دیار شناختند و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی گردیدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانی بود و منوی ولدنامه او مدتها سرمشق آتخان شد.

شعراء و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکی عیناً از سبک و شیوه و کلمات و ترکیبات و معانی ایران تقليید و اقتباس کردند و استادان ایران را سرمشق آتخاذ نمودند و مخصوصاً از شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی پیروی کردند بلکه برخی حزب بدفارسی شعر سروندند و در واقع عده‌ای از سخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند، و باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در شصانی

نفوذ خاصی داشتند.

سلطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بايزید و سلیم اول و احفاد آنان علاقه خاصی به زبان و ادبیات فارسی نشان دادند، خود در آن زبان شعر سروندند و به سخنگویان ایران ارادت ورزیدند و نویسنده‌گان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره به نام شاعران ایران تأليف می‌کردند.

شجرایی معروف دوره صفوی

محتمم کاشانی

از معروفترین شعراي دوره صفوی محتمم کاشانی شاعر دربار شاه ته جاسب بود. گرچه اين شاعر به روزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزل‌سرایی کرد حتی به مدیحه گفتن نيز اهتمام ورزید ولی سپس به هلا حظه تمایل دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی موضوع تازه‌ای پیش آورد يعني اشعاری هبته بر ذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوری که می‌توان او را معروف‌ترین شاعر مرثیه‌گوی ایران دانست، گرچه شعراي محدودی قبل از او و شعراي بسیاری بعد از او در این سبک سخن‌سرایی کرده‌اند. شاید نخستین محرك این شاعر در سرودن این اشعار اندوه‌گین مرگ برادرش باشد که از قرار معلوم او را سخت بستوه آورده و به یاد او آیات مؤثر غمانگیز و لطیف ساخته است.

در میان قطعه‌ها و غزل‌های عاشقانه او نیز ابیاتی پرمغز و مضمون دار

توان یافت از سنخ این دو بیت:

کمند مهر چنان پاره کن که گر. روزی

شوی ز کرده پشمیان به هم توانی بست.

دلی دارم که در تنگی دراو جز غم نمی‌گنجد

غمی دارم ز دلتگی که در عالم نمی‌گنجد.

از مراثی معروف محتمم یکی آن است که با این ایات آغاز
می شود :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است !

باز این چه رستخیز عظیم است که زمین
بی فتح صور خاسته در عرش اعظم است !

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی نراثت عالم است !

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است
ترکیب بند محتمم نیز در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است و با
این ایات شروع می شود :

برخوان غم چو عالمیان را صلا زند

اوّل صلا به سلسله انبیا زند
نو بت به او لیا چو رسید آسمان تپید

زان ضربتی که بر سر شیر خدا زند
بس آتشی ز اخگر الماس ریزهها

افروختند و بر حسن مجتبی زند
و آنگه سرادقی که ملک بود محمرهش

کندند از مدینه و در کربلا زند ...
وفات محتمم به سال ۹۶۶ ه. ق. اتفاق افتاد .

وحشی بافقی

كمال الدین وحشی بافقی در قصبه بافق کرمان بدینا آمد و بیشتر
در یزد اقامت داشت و شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه. ق.) و
غیاث الدین میرمیران حاکم یزد را مدح کرد. در غزلسرایی طبیعی بسیار
لطیف و کلامی نرم و دل انگیز داشت. مثنویهایی به نام حمل بربین،
ناظر و منظور و فرهاد و شیرین ساخته است، اهمیت وحشی بیشتر
در سرودن ترکیب بندهای مشهور است. وفات وی به سال ۹۹۱ ه. ق.
اتفاق افتاد.

اینک نمونه‌ای از مثنویهای او :

یکی صیاد هرغی بسته پر داشت به بستان برد و بند از پاش برداشت
زدنیش طایران بستانی صلای رغبت هم آشیانی
عدوی خانه در پهلو نشسته چو پر زد دید بال خوش بسته
صفیری دلخراش از سینه خوش برآورد از غم دیرینه خوش
چو پروازش بود در دست صیاد که مرغی را چه ذوق از سره و شمشاد
که بیند در چمن تاراج بازی؟ ففس باشد ارم بر نعمه سازی
نشاط سرو و گل فرصت شمارید شما کازادگان شاخسارید
مرا هم در شکنج دام کاری است. که صیاد مرا با من شماری است

اشعار زیر نیز از ترکیب بند معروف وحشی است :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
دانستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز نهفتن تاکی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تاکی؟

روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم
ساکن کوی بت عربده جویی بودیم
عقل و دین باخته دیوانه رویی بودیم
بسته سلسله سلسله مویی بودیم
کس در آن سلسله غیرازمن و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود
نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت
سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت

یوسفی بود ولی هیچ خردیار نداشت
اول آن کس که خردیار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم ...

عرفی شیرازی

جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف زمان
صفویه است که شهرتش عمده در هند بود. تولدش در شیراز اتفاق افتاد و
بعد از تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد و در آنجا نیز باشرا و
فضلای فارسی زبان معاشرت جست و نفوذ و نام پیدا کرد و سرانجام به مجلس
اکبرشاه که مجمع شura و فضلا بود باریافت. قصاید و غزلیات و قطعات
عرفی معروف گشت و مخصوصا در هند و عثمانی موردنحسین و تقلید واقع
شد. از قصاید معروف فصیده‌ای است که در نعمت حضرت علی سروده، واژجمله

آن این ایيات است :

جهان بگشم و درداکه هیچ شهر و دیار
ندیده‌ام که فروشنده بخت در بازار
زمانه مرد مضاف است و من ز ساده دلی
کنم به جوشن تدبیر وهم دفع مضار
زمجنبیق فلك سنگ فتنه می‌بارد
من ابله‌انه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نرنم
عجب مدار گر آتش برآورم چو چنان
ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
که پیش روی زالmas می‌کنم دیوار ...

عرفی به تقلید نظامی به تصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی
از آن را نظریه بر مخزن الاسرار و خسرو و شیرین ساخت. شیوه شعر او
نسبت به معمول خصوصیتی دارد که می‌توان او را در ردیف بهترین
شاعران سبک هندی درآورد و از این حیث طرز سخن عرفی شباهتی
به سبک امیر خسرو و فیضی هندی دارد. این طرز به جای خود
شیرین و متنین است و شاید به تأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صیحت
سخن خود را شنیده و بد خود بالیده و خویشتن را ستوده و از آن جمله
گفته است :

نازش سعدی به هشت خاک شیراز از چه بود
گر نمی‌دانست باشد مولد و مأوای من
عرفی جز دیوان اشعار، ترجیع بندی به نام گلشن راز و رساله

بعد پدرش اورا از هند به اصفهان بازخواست. چون صیت سخشن
در هند و ایران بلند بود لاجرم جلب نظر شاه عباس ثانی رانمود و آن
پادشاه اورا بنواخت و ملک الشعراًی خود فرارداد و صائب آن پادشاه را
بستود و قصهٔ جنگ او را با شاهجهان کم در ۱۰۵۹ ه.ق. اتفاق افتاد
به سلک شعر کشید.

صائب از شاعران معاصر خودواز گذشتگان یاد کرده است و نسبت به خواجه حافظ ارادتی بسزا داشت و سخن اورا ، دروی تأثیر عظیم بود چنانکه خود گفته است :

ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب
مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش

نیز به استاد سخن سعدی شیرازی توجّهی و افاده است و در استقبال از

قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خایی
چنین گوید :

در این ایام شد ختم سخن بر خامهٔ صائب
مسلم بود گر زین پیش برسعدهٔ شکر خایبی
صائب با این همه رغبت و مهر و محبت نسبت به شاعران و گویندگان
زمان خود، محسود برخی از بدخواهان بوده و از آنان شکایتها کرده است.
با اینکه مرد متدين نیکخواهی بود از زاهدان ریایی نفرت
داشت و در آن روزگاران که عالم نمایان شکم پرور دون به نام دین بر
مردم مسلط شده بودند اشارت لطیف انتقاد آهیزی نسبت بدان طبقه
نموده و از آن حمله این‌گونه گفته است:

منشور صوفیانه‌ای به اسم **تفسیه دارد**. وفات عرفی در عهد جوانی یعنی
به سن سی و شش در تاریخ ۹۹۹ ه. ق. در لاهور اتفاق افتاد.

صائب تبریزی

می‌حمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود
چنان‌که گوید:

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از کل شیراز
پدرش در زمان شاه عباس بد اصفهان مهاجرت کرد و صائب در آنجا
در حدود سال ۱۵۱۶ ه. ق. تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوایل جوانی
سفر مگه، و بعد عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد
توجه طفرخان والی آنجا که خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد. بعد
به همراهی طفرخان به دربار شاهجهان رفت و در نزد آن پادشاه
تقریب پیدا کرد. اقامتش در کابل و هند شش سال طول کشید چنانکه
خود گوید:

ش سال پیش رفت که از اصفهان به هند

افتداد است توسن عزم مرا گذار
مسافرت او به هند در حدود ۱۵۳۶ ه. ق. اتفاق افتاد و یکی از
عوامل این مهاجرت رنجیدگی او از قدرشناسی هم میهنان خود بود
چنانکه از این ایات معلوم است :

بلند نام نگردد کسی که در وطن است
 ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن است
 دل رمیده ما شکوه از وطن دارد
 عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است
خم در این مجلس بزرگیها به افلاطون کند
و نیز این بیت :
عقل و فطنت به جوی نستانند دور دور شکم و دستار است
از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشه و نازک -
کاری است که آن هم در واقع از مشخصات سبک هندی است، دیگر
بکار بردن صنایع و محسنات شعری نظیر ارسال المثل واستعمال مجاز و
مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است.
برای نمودن شیوه سخن شاعر چند بیت از مفردات او نقل
می‌گردد :

عشق بی برو اچه می داند زیان و سود را

شعله یکسان می شمارد چوب بید و عود را

صدای آب روان خواب را گران سازد

ز خوش عنانی عمر است خواب غفلت ما

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی

هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیداست

کثرت موج ترا در غلط انداخته است

ورنه در سینه دریا گهر راز یکی است

با ترک هستی از نغم ایام فارغ م

آسوده شد زسنگ درختی که بار ریخت

از شیشه بی می بی شیشه طلب کن

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

ریشه نخل کهن سال از حوان افزون تر است
بیشتر دلستگی باشد به دنیا پیر را
از نیر آه مظلوم ظالم امان نیابد
پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
موج از حقیقت گهر بحر غافل است
حادث چگونه درک نماید قدیم را
چه سود از اینکه کتبخانه جهان از توست
نه علم آنچه عمل می کنی همان از توست
گریه شمع از برای هاتم پروانه نیست
صبح نزدیک است و در فکر شب تار خود است
آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
یا سبو یا خم می یا قدر باده کنند
یک کف خاک در این میکده ضایع نشود
از پشمیانی سخن در عهد پیری می زنم
اب به دندان می زنم اکنون که دندان نمایند
وفات صائب به سال ۱۵۸۱ ه . ق . اتفاق افتاد .
کلیم کاشانی
ابوطالب کلیم کاشانی در همدان ولادت یافت ، ولی به سبب اقامت
طولانی در کاشان ، به کاشانی معروف شد . وی به هندوستان رفت و
ملک الشعرا شهاب الدین شاهجهان شد و سرانجام به سال ۱۵۶۱ ه . ق .
در کشمیر درگذشت .

کلیم در قصیده و مثنوی دست داشت و در غزل استاد بود. شبی
نعمانی در کتاب خود به نام «شعرالعجم» او را مبتکر و مضمون آفرین
تعریف کرده است.

این اشعار از اوست :

پیری رسید و هستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت :
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت.
از غزلیات شیوای شاعر، غزل زیر است :

چشم جادوی تو در دل جویی اهل نیاز
هیچ کوتاهی ندارد، عمر مژگانش دراز!
رشته جان و رگ دل در خم مژگان اوست
هیچ کس دیدی به یک هضراب بنوازد دوساز؟
هر کسی سازی به ذوق خوبشن سر می کند
دل میان مطربان خوش کرده یار دلنواز...
بیشتر ما را کلیم، آفت رسد ز ابنای جنس
شیشه از سنگ است و ازوی بیش دارد احتراز.
این مفردات نیز از اوست :

ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم
اول و آخر این کنه کتاب افتاده است.
از هنر حال خرابم نشد اصلاح بذری
همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد.
دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را
شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است.

حزین

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی اصفهانی به سال ۱۱۵۳ ه.ق.
در اصفهان تولد یافت. وی مدتی در اصفهان بود و در هنگام حمله
افغانان از این شهر بیرون رفت و در بلاد ایران و عراق و حجاز و یمن
مسافرت کرد و سرانجام به هندوستان رفت و در آنجا مقیم شد. از تأثیفات
او تذکره حزین در شرح احوال شاعران و تاریخ حزین شامل ذکر
حوادث روزگار خود اوست. دیوان اشعار نیز دارد و شعرش ساده و
روان است.

این اشعار نمونه‌ای از غزلیات اوست:
ای وای بر اسیری، کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله
در خون نشسته باشم چون باد رفته باشد
از آم در دناکی سازم خبر دلت را
روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد.
آواز تیشه امشب از بیستون نیامد
گویا به خواب شیرین فرhad رفته باشد

شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی

گو مشت خاک ها هم بر باد رفته باشد .

حرین به سال ۱۱۸۱ ه . ق . در بنارس (هند) درگذشت .

فیضی دَکْنی

فیضی در هندوستان نشأت و زندگی کرده است . در سلامت سخن و متأثر استحکام شعر بد مقامی رسید که اورا از شعرای قدیم ایران نمی توان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است .

فیضی پسر شیخ مبارک به سال ۹۵۴ ه . ق . در شهر اگر هندوستان تولد یافت . برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکرہ اکبرشاه و از فضلا و موخرین دربار او بود . فیضی در سخن فارسی مهارت یافت و ملک الشعرا اکبرشاه گردید . وی هم در فصیده و هم در غزل به مقام بزرگی رسید و سبک قدمای را در مواردی به احسن وجوه تقلید کرد . او نه تنها در هند از محبیین بزرگ رواج زبان فارسی بود و از شعرای ایران که به هند می رفند نگهداری می کرد بلکه در ممالک عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات ایران گردید . دیوانش قصاید و مراثی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد . این شاعر نیز مانند شدهای از شعرای دیگر به تقلید نظامی برخاست و به عزم نظم خمسه افتاد . از آن جمله مثنوی در مقابل مخزن الاسرار موسوم به نل و دمن را بنظم کشید که مضمون آن را از حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی مانند کتاب مهابهارات بد فارسی ترجمه کرد . از اشعار هؤلئه فیضی یکی آن است که در هرگ چهار خود سروده و این ایات از آن است :

ای روشنی دیده روشن چگونهای

من بی تو تیره روز و تو بی من چگونهای ؟

ماتم سراست خانه من در فراق تو

تو زیر خاک ساخته مسکن چگونهای ؟

بر خاک و خس که بستر بالین خواب توست

ای یاسمن عذار سمن تن چگونهای ؟

این سبک هرثیه سخنان جامی را بخارتر می آورد که در هرگ پرش گفته است چنانکه گذشت . وفات فیضی به سال ۱۰۵۴ ه . ق . اتفاق افتاد .

وی معاصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی بود.

زلالی

زلالی خوانساری (متوفی در ۱۰۲۴ ه. ق.) ملک‌الشعرای شاه عباس کبیر و مرید و مدداح میرداماد بود و هفت مثنوی به نام سبعه سیاره نظم کرد و شهرتش به همین سبعه است.

نظیری

نظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱ ه. ق.) شاعر ایرانی مقیم هند بود. دیوان او شامل قصاید و ترکیبات و ترجیعات و مقطوعات و ربایتات است و در غزل و قصیده استاد بود.

ظهوری

ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲۵ ه. ق) به سال ۹۸۵ ه. ق. به هند رفت و در همان جا اقامت داشت تادرگذشت. آثارش از مثنویها و قصیده‌ها و غزلها بسیار است.

طالب‌آملی

طالب‌آملی (متوفی در ۱۰۳۶ ه. ق.) شاعر پارسی‌گوی ایرانی مقیم هند بود. وی علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، منظومه‌ای به نام جهانگیر نامه دارد.

بیدل

عبدالقدیر بیدل آخرین شاعر نامی خوش قریحه هند است که

شاعران دیگر این دوره

بابا فغانی

از شاعران دیگر عصر صفوی بابا فغانی شیرازی (متوفی در ۹۲۵ ه. ق.) بود که مدّتی در تبریز اقامت داشت و به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو منسوب بود و قصایدی در مدح حضرت علی سرود، و در غزل شیوهٔ خاصی ایجاد کرد.

هاتفی

هاتفی خرجردی (متوفی در ۹۲۷ ه. ق.) نوئه جامی بود. وی به نظم خمسدایی به سبک نظامی پرداخت و لیلی و مجنون و شیرین و خسر و هفت منظر و تیمورنامه را بنظم آورد. شاهنامه‌ای نیز به نام شاه اسماعیل سرود.

هلالی

هلالی جغتایی (متوفی در ۹۳۶ یا ۹۳۹ ه. ق.) غزلسرای خوبی بود، وی مثنوی شاه و درویش را سرود.

اهلی

اهلی شیرازی (متوفی در ۹۴۲ ه. ق.) قصاید و غزلهایی شیوا دارد و علاوه بر این مثنویهایی به نام سحر حلال و شمع و پروانه سرود.

بالغ بر صدهزاریت نظم و نثر ساخته است . وی الحق در غزل عرفانی و اشعار عاشقانه و مثنوی استادی بکار برده ، و بهترین نمونه سبک هندی را نشان داده است . گذشته از کلمات مجموعه‌ای مرکب از پند و حکم منظوم و منثور به اسم نکات از او باقی است . وفاتش به سال ۱۱۳۳ ه.ق. در دهلی واقع شد .

آثار هنری دوره صفوی و نثر نویسان آین دوره

حبيب السیر

حبيب السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن - همام الدین خواندمیر آن را تأثیف کرده و وقایع تاریخی را از آغاز تamerگ شاه اسماعیل صفوی یعنی سال ۹۳۵ ه. ق . در آن کتاب آورده است . وی تکمله‌ای نیز بر روضة الصفا نوشته است ؛ و دیگر از تأثیفات او کتاب دستورالوزرای است که در آن احوال وزرای اسلام تا انقرض سلسله تیموریان آمده است .

خواندمیر سفری به هند کرد و در سال ۹۴۲ ه.ق. در آنجا وفات یافت و در دهلی دفن شد .

عالم آرای عباسی

تاریخ عالم آرای عباسی کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او ، که اسکندرمنشی از منشیان دربار آن پادشاه تأثیف کرد و آن را با ذکر وقایع سال وفات شاه عباس و جاؤس شاه صفی در سال ۱۰۳۸ ه. ق. بیان آورد .

عین الحیات

کتاب دینی است تأثیف محمد باقر بن محمد تقی مجلسی . وی

مردی محدث و شیعه و صاحب نفوذ بود . مجلسی در زمان خود یعنی اوآخر عهد شاه سلیمان و قسمت بزرگی از عهد شاه سلطان حسین دارای رتبت شیخ‌الاسلامی کل ممالک محروسه و صاحب ریاست علمی و سیاسی مطلق گردید .

مجلسی تأثیراتی فراوان به فارسی و عربی دارد . مجلدات بحار الانوار را که در واقع دایرة المعارف شیعه است به عربی تأليف کرده است . آثار او بد فارسی جز عین الحیات کهند کرشد عبارتند از : مشکوٰة الانوار ، حلیۃ المتقین ، معراج المؤمنین ، حق القین ، حیات القلوب ، جلاء العیون ، تذکرة الائمه ، تحفة الرأئین ، زاد المعاد وجز آن .

وفات مجلسی به سال ۱۱۱ هـ . ق . در سلطنت شاه سلطان حسین اتفاق افتاد .

مجالس المؤمنین

کتابی است بزرگ در شرح حال و آثار و اقوال علماء و فقها و سلاطین و شعراء و عرفای شیعه، که در عهد صفوی به زبان پارسی ساده تأليف یافته است .

مؤلف آن قاضی نورالله شوشتري ازوطن خود (شوشت) به هند رفت و در لاھور اقام تیزید و از طرف اکبرشاه قاضی آن شهر گردید . وی تأليف کتاب مجالس المؤمنین را در حدود ۹۹۳ هـ . ق . در همین شهر شروع کرد و در ۱۵۱۰ هـ . ق . آن را پیاپی آورد .

جامع عباسی

کتابی است در احکام فقه تأليف شیخ محمد بن حسین عاملی ملقب به بهاءالدین و مشهور به شیخ بهایی که از علمای بنام دوره

صفوی و از محترمین و مقربین مجلس شاه عباس بود . وی در سال ۹۵۳ هـ . ق . در بعلبک بدنیا آمد . پدرش عزّالدین حسین در ۹۶۶ هـ . ق . به ایران مهاجرت کرد ، پس شیخ بهایی در حدود ۱۳ سالگی به ایران آمد . است . عمرش در ایران گذشت و تحصیلات نمود و به زبان عربی و فارسی کتابیابی نوشت که مجموع آنها به ۸۸ کتاب و رساله می‌رسد . از آن جمله است : دو منوی نان و حلو و شیر و شکر ، و کتاب خلاصه - الحساب و تشریح الأفلاک و کتاب اربعین و کشکول که شامل نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثاله و اشعار عربی و فارسی است . وی اشعاری به فارسی و عربی سروده است .

وفات شیخ بهایی به سال ۱۵۳۱ هـ . ق . در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را به مشهد انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند .

آثار هنری دیگر در این دوره

كتب تاریخی :

صفوة الصفا - این کتاب تأليف ابن بزار است که آن را در اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ صفی الدین نوشته است و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه تهماسب تجدید و تأليف شده است .

احسن التواریخ - کتابی است تاریخی تأليف حسن بیک روملو و شامل وقایع سالهای ۹۵۰ تا ۹۸۵ هـ . ق . وبخصوص سلطنت شاه تهماسب است .

تاریخ الفی - این کتاب را **احمد بن نصرالله** به امر اکبر شاه در هندوستان نوشته، و شامل تاریخ اسلام تا سال ۹۷۷ ه. ق. است. **منتخب التواریخ** - تأثیف عبدالقدیر بدآونی در تاریخ عمومی هند است و شامل وقایع تا سال چهلم سلطنت اکبر شاه یعنی ۱۵۰۴ ه. ق. است.

اکبرنامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند، تأثیف شیخ **ابوالفضل دکنی** (متوفی در ۱۵۱۳ ه. ق.) وزیر دانشمند آن پادشاه.

آیین اکبری - تأثیف دانشمند مذکور در فوق است و وقایع سلطنت اکبر شاه و سلسله نسب وی را در بر دارد.

کتب ادبی:

تحفه سامی - کتابی است در شرح حال شعرای اوآخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی بوده‌اند. تأثیف این کتاب در حدود ۹۵۷ ه. ق. پایان یافته است.

مجالس النفایس - این کتاب نیز در شرح حال شعراء و نویسنده‌گان است. امیر علی‌شیر نوازی آن را بدترکی نوشته و در زمان شاه عباس، شاه علی نام آن را به فارسی ترجمه کرده است.

خلاصة الاشعار و زبدة الافکار - تذکرہ عمومی است در احوال شعراء که در زمان شاه عباس بدست تقی الدین حسین محمد کاشی تأثیف یافته است.

هفت اقلیم - کتابی است شامل شرح حال شعراء تأثیف امین

احمد رازی معاصر شاه تهماسب صفوی. وی این کتاب را به سال ۱۵۰۲ ه. ق. بیان رسانیده است.

کتب لغت:

فرهنگ جهانگیری - مؤلف این کتاب **جمال الدین حسین** آنجو است. تأثیف کتاب به سال ۱۵۱۷ ه. ق. در هند انجام یافته است.

فرهنگ سروی یا **مجمع الفرس** - تأثیف **محمد قاسم کاشانی** معروف به سروی است. این کتاب در سال ۱۵۰۸ ه. ق. تأثیف شده است.

برهان قاطع - کتابی است در لغت تأثیف **محمد حسین بن خلف** تبریزی متعلق به برهان. وی در تأثیف این کتاب از فرهنگ‌های جهانگیری و سروی استفاده کرده و آن را به نام قطب شاه از سلاطین هند در سال ۱۵۶۲ ه. ق. بیان رسانیده است.^۱

فرهنگ روشنی - تأثیف عبدالرشید است که آن را به سال ۱۵۶۴ ه. ق. در هند نوشته است. این فرهنگ از بعض جهات بر فرهنگ‌های سروی و جهانگیری ترجیح دارد.

^۱ - این فرهنگ را آقای دکتر معین استاد دانشگاه تهران بالا فروخته
لئن لازم و حواشی سودمند در پنج جلد بهجات رسانیده‌اند.

و در این رشته دارای مقام و مشربی بود. تألیفات وی در حکمت، مرجع و مأخذ اهل علم است و نخبه آنها اسفار و شواهدربوبیه و مشاعر و کتاب المبدأ والمعاد است؛ و نیز رسائل متعدد در مسائل مختلف علمی از او باقی است، و همچنین شرح قسمتی از اصول کافی تألیف شیخ کلینی و تفسیر چند سوره از قرآن کریم از آثار اوست.

شیخ صدرالدین در بازگشت از سفر مکّه به سال ۱۰۵۵ ه.ق. در بصره وفات یافت.

مجلسی

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (متوفی در سال ۱۱۱۱ ه.ق.) علاوه بر آثار فراوان فارسی که پیش از این یادگردیم دوره بحار الانوار را که در واقع دایرةالمعارف شیعه امامیه است در ۲۴ مجلد تألیف کرده است (رجوع شود به «آثار منثور دوره صفوی»).

شیخ بهایی

شیخ محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفی در ۱۵۳۱ ه.ق.) علاوه بر آثار فارسی که پیش از این گفته‌یم کتابهایی نیز به عربی تألیف کرده است از قبیل خلاصه الحساب و تشریح الافلاک (رجوع شود به «آثار منثور دوره صفوی»).

مالامحسن فیض

محمد بن مرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی (متوفی در ۱۰۹۱ ه.ق.) از فقهاء و حکماء معروف عصر صفوی و از شاگردان ملا صدرابود. تحصیلات خود را در شیراز تکمیل کرد. از تألیفات فراوانی که به او نسبت داده‌اند معروف‌ترین آنها اصول المعرف و کلمات مکنونه

دانشمندان ایرانی دوره صفوی که غالباً به زبان عربی تألیفاتی دارند

میرداماد

میر محمد باقر بن محمد استرابادی (متوفی در ۱۰۴۱ ه.ق.) از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان عهد صفوی است. لقب «داماد» از پدرش که داماد محقق ثانی بود برای او مانده است. منشأ وی استراباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود. در نزد معاصران خود بسی محترم، و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مغتمم بود. صدرالدین شیرازی از مجلس درس او استفاده کرده است. میرداماد تألیفات متعدد فلسفی و دینی دارد که همه به زبان عربی است، از آن جمله کتاب صراط المستقیم و قبسات در مسائل حکمت و کشف الحقایق در حکمت و دین است. وی اشعار فارسی نیز سروده، از جمله مثنوی به نام مشرق الانوار دارد. تخلص وی «اشراف» بود.

ملاصدرا

صدرالدین محمد اصلش از شیراز و نام پدرش ابراهیم بود. وی مدتی در نزد میرداماد به تحصیل فلسفه پرداخت. او را می‌توان معروف‌ترین فیلسوف دوره اخیر ایران شمرد. افکار فلسفی دقیق داشت

در حکمت ، تفسیر صافی در علم تفسیر و وافی در علم حدیث است ، ملا محسن اشعار فارسی نیز سروده گویا دیوانش شش هزار بیت دارد .



دیگر از علماء و حکماء معروف عصر صفوی ملا عبدالرزاق لاهیجی شاگرد مادر صدر است . وی در کلام و فلسفه استاد بود . از تأثیرات او به فارسی گوهه مراد در حکمت ، و به عربی شوارق الالهام در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی است .

همچنین از دانشمندان معروف محقق ثانی (متوفی در ۹۴۵ ه . ق .) و ابوالقاسم میرفندرسکی (متوفی در ۱۰۵۵ ه . ق .) است . میرفندرسکی در ریاضی و حکمت استاد بود و به فارسی نیز شعر می سرود .

دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه

وضع سیاسی و تاریخی

پس از انقراض صفویه ، نادرشاه افشار در ۱۱۴۸ ه . ق . جلوس کرد و سلسله افشار را تأسیس نمود ، و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالک ایران قرارداد . افشاریان به نوبه خود مقهور کریم خان زند (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ ه . ق .) شدند . رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنان را مغلوب کردند . استیادی افغان و سلطنت افشاریان وزندیان قریب نیم قرن امتداد داشت . آقا محمد خان قاجار در سال ۱۱۹۳ ه . ق . جلوس نمود و بار دیگر ایران از کشمکش طوایف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کردند . در میان این سلاله‌ها پس از دوره صفویان دوره قاجاریان از جهت تاریخ ادبی حائز اهمیت است ؛ زیرا در فاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوایف مختلف و تشتت و مخاصمات چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه و کریم خان زند نباشد تا بفراغت خاطر از پی ترویج ادبیات برآیند .

نظم و نثر در عهد افشاریه و زندیه و قاجاریه بازگشت ادبی

بعد از انقراض صفویه سبک نظم و شریکباره تغییر یافت. مجمعی از شعراء که مشتاق و هاتف و آذر و عاشق اعضا مهمن آن بودند، سبک عراقی را از نو در شعر بوجود آوردند. سبک نثر هم رو به فساد گذاشت و دو شیوه برقرار شد: سبک ساده نویسی مانند سفرنامه و تذکره حزین و نوشته‌های آذر و جزان، و سبک قدیم مانند دروغ نادره و جهانگشای نادری هر دو تألیف میرزا مهدی خان منشی نادرشاه و گیمی گشا در تاریخ زندیه تألیف میرزا صادق نامی و قایع نگارکریم خان زند.

بطور کلی ادبیات ایران از اوآخر قرن دوازدهم به این طرف نهضتی پیدا کرد و در نظم، شیوه دوره مغول و سبک هندی رو بذوال نهاد و شعراء و نویسندگان به تبع آثار متقدمان مانند منوچهری، عنصری، فخری، معزی، انوری و خاقانی برخاستند و مصائب تو در تو و مکرر و عبارات متکلف بتدریج کمتر شد و شاعران و نویسندگانی بوجود آمدند که به فارسی متین و سالم سخنگفتند و تشبیهات واستعارات و مضامین دورازدهن را از نظم، و سجع و تکلف و تکرار و لفاظی را از نثر دور کردند و سخنپردازانی مانند نشاط و فآنی و قائم مقام و امثال آنان سبک گذشتگان را احیا نمودند.

پس دوره قاجاریه از جهت ادبی بی اهمیت بود زیرا در آن دوره بازگشتی به سبک قدیم پدید آمد و فضلا و ادبیات بسیار ظهور کردند. کتب تاریخی و علمی فراوان تألیف یافت و آثار بزرگ مانند

تممله روضة الصفا و ناسخ التواریخ و نامه دانشوران و قصص - العلماء و مجمع الفصحاء و امثال آنها بوجود آمد. بعضی از شاهان و شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلی شاه دیوان اشعار دارد و ناصرالدین شاه قصاید و غزلیات سروده است. از شاهزادگان قاجار نیز عده‌ای با تخلصهای رضوان، سلطان، فخر، قاجار و جز آنان اشعاری سروده و قصاید و غزلیات و مشتوبات گفته‌اند. فرhad میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه، گذشته از سرودن اشعار رساله‌ای در شرح حال پدرش نوشت و چون زبان انگلیسی می‌دانست یک نصاب انگلیسی نظم کرد و خلاصه الحساب شیخ بهایی را به فارسی ترجمه نمود و جغرافیایی عمومی به نام حام جم نوشت. محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را می‌توان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعر و فضلا و فورمئولات دوره ترقی ادبیات ایران نامید.

روابط زبانی و ادبی بین ایران و کشورهای اروپا عمدۀ در این دوره شروع شد و کتب و رسائلی در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند داستان تلمائک از فرانسه بدفارسی ترجمه شد و نیز دخول کلامات فرانسوی و روسی به زبان فارسی در همین عهد آغاز گردید.

چنانکه گفته‌ی مهترین مزیت این دوره (اوآخر قرن دوازدهم به بعد) بازگشت به سبک قدیم و عدول از سبک هندی بود. این نهضت از اصفهان آغاز شد و نخستین طرفداران آن سخنگویانی مانند سید محمد شعله، میر سید علی مشتاق که در غزل ذوقی عالی و فرموده‌ای لطیف داشته، و میرزا محمد نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی و سید احمد هائف و سلیمان بیدگلی متخلص به صباغی وامثال اینان بودند . هریک از این شعرا در سخن خود توانا بودند . درنتیجه این تحول ، افکار جریانی نوگرفت و شاعران و نویسندگان از قصیده گو و غزل را که توان گفت صد تن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کردند و در نظم و نثر ، شیوه گویندگان و نویسندگان قبل از مغول را پیروی نمودند .

شاعران این دوره

مشتاق اصفهانی

میر سید علی مشتاق اصفهانی از بنیانگذاران دوره بازگشت ادبی بود . در حدود ۱۱۰۱ ه . ق . در اصفهان بدنیآمد . در سخن خود از سبک عراقی پیروی می کرد و اشعارش دارای مضامین تازه و دلنشیں همراه با صنایع لفظی و معنوی است . مرگ وی به سال ۱۱۷۱ ه . ق . در اصفهان روی داد .

غزل زیر از جمله غزلیات اوست :

ترک سر کردم ز جیب آسمان سر بر زدم

خیمه زین دریا برون آخر چو نیلوفر زدم

در هوای گلشن آن مرغ گرفتارم که ریخت

در قفس بال و پرم ازبس که بال و پر زدم ...

شعله داغت چو شمعم سوخت از سرتا به با

آه از این گل کز گلستان غمت بر سر زدم ...

این دو رباعی نیز از اوست :

درد دل ما که داستان دگر است

محاج به تقریر و بیان دگر است

این قصه زهر زبان بیانش ناید
افانه عشق را زبان دگر است.



مرغان چو دل از سیر چمن شادکنید

آذگاه نوای عشق بنیاد کنید

پرواز به گرد سرو و شمشاد کنید

از حال اسیران نفس یاد کنید.

آذربیگدلی

لطعلی بیک آذر بیگدلی متوفی به سال ۱۱۹۵ ه . ق . مانند
مشتاق و هائف و دیگران جزو بانیان دوره بازگشت ادبی بود . وی مدتی
در خراسان و اصفهان و شیراز روزگار گذرا نید و نادر شاه و سپس کریم خان
زند را مدح گفت . در قصیده و غزل از روشن شاعران قدیم پیروی کرد و
سبک عراقی را از نو در شعر بوجود آورد . منظومدای به نام یوسف وزلیخا
و همچین تذکرمای به نام آتشکده دارد . این تذکره شامل شرح
حال شاعران پارسی گوی تازمان خود شاعر است و از مآخذ مهم بشمار
می آید .

این قطعه از اشعار اوست :

به شیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه

بدان امیدکه از لطف خواهدش نان داد

هزار مستله پرسیدش از مسائل و گفت

که گر جواب نگفتی نباید نان داد

نداشت حال جدل آن فقیر ، و شیخ غیور

بیرد آش و ناش نداد تا جان داد

عجب که با همه دانایی این نمی دانست
که حق به بنده نه روزی بشرط ایمان داد
غزلیات آذر لطافتی خاص دارد ، اینک به عنوان نمونه غزل زیر
نقل می شود :

کی بود کی ، رو به خاک آستان آرم ترا
نقد دل با تحفه جان ارمغان آرم ترا
قوت پروازم ای صیاد چون سوی تو نیست
آن قدر فالم که سوی آشیان آرم ترا
چند غافل باشی از حال دلم ، دل را کنون
از تو آرم در فغان تا در فغان آرم ترا
رخصت حرفری بده ای بدگمان امشب مگر
گوییم یک حرف و یرون از گمان آرم ترا ...
آذر رباعی نیز می سرود ، چنانکه گفته است :
دور از تو شبی از اثر زاریها
دیدم ز تو در خواب بسی یاریها
زان شب دگرم خواب نه ، سبحان الله
یک خواب وزپی این همه بیداریها !

هائف اصفهانی

سید احمد هائف اصفهانی را می توان معروفترین شاعر دوره
افشاریان و زندیان دانست . اصل خاندان او از قبیله اردو باد آذر بایجان
بود ولی عمرش در زادگاه خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گذشت .
هائف تحصیلات علمی کرده و در زبان عربی توانا بودو به موجب روایت

در آن زبان اشعاری سروده است.

دیوان هاتف مرگ است از قصاید و غزلیات و مقطوعات و رباعیات. در غزل مقتدر بود و سبک سعدی و حافظ را پیروی کرد وقطعات نغز و زیبا سرود. عمدۀ شهرت هاتف به واسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم از حیث باریکی معانی داد سخن داده است. هاتف با شعرای زمان خود صباخی و آذرب مشاعره می‌کرد. وفات این شاعر در حدود سال ۱۱۹۸ ه. ق. در قم اتفاق افتاد.

بند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل می‌شود:

یار بی پرده از در و دیوار
در تجلی است یا اولی الاصار
شمع جویی و آفتاب بلند
روز بس روشن و تو در شب تار
گر زلملمات خود رهی بینی
همه عالم مشارق الانوار
کور وش قاید و عصا طلبی
بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا به گلستان و بیین
زآب بیرنگ صدهزاران رنگ
پا به راه طلب نه و از عشق
باشد آسان ز عشق کاری چند
یار گو بالعشی والا بکار
صد رهت لَنْ ترانی ار گوید
تا به جایی رسی که می نرسد
بار یابی به محفلی کانجا
این ره آن زاد راه و آن منزل

یار می‌گویی و پشت سرمی خار
ورنهای مردره چون دگران
مست خوانندشان و گه هشیار
هاتف ارباب معرفت که گهی
وز من و دیر و شاهد و زنار
از می و بزم و ساقی و مطرب
که به ایما کنندگاه اظهار
قصد ایشان نهفته اسراری است
بی بری گر به رازشان دانی
که همین است سر آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جزا
و حده لا اله الا هو

سحاب

پسر هاتف سید محمد سحاب (متوفی در ۱۲۲۲ ه. ق.) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلی شاه می‌زیست و قصایدی درمده او دارد. گذشته از قصاید، تذکره‌ای به نام رشحات به او نسبت داده‌اند که گویا به انجام نبرده است.

مجهر اصفهانی

سید حسین طباطبایی متخلص به مجهر در اواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت. از جوانی تحصیل علوم ادبی کرد و استعداد خاصی نشان داد و به گروه شعرایی که به دستیاری نشاط انجمان کرده بودند ملحق شد. مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد و با جودت ذهن و صفاتی قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی به دربار فتحعلی شاه (۱۲۱۱ - ۱۲۵۵ ه. ق.) تقرّب جست و لقب مجتهد الشّعرا که قبل ازاو مخصوص سحاب پسر هاتف بود به اولاده شد و پس از ملک الشّعرا کسی را بر او تقدّم نبود و نیز سالها ندیم

حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود و از پدر و پسر صله و انعام و نوازش می دید .

مجمر در درجه اول قصیده پرداز بود و در اغلب آنها شاه و پسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری و خاقانی و امیرمعزی را اقتضا نمود . مثلاً در استقبال قصيدة امیرمعزی به مطلع :

از دوره های گردون وز صنعتی یزدان

زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

قصیده ای سرود که ایات زیرین از آن است :
در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی کامد ز فیض یزدان

از عقلهاست اول وز نفسهاست قدسی

از عضوهاست دیده وز عرقهاست شریان

از پیکهاست جبریل وز مرده هاست بعثت

از اصلهاست توحید وز فضلهاست ایمان

از قصاید عارفانه مجمر یکی آن است که در تهنیت عید رمضان به مطلع زیر سروده است :

المنه لله که بدل گشت دگر بار سجاده به پیمانه و تسبیح به زنار

ونیز از قصیده ای که در تهنیت شکار شاه به مطلع :

گو صبا را که ره قصر ملک برگیرد

قدم از آن سوی افالاک فراز گیرد
ساخته است هنرمندی و سخن آرایی او پیداست .

این چند بیت در وزن آهنگ و متانت و استحکام نمونه سبک خراسانی و شیوه قدماست که مجمر از احیاکنندگان آن بود :

دوش از دیده مردم چو عروس خاور
کرد رخسار نهان از پس نیلی می عجر
از بی جلوه در این کاخ زراندود ز روی
پرده برداشت دو صد لعبت سیمین پیکر

من از این رشك شدم تاکه به خلوتگه طبع
پرده بردارم از روی عروسان فیکر
خلوتی دیدم چون روضه رضوان و در آن
لعتانی به پس پرده عصمت اندر

گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم
گاه بی پرده ولی پنهان چون نور بصر
زان میان بود یکی شاه و تمامی بنده
زان میان بود یکی ماه و سراسر اختر

بی مشاطگیش خواستم آوردن پیش
جامه از برگ سخن غالیه از عنبر تر
اشعار هزل و هجو و قطعه هایی در وصف باده گساري نیز ازاو باقی
است ، همچنین قطعات و ترکیب بند دارد و یک مثنوی به سبک تحفه
الراقین خاقانی سروده است و قطعات منثوری نیز از او مانده است که به
سیاق گلستان شیخ سعدی است . وفاتش در عهد جوانی به سال ۱۲۲۵ھ.ق.
در تهران اتفاق افتاد و در قم به خاکش سپرده شد .

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادب و شعرای زمان خود و از سرآمدان رجال سیاست و امراء دولت فتحعلی شاه بشمار می‌آید. در ذوق و قریحه بی‌نظیر و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی بکمال بود. شاعری بود نیک منش و خوش‌مشرب و نکته‌سننج و در اقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت.

نشاط باهمّتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب فرارداد و سخنگویان را تشویق کرد و در حلقة مؤسسين نهضت جدید ادبی ایران درآمد. او و یارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از نو احیا کردند و به طرز قدماً شعر سروندند. مدتی نیز با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت حتی دارایی خود را صرف راه صحبت آنان کرد.

نشاط در نظم و نثر فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا بود. گذشته از غزل، قصیده و مثنوی و رباعی نیز ساخته است و در استقبال قصيدة امیرمعزی بامطلع :

از دوره‌های گردون وز صنعتی‌ای یزدان

زیباترین عالم فرخ ترین کیهان
(که مجرم نیز آن را استقبال کرده) این ایات را سروده است:

زیباترین اشیا، فرخ ترین اعیان

از هرچه‌هست پیدا، و زهر چه هست پنهان
از مرغها هزار است، از وقتها سحرگه

از فصلها بهار است، از نوعها انسان

از عهده‌ها شباب است، از آبها شراب است
از نجم آفتاب است، از ماههایست نیسان
از سنگ‌هادل دوست، از عیشه‌اعم اوست
از تیغه‌است ابرو، از دشنه‌هاست هرگان
از زیبای است افسر، از طیبه‌است عنبر
از عضوهای دیده، از خلُق‌های احسان
از انبیا محمد، از شهرها مدینه
از شاخهای طوبی، از باغهای رضوان
از بحرهای آن دل، از ابرهای آن کف
از روحهای آن تن، از عقلهای آن جان.
نیز در استقبال از قصیده انوری به مطلع :
شاهها صبح فتح و ظفر کن شراب خواه
نرد و تدیم و مطریب و چنگ و رباب خواه
این قصیده را ساخته است:
شاهها هلال ماه نو از آفتاب خواه
ابروی یار بین و ز ساقی شراب خواه
در غزل نیز شاعر طرز گویندگان نامی را سرمش گرفته و غزل‌های
عرفانی هم سروده است. مثلاً در غزل ذیل بهظن غالب غزل معروف
سعیدی را که با مطلع : « مشنوای دوست که غیر از تو هر ایاری هست «
آغاز می‌شود در نظر گرفته و اینچنین گفته است:
زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست
وجه می‌گر نرسد خرقه و دستاری هست

رفتنش بی سببی نیست از این ره که طبیب
گذرد برس آن کوچه که بیماری هست
می رسد یار و به یاران نگران است ولی
همه دانندکه پنهان به منش کاری هست
ای رفیقان بسلامت ره منزل گیرید
که مرا تا به در دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخواران را
مگر امروز در این میکده هشیاری هست
گل فردوس بگیرد زکف حور کسی
کدر این بادیداش قسمتی از خاری هست
شاید ارباب سر کوی تو بود جای نشاط
بلبلی هست بهه خاند که گلزاری هست
همچنین در این غزل شیوه و معانی عارفانه حافظ پیداست .

عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند
به که با یاد کسی صبح شود شاهی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق
زهد و رندی و غم و شادی ازونامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست
خواجه برخیز و برون آی ز خود گامی چند
طبع خاکی بنه و چاک برافلاک انداز
مرغ کزدام برآید چه بود بامی چند .

شیخ را باک گر از طعنۀ خاصان نبود
من چه باکم بود از سرزنش عامی چند
آتشی بر سر این کوی برافروخت نشاط
در نگیرد ولی از شعله او خامی چند
مجموعه اشعار و آثار نشاط به عنوان گنجینه معروف است و آن
عبارت از پنج درج است ، و قطعات منتشر نشاط رانیز از مراسلات و
منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه‌ها و شکایات حاوی است ، و در آن
انشای رسمی درباری و طرز ترسیل زمان خود را نمایانده است و در
واقع نسبت به انشای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول
садه‌تر ولی نسبت به انشای زمان ما مصنوع و متکلفانه است و می‌توان
آن را بطور کلی نمونه‌ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان
طرز کماپیش در منشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه‌گر است نهایت
بتدریج رو به سادگی نهاده است . وفات نشاط به سال ۱۲۴۴ ه . ق .
واقع شد . منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته است : « از قلوب جهان
نشاط رفته ». .

فتحعلی خان صبا

فتحعلی خان صبا از قصیده سرایان نامی زمان فتحعلی شاه بود و
در اوان جوانی پیش صباحی بیدگلی به کسب دانش پرداخت .
وی از طرف شاه حکومت قم و زادگاه خود کاشان داشت و بعد
ملزم در بار گردید و مورد توجه واقع شد و لقب ملک الشعرا بی یافت .
اشعار فراوانی از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی سروده و هنر بزرگش در
قصیده بوده است . شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار
نوشته‌اند .

أغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلی‌شاه و شاهزادگان و امراء اواست . گذشته از دیوان . مثنویها و رسالات منظوم سروده و همترین مثنوی او شنینشاه نامه است که آن را به وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنگ ۱۲۱۸ ه . ق . به نام فتحعلی شاه سرود و نیز مثنوی خداوند نامه به وزن شاهنامه و همچنین منظومهای عبرت نامه و گلشن صبا ازاوست . وفات صبا را به سال ۱۲۳۸ ه . ق . نوشته‌اند .

صبا را هم باید از زنده‌کنندگان سبک پیشینیان بشمار آورد . در قصایدش همان شیوه را از نوبکار برده و در هر شعری طرزی از آن را در نظر داشته است . مثلاً در قصيدة توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا

کزوشدا آشکارا گل زخار و گوهر از خارا

شیوه فرخی را بکاربرده است ؛ و در این قصیده که بهار را وصف می‌کند منوچهری را سرمشق قرار داده است :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ

شد آذر گون ز آذریون لب رنگ

ز میناگون چمنها آهوان را

زمرد فام شد سُم شبه رنگ

کمان رستم اینک بین که دارد

بروی چرخ چاچی را پرآزنگ

هوا از عکس آن چون پر طاووس

زمین از فیض این چون پر تورنگ

صبا در مثنویهای خود پندی نیکو می‌دهد ، از آن جمله است این

مثنوی :

مشو غافل از روزگار دو رنگ
که کس را یه گیتی نباشد درنگ
به بازیچه بس اختر تابناک
برآرد به گردون درآرد به خاک
تو چون طفلی و آسمانت چو مهد
قضا جنبش مهد را بسته عهد
جلجل مه و آفتابت کند
از آن جنبش آخر بخوابت کند...
گر آسایشی بایدست اندر آن
میاسا به تن پروری در زمان
چو مردان حق سوی طاعت گرای
بسیجی کن از بھر دیگر سرای
کسانی که جان را قوی خواستند
به طاعت تن فاتوان کاستند
وصال شیرازی

میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک خان متخلص به وصال از نامیان عصر فتحعلی‌شاه و محمد شاه بود . اشعار فراوان سرود و دیوانش بالغ برپانزده هزار بیت دارد . عمدۀ هنر وصال در غزل است و می‌توان اورا از غزل‌سرایان خوب عصر خود محسوب داشت . در مثنوی نیز مهارت نشان داد ، از آن جمله مثنوی موسوم به بزم وصال را نظم کرد که شیوه استاد فردوسی در آن هویداست ، نیز وی مثنوی فرهاد و شیرین

وحشی را تمام نمود ، و در نظم آن بخوبی کامیاب شد همو ، اطواق الدهب زمخشri را فارسی کرد . وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنايان به علم موسيقى بود .

وفات او به سال ۱۲۶۲ ه . ق . در شیراز واقع شد .

وصل نيزنظر به سبک متقدمين داشت و در قصاید سبک آنان را پیروي کرده است . مثلاً قصیده‌اي در استقبال لاميّه منوجهري ساخته است که اين بيتها در وصف زمين لرزه از آن است :

ز بس کز « بومهن » اين بوم لرزيد

گست او را ز يكديگر مفاصل

ز شخهای زمين خيزد بخاري

عن چون بوی سحر از چاه با بل

رسوم اين ديار از بس تزلزل

چنان شد محو چون رسم فضایل

به زير گل همه خورشيد رويان

كه نتوان گفت مهر اندون از گل

وصل با معاصرین خود نيز از جمله باقا آنی مشاعره کرد و بزرگانی چون ميرزا ابوالقاسم قائم مقام را ستد .

در غزل بيشر سعدی و حافظ را تتبع کرده است ، مثلاً در استقبال غزل سعدی با مطلع :

تفاوتي نکند قدر پادشاهي را

گر التفات کند كمترین گدايی را

چنين گفته است :

به غير دير مغان دل ندید جايی را
كه فرق می تنهد از شهي گدايی را
سلوك وادي خوشخوار عشق يكسان است
چه راه گمشده را ره ، چه رهنمايی را
در غزل دیگر که اين بيت از آن است :
بخته در کعبه و بتحانه میجو از من پرس
بددر آن سوختهای چند و در این خامی چند
مانند معاصر خود نشاط ، غزل حافظ را تتبع کرده است . اين
چند بيت که از غزلیات و مفردات وصال برگزيرde شده مضمونهای لطيفی
دارد :
زفهار ميازار ز خود هيج دلي را
کز هيج دلي نیست که راهی به خدا نیست

هر طرف سوختهای از غم او می نالد
این چه شمع است که عالم همه پروانه او است

به زير پرده چون مه در سحابي
سخن بی پرده گويم آفتاني
این ايات از يكى از غزلیات اوست :
دوش چون گشت جهان از سپه زفگ سياه
از درم آن بت زنگی بدر آمد ناگاه
بارخي غيرت مه ، ليک به هنگام خسوف
خنده برب لب چو درخشى که جهد زابر سياه

همچو نرگس که به نیمی شکفت در دل شب
چشم افکنده به صد شرم همی کرد نگاه



خانواده وصال کانون علم و ادب بود و پسران او یعنی وقار و
میرزا محمود حکیم و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری ویزدانی
جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند.

میرزا احمد وقار وارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز به
ارث برده بود و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و
دواوین از آن جمله‌های معنوی را با خط زیبا نگاشته است و قصاید و
ترجیع‌بند و مسمط نیک ساخته است.

میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشت
و قصایدی لطیف می‌ساخته و خط نستعلیق را خوب می‌نوشته است.

میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز از اهل
هنر بودند. فرهنگ به فرنگ مسافرت کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس
گفته است که از حیث موضوع تازگی دارد. وی در مسمط نیز دست
داشت.

قائمه‌مقام فراهانی

از رهبران سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم قائمه‌مقام
متخلص به ثناوی پسر میرزا عیسی قائمه‌مقام معروف به میرزا بزرگ بود.
میرزا ابوالقاسم قائمه‌مقام در ۱۱۹۳ ه. ق. تولد یافت. از رجال مهم
دربار فتحعلی‌شاه و وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان
بود و با ادب او شعرای زمان مانند فشارطوط و دیگران مجالست و معاشرت داشت و

در زمان محمد شاه نیز مهام امور مملکتی به دست کفایت او سپرده
شده بود.

قائمه مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد، و در نظم و نثر فارسی و
عربی استاد بود و اشعار و منشات اوننمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت به
عبارات متکلف و مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا
که مخصوص سبک بعد از مغول بود سخن این سخنگوی نامی طراوتی
خاص دارد و طرز گفتارش، متقدمین بخصوص سعدی را به خاطر
می‌آورد

قسمت مهم اشعار قائمه مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و
رباعیات خوب نیز دارد و یک هشتادی هزاری موسوم به **جلایر نامه** به‌اسم
غلام خودش جلایر نظم کرده و در آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری
و کشوری را نشان داده است.

از قطعات مؤثر قائمه مقام یکی آن است که در سروden آن استیلای
روس و شکست ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این ایات
پیداست:

روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد
جرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
لشکری را گه به کام گرگ آدمخوار خواهد
کشوری را گه به دست هردم دار دارد

گه به تبریز از پطربرگ اسپهی خونخوار راند

گه به تفلیس از خراسان لشکری جرّار دارد

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که

میهن در خطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته است و
مرحوم قائم مقام درا بر از احساسات میهن دوستی نادر بود .

از اشعار لطیف و حزن آور شکوایی این شاعر، قصیده‌ای است که

پس از عزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۴۹ ه . ق . ساخته وایات ذیل از
آن است و در آن تأثیر سبک مسعود سعد پیداست :

ای بخت بد ، ای مصاحب جانم . ای وصل تو گشته اصل حرمانم

ای بی تونگشته شام یک روزم ای با تو نرفته شاد یک آنم

وی خرمن عمر از تو بر بادم ای خانهٔ صبر از تو ویرانم

هم کوکب سعد از تو هنچوسم هم مایهٔ نفع از تو خسرانم

تیغ است ستاره و تو جلالدم سجن است زمانه و تو سنجانم

گویی آن مرد بزرگ در این ایات در ناک از طرفی سرگذشت

وطن خود ایران را دیده و از طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی
کرده است . قائم مقام بهامر محمد شاه به سال ۱۲۵۱ ه . ق . در تهران

بقتل رسید .

فَآَنِي

میرزا حبیب متخلص به فَآَنِي در حدود ۱۲۲۲ ه . ق . یعنی در
زمان سلطنت فتحعلی شاه در شیراز تولد یافت . پدرش میرزا محمد علی
شاعر بود و گلشن متخلص داشت . در عهد چونی سفر خراسان کرد و در آنجا

به تحصیل علوم و ادبیات پرداخت . در آغاز شاعری خود متخلص وی حبیب
بود و بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه که
حکومت آن سامان را داشت مقرب شد و به امر او متخلص فَآَنِی یافت
و آن به نسبت اسم پسر شجاع‌السلطنه یعنی او کتاب‌آن بود . فَآَنِی مدتی
در خراسان و کرمان متلزم حضور او بود و همین شاهزاده وی را پیش
فتحعلی شاه معرفی کرد . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان به تهران
آمد و در آنجا معروف شد و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه
تقریب زیاد پیدا کرد .

آنچه از اخبار بدست می‌آید فَآَنِی اول شاعر ایران است که به
آموختن زبان فرانسه پرداخت .

فَآَنِی را می‌توان بعد از صائب معروف‌ترین شاعر ایران در تمام
دورهٔ صفوی و قاجار شمرد و شاید در طراز سخن و خوبی وصف و انتخاب
کلمات و استعمال لغات و تتبّع اشعار قدمای کمتر کسی از سخنگویان این
دوره با او برابری تواند کرد ، مخصوصاً هنر او در قصیده است ، در غزل
نیز استادی نشان داده است .

در مسقط و ترجیع بند دستی داشت ولی باید گفت که در اشعار وی
معانی فلسفی و اخلاقی کم است . در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت
شاهکار اوست بسیار است . سرمشق او شاعران خراسان است و بخصوص
نسبت به منوچهری علاقهٔ خاصی نشان می‌دهد مخصوصاً ناصرالدین شاه
را بسیار ستوده است و اغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت
شروع کرده . از آن جمله مسقطی است که بند اول آن نقل می‌شود :

بنفسه رسته از زمین به طرف جویبارها

زنگ اگر ندیدهای چهارشنبه خوش تارها
و یاگسته حور عین زلف خویش تارها

به برگهای لاله بین میان لاله زارها

که چون شراره می جهد زنگ کوهسارها

نیز در هسته مطریین لطف بهار و طراوت گلزار و نعمت جویبار
نمایان است :

باز بر آمد به کوه رایت ابر بهار

سیل فرو ریخت سنگ از زبر کوهسار

باز به جوش آمده مرغان از هر کنار

فاخته و بولمیح، صلصل و کلک و هزار

طوطی و طاووس و بط سیره و سرخاب و سار

هست بنفسه همگر قاصد اردیبهشت

کز همه گلها دمد بیشتر از طرف کشت

وز نفس جویبار گشته چو با غ بپشت

گوبی با غالیه بر رخش ایزد نوش

کای گل مشکین نفس مژده بر از نوبهار

دیده نرگس به باغ باز پر از خواب شد

طره سبل به راغ باز پر از تاب شد

آب فسرده چو سیم باز چو سیماب شد

باد بهاری بجست ذهره وی آب شد

نیمیان بیخبر کرد ز بستان فرار

تفزّل‌های شاعر که به مناسب قصایدی در رسیدن نوروز و وصف
بهار و مدح شهریار سروده است، الحق هر یک نمونه‌ای بدیع از لطف
ضمیر وطبع منیر اوست و با اینکه در تمام آنها از استادان سابق پیروی
کرده، در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده، و پیداست او خود در
سخن پردازی مراحلی پیموده و بی شبیه در سرودن این‌گونه اشعار طبع
روان فیاضی داشته است.

در اغلب قصاید استاد، پیروی او از گویندگان پیشین پیداست مثلاً
در قصيدة :

اگر نظام امور جهان به دست قضاست
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
استاد نوری در مدت‌نظر او بوده است که نظام قضیه‌ای است با مطلع
زیر :

اگر محول حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
و نیز در قصيدة :

آنچه می‌ینم به بیداری نبیندکس به خواب
زانکه در یک حال هم در راحتم هم در عذاب
همان استاد را پیروی کرده است که گفته :

این که می‌ینم به بیداری است یارب یابه خواب
خویشن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
همچنین در قصيدة :

غم و شادی است که با یکدگر آمیخته‌اند
یا مه روزه به سوروز در آمیخته‌اند

قصيدة حفافى را سرمشق گرفته است که گفته :

می و مشک است که با صبح در آمیخته‌اند

یا به هم زلف و لب یار در آمیخته‌اند

قصيدة زیرین یکی از بهترین قصاید اوست:

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید

به هر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید

توگویی ارغون بستند بر هر شاخ و هر برگی

زبس بانگ تذرو و صلصل و دراج و سار آید

بچوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد

پردد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخصار آید

خروش عنالیب و صوت سار و ناله قمری

گهی از گل گهی از سروبین گه از چنار آید

یکی گیرد به کف لاله که ترکیب قدح دارد

یکی بر گل کند تحسین کرو بوی نگار آید

یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید

یکی بوید سمن را مات صنع کردگار آید

یکی بر لاله پاکوبده هی هی رنگ می دارد

یکی از گل به وجود آید که بخ بخ بوی یار آید

یکی بر سبزه می غلتند یکی بر لاله می رقصد

یکی گاهی رود از هش یکی گه هوشیار آید

زهر سویی نوای ارغون و چنگ و نی آید

زهر سویی صدای بربط و طنبور و تار آید

قاآنی گذشته از دیوان اشعار، تأثیفی منتشر نیزدارد به نام پریشان
که آن را به طرز و اسلوب گلستان سعدی ساخته و در آن عین شیوه سعدی
شیرازی را بکار برد و تمام نثر و نظم آن را باستثنای چند بیت خود
سروده است، چنانکه در خاتمه گفته :

نیست درو عاریت هیچ کس

خاص من است آنچه درو هست و بس

جز دو سه بیتی زعرب و ز عجم

کامده جاری به زبان قلم

حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و نصائح و سرگذشت
و اطایف و نظایر آن است.

قاآنی در سال ۱۲۷۵ ه. ق. در تهران وفات یافت.

فروعی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص به فروعی فرزند آقا موسی در
۱۲۱۳ ه. ق. در عتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا به مازندران
آمد در ساری اقامت جست. روزگاری ملتزم رکاب فتحعلی شاه و مداح
وی بود. چندی نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه
که حامی قاآنی نیز بود تقریب داشت و متخلص فروعی را نیز همیشاهزاده
به مناسبت لقب فرزند خود فروغ الدوله به او بخشید. فروعی قسمت
بزرگ عمر خود را به ریاضت و درویشی و اعتراف گذرانیده و به مجلس
عرفا می گردیده است. استعداد و مهارت فروعی در غزلسرایی است و در
این هنر به معاصرین خود برتری داشت. شماره اشعارش را تا بیست هزار
بیت گفته‌اند، و غزلیاتش در میان معاصرین معروف و زبانزد بوده است.

در طریز غزل از بزرگان غزل را مانند حافظ و سعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه‌ای مخصوص و گاهی مضامینی نو بکار برده است؛ اغلب غزل‌هایش شیرین و جاذب است.

خاصه این غزل :

کی رفتادی ز دل که تمنا کنم ترا
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تعماشا کنم ترا
بالای خود در آینه چشم من بین
تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا
خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا
طومی و سدره گر به قیامت بد من دهند
یکجا فدائی قامت رعنای کنم ترا
زیبا شود به کارگه عشق کار من
هر گه نظر به صورت زیبا کنم ترا ...

و نیز این غزل عارفانه :

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد
که حیوان تا به انسان فرق دارد

موحد را به مشرك نسبتی نیست
که واجب تا به امکان فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت
که دانا تا به نادان فرق دارد
مناجاتی خرابانی نگردد
که سر جسم تا جان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی را
که دامان تا به دامان فرق دارد
من و ابروی یار و شیخ و محرب
مسلمان تا مسلمان فرق دارد
من و میخانه، خضر و راه ظلمات
که می با آب حیوان فرق دارد
مخوان دور فلك را دور ترسا
که دوران تا به دوران فرق دارد
مکن تشییه زلفش را به سنبل .
پریشان تا پریشان فرق دارد
میر پیش دهانش غنچه را نام
که خندان تا به خندان فرق دارد
رخش را مه مگو هرگز فروغی
که خور با ماه تابان فرق دارد
وفات فروغی به سال ۱۲۷۴ ه. ق. اتفاق افتاد.

سروش اصفهانی

میرزا محمد علی مخلص به سروش درسده اصفهان تولد یافت . از جوانی کسب کمال و معرفت کرد واستعداد فطری خود را بروز داد و به ساختن اشعار پرداخت . سپس در بلاد ایران مسافرتها کرد و راهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت گزید و نخست در نزد قهرمان میرزا پسر نایب‌السلطنه و سپس در نزد ناصرالدین شاه صله و انعام دریافت کرد و صاحب جاه و مال گردید و به لقب شمس‌الشعرایی نایل آمد . سروش اشعار بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما راتبع کرده است و به فرخی و ناصرخسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته، و توان گفت از این حیث استعداد خاصی نشان داده است .

از آثار معروف او غیر از دیوان ، قصیده‌ها ، غزل‌ها و مثنویها و مجموعه‌ای به نام ساقی‌نامه و الهی‌نامه و زینه‌المدایع (مجموعه‌ای از مدایع خاندان رسالت) است .

وفات سروش در سال ۱۲۸۵ ه . ق . روی داد .

قصیده زیر یکی از بهترین قصاید اوست :

دو ابر با نگ زن گشت از دو سو آسمان پیدا
به هم ناگاه پیوستند و بر شد از دو سو غوغای
چو پیوستند با هم با نگ هیجا از دو سو بر شد
سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
لا ای ابر کوشنده که پی کینی خروشنده
چرا پی کین خروشی گرنها کالیوه و شیدا

ز گرد تیرهات خورشید روش رخ برون تابد
چنان کز گرد لشکر شهسوار دلدل شهبا
بطور کلی سروش در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنوری ماه
بوده است، از آن جمله‌این شعر را که به سبک منوچهری است سروده :
نوروز نو آین تر امسال ز پار است
ای ترک بدء باده که عید است و بهار است
گلبن چویکی حور به برکره حریر است
هامون چویکی حله پرنفس و نگار است
از برخی اشعار سروش اشاراتی به وقایع زمان ناصرالدین شاه
توان دید، از آن جمله نخستین باری که تلگراف در ایران برقرار شد،
شاعر اهمیت آن را این گونه تعبیر کرد :
منت ایزد را ، که آسان کرد بر عشاق کار
زین همایون کارگه کاندر جهان شد آشکار
عاشقان بی‌پیک و نامه در سؤال و در جواب
با نگارین در میان فرسنگ اگر باشد هزار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضاد‌السلطنه
یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار .

محمودخان ملک‌الشعراء

محمود خان صادر کاشان بدنیآمد (۱۲۲۸ ه . ق .). وی منسوب به آذربایجان بود. پدرش محمد حسین خان مخلص به عنده‌لیب و جدش

فتحعلی‌خان صبا هردو از شعرای نامی بودند و در دربار فتحعلی‌شاه مقام ملک‌الشعرایی داشتند و عندلیب تا زمان ناصرالدین شاه همین لقب را دارا بود.

محمود‌خان گذشتاداز فنّ شعر که در آن استادی داشت، در فنون و علوم دیگر نیز از سرآمدان عصر خود بود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم‌ادبی و صنایع دستی مانند حسن خط و نقاشی و منبت‌کاری نظیر نداشت؛ و در واقع توان گفت این شخص مظہر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بود. در شعر قریحه بلندداشت و مخصوصاً در قصیده، استادان قبل از مغول را تتبع کامل نمود و شیوه لطیف خاصی پیدا کرد و اشعار نفر و بدیع سرود. توان گفت وی نزدیکترین گویندگان عصر خود به سبک عنصری و فرخی و منوچهری و معزی و ادیب صابر است. در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملک‌الشعرایی داشت. دیوانش قریب دوهزار و پانصدیت دارد. وفاتش به سال ۱۳۱۱ ه. ق. یعنی دو سال پیش از قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاد.

قصایدوی بیشتر مربوط به مذایع ناصرالدین شاه و درباریان اوست و بعضی فواید تاریخی را نیز شامل است، مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم، مثلاً در قصیده مرگ‌محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه این ایات آمده است:

چو تخت ملک تهی ماند از محمد شاه

که نوشہ باد روانش به عالم دیگر

به شهر تبریز اندر خبر رسید به شاه

که حال ملک دگر شد ز کینه اختر

از آن خبر بنگویم ملک چه گفت و چه کرد
 از آنکه کس به شینیدن نمی‌کند باور
 همی بگشت درون دوچشم خسرو آب
 هم از فراق پدر هم ز سوزش کشور
 ز بهر سازسفر چون زسوك شه پرداخت
 بگشت در سر خسرو هزار گونه فیکر
 بخواند پیش بی مصلحت خدیو بزرگ
 هرآن که بود به درگه ز کهتر و مهتر
 چو صف زدند به پای سریر تن در تن
 خدیو ایران برداشت مهر گنج و گهر
 بگفت کز روش دهر و گردش گردون
 فتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
 تهی شدست سر گاه کی زشاه و کنون
 برفت بایدمان تا به تختگاه پدر
 سپاه جمله پراکنده ملک شوریده
 چگونه باید برگ سپاه و ساز سفر
 ایيات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهارسروده شده‌دلیلی است بر
 اینکه استاد چگونه صنعت متقدمین را فراگرفته و چه ذوق عالی و قریحه
 سرشار در سخن فارسی داشته است:
 به سحر گاهان قمری چودرآید به سخن
 سوی باع آی نگارینا لختی با من

من سپیده دم فردا به سوی باغ شوم
 که گل سوری از خنده گشوده است دهن
 یک سوی دشت زنورسته بنفسه است کبود
 سوی دیگرش سفید است ز بشکفتهم من
 رعد می نالد و می بالد از آن ناله گیاه
 ابر می گردید و می خندد از آن گریه چمن
 هر کجا بگذری از لاله خود روی به راه
 شمعی افروخته بینی زبر سبز لگن
 لب هرجوی پراز لاله شد و مرزنگوش
 زین سپس خیمه نگارا به لب جوی بزن
 دست دردامن شادی زن و در نوبت گل
 در کش از دست غم و اندھه گیتی دامن
 غم یکی هیوہ تلغ است از او هیچ مخور
 وان درختی که غم آرد بر، از بین بکن
 در دل اندریه مدار از شب آبستن از آنک
 کس نداند که چه می زاید این آبستن
 نیز این آیات زنده و با نشاط، انس اورا باطیعت، و مهر و حیرت
 اورا در برابر بداعی خلقت نشان می دهد:
 از کوه بر شدن خروشان سحابها
 غلتان شدند از بر البرز آها
 باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
 بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها

چون صد هزار جام باورین واژگون
 بر آبدان ز ریزش باران حبابها
 خوبان سپیده دم به سوی بوستان شدند
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 وقتی خوش است، عاشق دلداده را کنون
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 زین فصل و باهها که کتاب زمانه است
 تو اختیار فصل طرب کن زباها
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر
 ما برگرفتمایم ز گیتی حسابها
شاعران دیگر این دوره

دوره قاجاریه به وجود شاعران و سخنگویان بسیار ممتاز بود و
 گذشته از آنانی که ذکر شد سخن پردازان دیگر نیز وجود داشته‌اند که
 در اقسام سخن مهارت خاص ابراز کردند، از آن جمله می‌توان
 یغمای جندقی و شهاب‌ترشیزی و مغلق‌تهرانی و رضاقلی‌خان هدایت
 و صبوری‌مشهدی و فتح‌الله‌خان شیمیانی و امثال آنان را نام برد.
 همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و متنین دست داشتند و هر یک
 در شیوه‌ای قوت طبع و صفاتی قریحه نشان داده و در زنده کردن سبک
 قدمای استعداد خاصی را دارا بودند.

اقالیم طبقه‌بندی کرده و تأثیف آن را در ۱۱۷۴ ه. ق. به انجام رسانده است.

قائمه مقام

میرزا ابوالقاسم قائمه مقام فراهانی (متوفی به سال ۱۲۵۱ ه. ق.) یکی دیگر از نویسنده‌گان و شاعران این دوره بود. اثر مهم‌ی وی به نثر، منشات اوست که شامل نامه‌ها و مکاتیب لطیف و نظریف است. وی در نثر، پیرو مکتب گلستان سعدی بود و ساده می‌نوشت. شرح حال این نویسنده پیش از این در ضمن شعرای این دوره گذشت، بداجا رجوع شود.

رضاقلی هدایت

رضاقلی طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادی خان در سال ۱۲۱۸ ه. ق. یعنی هنگام سلطنت فتحعلی‌شاه، در تهران بدین‌آمد. وی پس از تحصیل کمالات به دربار محمد شاه و ناصرالدین‌شاه مناصب عالی یافت و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین‌شاه بدو مفوّض شد. از آثار مهم او تذکره ریاض العارفین است که محتوی شرح حال شعرای متصوّف و عرفای می‌باشد. در این تذکره منتخبات اشعار آنان و همچنین منتخبات از مشتوبه‌ای خود مؤلف مندرج است. دیگر از تأثیفات او مجمع الفصحاست. این کتاب دو مجلد است و شرح حال قریب ۷۵۰ تن از شعرای سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعرای معروف و متوسط و متأخر ایران در آن آمده است. هدایت، قریحه شاعرانه داشت و به تصریح خودش زیاده بر سی هزار بیت سروده و نمونه‌هایی از قصاید و

نویسنده‌گان این دوره

میرزا مهدی خان استراپادی

میرزا مهدی خان پسر محمد نصیر استراپادی منشی نادرشاه و از ندما و درباریان وی بود و در سفرهای آن پادشاه حضور داشته است. وی یکی از دانشمندان و نویسنده‌گان معروف قرن دوازدهم بشمار می‌آید. دارای قریحه و استعداد خاص و سلاست طبع و جودت ذهن بود. وفات او را بین سالهای ۱۱۷۵-۱۱۸۰ ه. ق. نوشته‌اند.

از تأثیفات مهم او تاریخ نادرشاه معروف به جهانگشای نادری است که شامل وقایع سلطنت نادر تامرگ است. دیگر کتاب دزه نادره است که انشای آن متکلف و مصنوع و سراسر عبارت پردازی است. وی فرهنگی به نام سنتگلاح (لغت ترکی جغتایی به فارسی) نوشته است.

آذر بیکدلی

آذر بیکدلی شاعر و نویسنده قرن دوازدهم (متوفی در ۱۱۹۵ ه. ق.) است و هاپیش از این شرح حال و آثار او را در ضمن شعرای این دوره آوردیم. اثر منثور او آتشکده است که شامل شرح حال ۸۴۲ تن شاعر همراه با مونهای از اشعار آنان است. وی این کتاب را به ترتیب

غزیلیات خودرا در مجمع الفصحا نقل کرده است . دیگر از آثار او تکمله روضة الصفا و فرهنگ انجمن آراست . وفات وی به سال ۱۲۸۸ ه . ق . روی داد .

میرزا محمد تقی سپهر

میرزا محمد تقی متخلص به سپهر و ملقب به لسان‌الملک، مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و فضلای آن زمان بود . کتاب معروف او دوره ناسخ التواریخ است که تاریخی عمومی و به سبک ساده و قدمی و پخته نوشته شده است . این کتاب با ملحقاتش قریب پانزده جلد بزرگ می‌شد . لسان‌الملک به سال ۱۲۹۷ ه . ق . درگذشته است . پس از وی عباسقلی خان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین شاه از مقربین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیره بر آن افزود .

عباسقلی خان سپهر تألیفات دیگر نیز دارد ، از جمله کتاب وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان را به فارسی ترجمه کرد . وی در فضل و ادب نمونه بود .

مؤلفان نامه دانشوران

نامه دانشوران از کتابهای مشروح و مهم در شرح حال علماء و ادباست که در زمان ناصرالدین شاه به اهتمام عده‌ای از فضلا به زبان فارسی تألیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته است . مؤلفان نامه دانشوران: حاج میرزا ابوالفضل ساوه‌ای ، میرزا حسن طالقانی ، میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلاماء عبدرب‌آبادی است . دانشمنداخیر الذکر پس از وفات بعضی از مؤلفان مذکور به معاونت ادبی

دیگر موسوم به غیاث ادب ادامه تأییف این کتاب را بر عهده گرفت و تا جلد هفتم منتشر ساخت .

حاج ملا‌هادی سبزواری

حاج ملا‌هادی سبزواری فیلسوف و حکیم معروف دوره قاجاریه (متوفی در ۱۲۸۹ ه . ق .) پسر حاج محمد سبزواری بود . نخست در مشهد، سپس در اصفهان به تحصیل علوم حکمت و فقه و اصول و کلام پرداخت و به جرگه دانشمندان درجه اول دوره قاجار درآمد . وی به عربی و فارسی تألیفات دارد . معروف‌ترین تأییف او منظومدای است به عربی در منطق و حکمت همراه با شرح آن دردو قسمت که اولی **الی المنتظمه** و دومی **غور الفوائد** نام دارد و هر دو در یکجا به نام شرح منظومه سبزواری مشهور است .

وی به فارسی نیز اسرار الحکم را در حکمت الهی تأییف کرده است و نیز با تخلص «اسرار» غزلیات حکمی و عرفانی سروده است .

☆☆☆

از آثار منتشر این دوره غیر از آنچه در ضمن شرح حال نویسندگان گفته شد این کتابها نیز قابل ذکر است :

تاریخ گیتی گشا - این کتاب در تاریخ زندیه ، و تأییف میرزا محمد صادق نامی است .

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواند میر نبیره دختری میر خواند ، جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و وقایع تاریخی را تا وفات سلطان حسین بایقرا یعنی ۹۱۲ ه . ق . بدان افزوده است . سپس در دوره قاجاریه ، رضاقلی خان هدایت با تأییف سه جلد شامل وقایع تاریخی

دوره هشتر و طیت و تأثیر آن در ادبیات فارسی

ظهور مشروطیت که فرمان آن در سال ۱۳۲۴ ه. ق. صادر شد نتیجه یک سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آن را کتابی جداگانه باید . اجمالاً توان گفت که در این دوره ادبیات ایران گذشته از دوام در موضوعات و طرزهای قدیم ، تازگیهای نیز پیدا کرد . سکون است آنها را به طریق ذیل تلخیص کرد :

۱- زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی که از اوایل دوره قاجار در ایران شروع به انتشار نموده بود رواج یافت و راه آمد و شد بین ایران و فرنگستان بیشتر از سابق باز شد و تصانیف ادبی آن سر زمین از نظم و نثر و داستان و رمان بتدریج در این دیار معروف گردید . در تأثیر این اختلاط نه تنها عده‌ای از کتب فرنگی به فارسی ترجمه و مقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شد بلکه برخی نویسندهای جدید در معانی و الفاظ تاحدی سبک و روش و طرز فکر مغرب زمین را اقتباس کرده و گاهی دورتر رفته و از شیوه زبان فارسی خارج شدند .

۲- از موضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی - خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر نساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه و نفرت بر ضد

از ۹۱۲ تا زمان ناصرالدین شاه ، آن را به ده جلد رسانیده است .
نجوم السماء - کتابی است در شرح حال فقهای شیعه ، از عصر صفوی تا دوره قاجاریه ، و آن در اوخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وسیله محمدصادق بن مهدی تألیف یافته است .

غیاث اللّغات - تألیف محمد غیاث الدّین از فارسی شناسان هند است و دارای لغات همچو فارسی و عربی و ترکی است . تألیف این کتاب در سال ۱۲۴۲ ه. ق. انجام گرفته است .

در این دوره فرهنگهای دیگر نیز از قبیل : آندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد» و بهار عجم تألیف لاله‌تیک چند بهار هندی که به سال ۱۱۵۶ ه. ق. تألیف شده و چراج هدایت تألیف خان آرزو (متوفی در ۱۱۶۹ ه. ق.) قابل توجه است .

نفوذ نامشروع بیگانگان است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی کرد و شعرای توانای خوش قریحه و نویسنده‌گان قابلی ظهور کردند و با بهترین الفاظ به تعبیر این سخن افکار پرداختند؛ حتی اینگونه عقاید به لطف قریحه شاعرانی مانند عارف قزوینی به شکل تصویف ملی در میان عامه انتشار پیدا کرد. از شاعران این دوره می‌توان برای نمونه ادب الممالک فراهانی و ادب پیشاوری و پروین اعتصامی و ملک الشعرا بیهار را ذکر کرد. «بیهار» در طرز قصیده و تبعات تاریخی و ادبی استاد بود.

در واقع شاعران و گویندگان و نویسنده‌گان سخنور ادب پرور بسیاری در عصر ما ظهور کردند و الحق نظم و نثر فارسی را زنده نگه داشته و آن را گویاتر و شیواتر کرده و معانی تازه در آن دمیده و خود را اخلاق صدق بزرگان قدیم نشان دادند و کتابهایی در شرح احوال و اشعار و آثار آنان بوجود آوردند.

۳- نظم و نثر فارسی از مقام شامخ ادبی قدیم که معمولاً از حیات مردم دور و از ذوق و احتیاجات عامه مهجور بود کمی به پایین آمد و به ذهن و زندگی توده نزدیک شد و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازگی پیدا کرد و به مطالب اجتماعی گرید و نویسنده‌گان در ادای این موضوعات بیشتر از زینت الفاظ واستعمال جمله‌های دور و دراز متوجه به ادای مطلب و بیان مقصود شدند.

۴- احداث مدارس جدید و روزنامه‌ها و مجلات به توسعه و تعمیم معارف خدمت بزرگی کرد و ادبیات نسبت به عامه بیشتر مأнос شد و در دسترس آنان واقع گشت و توجه به علم و ادب زیادت گرفت.
۵- تمایل در مردم و در طبقه دانشمندان و مؤلفان نسبت به تألیفات

علمی و ادبی متقدمان ایران پدیدآمد و توجه خاصی به ترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیدا شد و بخصوص تصحیح و طبع مؤلفات گذشتگان ایرانی در نظم و نثر مورد نظر خاص واقع گشته و مقدار مهمی از نوادر آثار و تصنیف گذشته به اهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی به حلیه طبع درآمد و احیا گردید.

۶- درج مطالب علمی و تاریخی بطرز تحقیقی و انتقادی ورجوع به اصول و اسناد از روی نظام فکری و تبع کامل ترقی شایانی کرد و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که در قدیم نسبت به زمان آنان معمول بود احیا گردید و در این امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شده است. در حقیقت تألیفات و تحقیقات خاور شناسان مغرب زمین از این حیث در نهضت جدید ادبی ایران تأثیر خاص داشته و در میل و رغبت ایرانیان نسبت به احیای آثار گذشتگان نیز در سلیقه و راه و رسم پژوهش مطالب علمی، عاملی مهم بوده است و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشو عمده در این فنّ **محمد قزوینی** بوده است.

۷- نهضتی بر ضد عبارت پردازیهای بی‌لزوم و مبالغه‌ها و مضامین و تشیبهای غیر طبیعی و پیچیده‌قسمتی از ادبیات قدیم شروع شد. در این مورد برخی ترك اغلب مضامین و تشیبهای واسلوب و معانی قدیم را می‌خواهند و موضوعهای تازه پیدا می‌کنند و اوزان و اشکال نوبکار می‌برند و در نثر مخالف جمله‌بندی تازی منش و استعمال کلمات زیاد عربی هستند و به احیای شیوه ایرانی واستعمال لغات فارسی اهتمام دارند حتی بعضی دورتر رفته و به استعمال جمله‌های فارسی خالص می‌کوشند.

در ضمن توان گفت این دوره از یک لحاظ یعنی بیشتر از لحاظ موضوع و هدف و طرز تعبیرات ادبی دوره تحول و انقلاب است . موازین قدیم تا حدی متزلزل شده و اصول جدید هم سروصورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطور کلی سیر تکاملی می نماید ، در هر صورت برخی از گویندگان جدید آثار زیبای دلربایی که نویسندگان عالیتی را می دهد بوجود آورده اند .

رواج مطبوعات در دوره مشروطیت

قدیمترین روزنامه را در ایران میرزا صالح شیرازی در زمان محمد شاه به سال ۱۲۵۴ ه . ق . تأسیس کرد . پس از آن در آغاز پادشاهی ناصر الدین شاه روزنامه **واقع اتفاقیه** به اشاره امیرکبیر در ایران دایر گردید . این روزنامه تا سال ۱۲۷۷ ه . ق . به همین نام و پس از آن به نام **روزنامه دولت علیه ایران** خوانده شد . پس از این دو روزنامه، روزنامه دولتی ، دیگر روزنامه ملتی و دیگر علمی در فقط کوچک نشر یافت ، و سرانجام در سال ۱۲۸۸ ه . ق . روزنامه بزرگتر و مهمتری به نام ایران در تحت ریاست محمدحسن خان صنیع الدوّله به چاپ سنگی در ورق کوچک هفتاد سه شماره منتشر گردید . و بعد در همین سال روزنامه های مصور به نام **مرآة السفر و مشکوحة الحضرة** انتشار یافت . در سال ۱۲۹۴ ه . ق . روزنامه علمی مصور دایر شد . در آغاز سال ۱۳۰۵ ه . ق . روزنامه نفیس و مصوری به نام شرف با بهترین نقاشیها ، ماهی یک شماره منتشر گردید و تا اوخر سال ۱۳۰۹ ه . ق . دایر بود . سپس در سال ۱۳۱۴ سال اول جلوس مظفر الدین شاه روزنامه شرافت در هشت صفحه به قلم مهدی و مصورالملک ماهانه تأسیس شد و انتشار آن تا سال ۱۳۲۵

ادامه داشت .

در عصر ناصری و مظفری روزنامه های بسیار مانند روزنامه اختر در استانبول و قانون ملکم در لندن و ثریا و پرورش در مصر و حبل المتنی در لکته و ماورای بحر خزر در عشق آباد وغیره انتشار می یافت . واژاین جراید ، ثریا و پرورش از حیث سبک انشا قابل توجه بود . نویسنده پرورش میرزا محمدعلی پرورش از ادبای بسیار خوش ذوق بود و در ۱۳۲۵ ه . ق . درگذشت .

در داخل ایران نیز روزنامه **تریبیت** به مدیری و دبیری مرحوم میرزا محمدحسین ادیب متخلص به فروغی انتشار می یافت . فروغی در روزنامه ایران و سایر جراید نیز دست اندر کاربوده است . همچنین در کتابهایی که اعتمادالسلطنه چاپ می کرد فروغی احیاناً متهم شده نویسنده است .

روزنامه دیگر این عصر اطلاع است که با حروف سربی چاپ می شد . مدیر و نویسنده آن **مجیر الدّوله** کاشانی از فضایی این دوره بود . این روزنامه تا ظهور مشروطه دوام آورد . روزنامه دیگر ادب بود که بدریاست و قلم میرزا صادق ادیبالممالک متخلص به امیری در خراسان و تبریز و تهران منتشر می شد . اینها بودند روزنامه های مهم آن عصر ، و جز این روزنامه ها و مجله هایی نیز دایر بود که شرح آن در تاریخ ادبیات دوره مشروطه تألیف برآون آمده است .

ترجمه آثار خارجی

یکی از علل انقلاب فکری در این دوره تأسیس مدرسه دارالفنون بود که به اهتمام **میرزا تقی خان امیر کبیر** در سال ۱۲۶۸ ه . ق . دایر

وضع شعر و شاعری در دوره هش رو طیت و شاعران بزرگ

راجع به وضع شعرو شاعری در این دوره پیش از این اشاره کردیم. بطور کلی گویندگان و سخنوران بسیاری در این عصر بظهور رسیدند و شعر فارسی گویاتر و شیواتر شد و مضامینی تازه پیدا کرد و بر حسب احتیاجات جامعه و تحت تأثیر انقلاب مشروطیت مطالب اجتماعی و سیاسی یکی از مواد مهم شعر گردید.

از شاعران این عصر بعضی شیوه متقدمان را پیش گرفتند از قبیل ادیب الممالک فراهانی و ادیب پیشاوری و بعض دیگر در عین دلستگی به ادبیات قدیم بنابر مقتضیات عصر تحولی در شعر بوجود آورده و خود را ز قید و بند تقليد رها کرده‌اند، مانند ایرج میرزا، عارف قزوینی و ملک الشعرا بیهار. مخصوصاً عارف و بیهار در سروden اشعار سیاسی و اجتماعی پرمعنی و روان استاد بودند. و اخیراً اشعاری هجایی به نام شعرنو متداول شده است که بعضی از آنها قابل توجه است.

اینک به شرح حال شاعران بزرگ این دوره می‌پردازیم:

ادیب الممالک

محمد صادق ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری فرزند

گردید. این مدرسه در واقع دانشگاهی بود که زبان و ادبیات خارجی و طب و علوم طبیعی و جز آن در آنجا تدریس می‌شد، و جزووهای استادان خارجی در میان شاگردان به تجدید سبک نثر و ساده نویسی کمک می‌کرد و قرائت کتب اروپایی نیز این راه را باز می‌نمود. از همان اوقات ترجمه کتابهای خارجی خاصه کتب فرانسوی از قبیل: *تاریخ ناپلئون اول*، *تلماک*، *کنت هونت کریستو*، *تاریخ ویلهلم*، *ساسانیان* تألیف راولنسن، *سه‌تفنگدار*، *سفر نامه استانلی* و کتب علمی از تشریح و طب و ریاضیات و فیزیک و هندسه وغیره به زبان ساده و روان انجام شد و انتشار یافت و یکی از مترجمان زبردست این دوره محمد طاهر میرزا قاجار است.

ظاهراً نخستین کتابی که از فرانسه یاروسی به فارسی ترجمه شده است *تاریخ و وقایع ناپلئون* است که میرزا صالح شیرازی خود ترجمه کرده یا دوستانش به خواهش او ترجمه کرده‌اند. دیگر *تاریخ ناپلئون* تألیف مسیوبورین است که ترجمه آن در عهد محمدشاه انجام یافتد است. از این تاریخ به بعد ترجمه آثار خارجی رو به تزايد رفت تا آنچه که قسمت ييشتر کتابهایی که انتشار می‌یافت ترجمه آثار دانشمندان اروپا یا امریکا بود. این امر تازمان ما ادامه دارد ولی جای تأسف است که در ترجمه بعضی از کتابها دقیق کافی بعمل نمی‌آید.

حاج میرزا حسین بود . وی در سال ۱۲۷۷ هـ ق. متولد شد . علوم ادبی زمان را نزد اساتید فن فرا گرفت . در شاعری بر اکثر سخنوران عصر خویش پیشی جست . نخست پروانه تخلص داشت ولی بعد تخلص خود را امیری نهاد . دیوانش ۲۲۰۰۰ بیت دارد دو شاعل اوضاع دوره مشروطیت و احوال ادارات آن زمان و مطالب دیگر است . وی به سال ۱۳۱۶ هـ ق. روزنامه ادب را در تبریز و به سال ۱۳۲۰ در مشهد انتشار داد . وفات ادیب‌الممالک به سال ۱۳۳۶ هـ ق. روی داد .

این قطعه را به ذکاء‌الملك وزیر عدیله نوشته است :

خدا گانا میرا ز حال خود قدری

به حضرت تو سایم که جای کتمان نیست

همه پزشکان از من کناره می‌جوینند

مگر که در درملا ای حکیم درمان نیست

همه دلیران پیش قضا سپر فکنند

بغیر من، که چون من پهلوان میدان نیست

دلم چنان پریان خسته‌اند از غم خویش

که در جهانم هیچ اعتنا به دیوان نیست

برای نان نروم زیر بار منت خلق

که آب و نانم جز باخدای منان نیست ...

وزیر عدیله از من به غفلت است آری

سرشت انسان هرگز تهی زنیان نیست ...

تو دانی آنکه بغیر از تعاون و شفقت

یکی عبادت در معبد سلیمان نیست

اگر مسلمان بیند ز نوع خویش یکی
 زبون، و دست نگیرد و را، مسلمان نیست
 کرامت و شفقت گر نباشد انسان را
 اگرچه زیبادارد شما بایل، انسان نیست ...
 این قطعه نیاز از اوست:
 شنیده‌ام چو سلیمان به تخت داد نشست
 خرد به درگاهش استاد و چشم فتنه بخفت
 ز دور دید که گنجشک نر به جفت عزیز
 ترانه خواندو سرود آنچنان‌که شاهنشفت:
 من این رواق سلیمان توانم از منقار
 ز جای کند و بدربایا فکند و خاکش رفت
 به خشم شد شد و گنجشک بینواچون یافت
 که این حدیث شنید و شنید وزان آشت،
 بگفت: خشم مگیرای ملک ز لغزش من
 که پیش همسر خود لافها زدم بنهشت
 چرا که لاف زدن کیمیای مرد بود
 برای آنکه کند جلوه در برابر جفت
 گرفته بود دل شهریار از آن گفتار
 پس از شنیدن این عذر همچو گل بشکفت
 شنیدن سخن راست خشم وی بزدود
 گناه او همه بخشید و عذر او پذرفت.

ایرج میرزا

جلالالممالک ایرج میرزا پسر صدرالشیعرا غلامحسین میرزا از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار بود. وی به سال ۱۲۹۱ ه. ق. ولادت یافت و به سال ۱۳۴۰ ه. ق. درگذشت. ایرج میرزا در پارسی و تازی و زبان فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می‌دانست، و خط را خوب می‌نوشت. در نوزده سالگی هنگام ولیعهدی مظفرالدین شاه لقب صدرالشیعایی یافت لیکن بزودی از شاعری در دربار کناره گرفت و به خدمات دولتی پرداخت.

شعر ایرج به سادگی و داشتن مفردات و تعبیرات عامیانه مشهور است. اطلاعی که از ادبیات ملل مختلف داشت سبب شد که روش قدیم را ترک کند و شیوه خاصی آورد. وی در این شیوه افکار و مضامینی نوبکاربرده و مسائل مختلف اجتماعی را به زبانی ساده بیان کرده، ولی در بعضی از اشعارش عفت قلم را از دست داده است.

این قطعه در باره «مادر» از اشعار ایرج میرزاست:

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهواره من	بیدار نشست و خقنق آموخت
دستم بگرفت و پا پا برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	برغنجه گل شکفتن آموخت

ایرج قطعه دیگری نیز در باره هر مادر سروده است که از شاھکارهای

شعر فارسی است به مطلع زیر:

داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با من جنگ ...
ایرج قطعات و اشعار حکمی و اخلاقی نیزدارد از جمله آنها این
قطعه است:

شنیدم کار فرمایی نظر کرد
ز روی کبر و نخوت کارگر را
روان کارگر از وی بیازرد
که بس کوتاه دانست آن نظر را
بگفتای گنج و راین نخوت از چیست
چو هزد رنج بخشی رنجبر را ؟
من از آن رنجبر گشتم که دیگر
بنیم روی کبر گنجور را
تو از من زور خواهی من ز تو زر
چه منت داشت باید یکدگر را
تو بر من هی دهی گر بدۀ زر
منست تاب روان نور بصر را ...
زنی یک بیل اگر چون من در این خاک
بگیری با دو دست خود کمر را
نهال سعی بنشانم در این باغ
که بی منت از آن چینم ثمر را
نخواهم چون شراب کس بخواری
خورم با کام دل خون جگر را

زمن زور و زتو زر این به آن در
کجا باقی است جا عُجب وبَطَر را
فشانم از جین گوهر در این خاک
ستانم از تو پاداش هنر را ...
به کس چون رایگان چیزی نبخشند
چه کبراست این خداوندان زر را ؟!
چرا بر یکدگر منت گذارند
چو محتاجند مردم یکدگر را ؟!
این قطعه نیز قابل توجه است :
قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر
لحم نخورد و ذوات لحم نیازد
در مرض موت با اجازه دستور
خادم او جوجه با به محضر او برد
خواجه چوآن طیر کشته دید برابر
اشک ک تحسر ز هر دو دیده بیفسرد
گفت : چراماکیان شدی نشدی شیر
تاتواند کسست به خون کشد و خورد

مرگ برای ضعیف امر طبیعی است
هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد
ادیب پیشاوری
سید احمد پرسید شهاب الدین پیشاوری به سال ۱۲۶۵ ه . ق.
۱ - یعنی این بهجای آن .

متولد شد و به سال ۱۳۴۹ ه . ق. درگذشت. وی از سلسله سادات معروف
به « اجاق » بود که در پیشاور بسر می بردن و نسبت آنان درسیر و سلوک
به سلسله سهورو دیه می رسد. ادب مدتی در بلاد افغانستان و خراسان به
تحصیل علوم معقول و منقول اشتغال داشت و در سال ۱۳۰۰ ه . ق. به
تهران هجرت کرد و تا پایان عمر در این شهر زیست . وی در لغت پارسی
و عربی متبحر بود. در وصف سپیده گوید :

سپیده چو از نور دامان نماید

شب تیره را زار و فالان نماید

به باغ اندرون غنچه لب برگشاید

چو صبح از شکر خنده دندان نماید

افق ز آستین کف زرین برآرد

بساط زمی را زرافشان نماید

فالک خویشن را به سیمین ردایی

کر از چشم بیننده پنهان نماید

به سیمین قواره سپیده دمان صبح

رداش شکافیده دامان نماید ...

عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف در قزوین تولد یافت و از آغاز زندگی به شعر و
موسیقی علاقه و افراد است و اکثر اوقات دیوانهای شعر را مطالعه می کرد.
در دوره انقلاب مشروطیت به حلقة ملیون درآمد و اشعار و ترانه های
خود را وقف دفاع از آزادی ملت ایران از یوغ حکومت استبدادی و
سلطه و نفوذ خارجی ساخت .

عارف ترانه‌های معروف دارد و چون آنها را با آواز سوزن‌ناک و مهیج خود در محافل ملّی می‌خوانند مردم را منقلب می‌ساخت. دیوان اشعار و ترانه‌های عارف اوّلین بار در بر لین به سال ۱۳۵۳ش. و بعد چندین بار در تهران چاپ شد. وفات عارف به سال ۱۳۱۲ در همدان اتفاق افتاد و در حرمین بقعه ابن سينا مدفون شد.

پروین اعتصامی

پروین دختر یوسف اعتصام‌المالک آشتیانی به سال ۱۲۸۵ ه. ش. ولادت یافت و در ۱۳۲۵ ه. ش. درگذشت. او توانانترین شاعر از میان زنان ایرانی ویکی از شاعران نامبردار دوران معاصر است. پروین در قصاید خود از حیث الفاظ پیرو شیوه شاعران قرن پنجم و ششم خاصه ناصر خسرو است؛ و در اشعار دیگر از قطعات و مثنویهای پرارزش و غزلها وغیره سخن او بیشتر رنگ سخن عراقی دارد و غالباً ساده و گاه تحت تأثیر لهجه معاصر است. امّا اندیشه‌های اوی نو و متنضم نکات بلند اجتماعی و اخلاقی و انتقادی است و تمثیلات نغز و اندرزهای حکیمانه و تفکرات و تحقیقات بلند او در همه آثارش مایه اعجاب خواننده می‌شود.

اینک نمونه‌ای از اشعار پروین اعتصامی را در زیر نقل می‌کنیم:

هر که با پاکدلان صبح و مسایی دارد

دلش از پرتو اسرار صفائی دارد

زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک

ای بس آلوده که پاکیزه ردا یی دارد...

سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو
بت پرستی مکن، این ملک خدایی دارد
کهر وقت بدین خیرگی از دست مده
آخر این دُر گرانمایه بهایی دارد
صرف باطل نکند عمر گرامی پروین
آن که چون پیر خرد راهنمایی دارد.

کودک فقیر :

دی کودکی به دامن هادر گریست زار
کز کودکان کوی به من کس نظر نداشت
طفلی مرا ز پهلوی خود بی گناه راند
آن تیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت
اطفال رابه صحبت من از چه میل نیست
کودک مگر نبود کسی کوپدر نداشت
امروز اوستاد به درسم نگه نکرد
مانا که رنج وسی فقیران ثمر نداشت
دیروز در میانه بازی ز کودکان
آن شاه شد که جامه خلقان به بر نداشت
من در خیال هوزه بسی اشک ریختم
این اشک و آرزو زچه هرگز اثر نداشت
جز من میان این گل و باران کسی نبود
کو موزه‌ای به پا و کلاهی به سر نداشت

آخر تقاوٰت من و طفلان شهر چیست؟

آین کودکی ره و رسم دگر نداشت!
همسایگان ما بره و مرغ می خورند

کس جزمن و تو قوت زخون جگر نداشت
بر وصله های پیر هم خنده می کنند

دینارو در همی پدر من مگر نداشت!
خندید و گفت آن که به فقر توطنه زد

از دانه های گوهر اشکت خبر نداشت
از زندگانی پدر خود میرس از آنک

چیزی به غیر تیشه و داس و تبر نداشت
بس رنج برد و کس نشمردش به هیچ کس

گمنام زیست آن که ده و سیم وزن نداشت
طفل فقیر را هوس و آرزو خطاست

شاخی که از تگر گنگون گشت بر نداشت
نساج روزگار در این پهن کارگاه

از بھر ما قماشی از این خوبتر نداشت!
رشید یاسمی

غلامرضا پسر محمد ولیخان معروف به رشید یاسمی به سال ۱۲۷۵ ه. ش. بدینیا آمد. تحصیلات خود را در کرمانشاه و تهران گذرانید و از جوانی علاوه بر تحصیل زبان و ادب پارسی به زبان فرانسوی آشنایی حاصل کرد و بعد از آن با زبان عربی و انگلیسی و پهلوی آشنا شد و

در حکمت و کلام و تاریخ ادبیات، مطالعات خود را تا اواخر زندگی ادامه داد. وی علاوه بر شاعری از نویسندهای و مترجمان مشهور عصر ما بود. آثار فراوانی از اوهای از قبیل: احوال سلمان ساوجی، احوال ابن یمین، تصحیح دیوان مسعود سعد، و ترجمه هایی از قبیل: چنگیز خان از هارولد لمب و شاگرد (دیسپل، از پل بورژه) و ایران در زمان ساسانیان از کریستنسن و رساله های پهلوی: اوشنر - دانانک، ارد او بیر افناه و اندرز مارسپندا.

اشعار رشید متنمّن افکار و موضوعات و مضماین کاملاً تازه است.
وفات او به سال ۱۳۳۵ ه. ش. روی داد.

در باره گذشت عمر گوید:

پرواز کرد عمر و ازو آشیانه ماند

مشت پری ز نعمت هستی نشانه ماند
از سوز و ساز دل اثری آشکار نیست

جز دود آه ما که به دیوار خانه ماند

عمری فسانه ها دل من در فسون گرفت

افسانه جو به خواب شد و زو فسانه ماند

گر شعر سوزناک سرایم عجب مدار

شمع نشاط مرد وازو این زبانه ماند...

این مثنوی نیز در باره کوشش از رشید است:

بسی دیو داری تو اندر کمین	چواندوه و نومیدی و آز و کین
به فرسودن تو نپایند دیر	اگر کاهله، بر تو گردید چیر
بمانند نومید و آشته وار	ورت تن بینند کوشای کار

بکی پیشه باید گزیدن که تن
ز کوشش بجو شادی و خرمی

بهار

ملک الشعرا محمد تقی بهار پسر ملک الشعرا محمد کاظم صبوری
به سال ۱۳۵۴ ه. ق. = ۱۲۶۶ ه. ش. متولد شد و در سال ۱۳۷۵ ه. ق. = ۱۳۳۰ ه. ش. درگذشت. بهار بی تردید بزرگترین گوینده پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است. او نه تنها شاعری زبان آور و بلند اندیشه، بلکه در همان حال محققی بزرگ و نویسنده‌ای فعال و استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پر ارزش بود. او مسلمانیکی از ارکان تکامل و تحول نظم و نثر در دوران معاصر محسوب می‌شود.

اهمیت وی بیشتر در آن است که: اولاً زبان فصیح پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود بکار برد، و از این حیث سرآمد گویندگان دوره بازگشت شد، ثانیاً از زبان متدالوی پارسی و مفردات و تعبیرات و اصطلاحات آن برای تکمیل زبان ادبی قدیم و بکار انداختن آن در رفع حواجع روز استفاده کرد و آنها را بنحوی بسیار مطلوب در سخن خود گنجانید، و ثالثاً از حدود فشرده و تنگ موضوعات قدیم در شعر بیرون آمد و آن را وسیله سودمندی برای بیان مقاصد گوناگون و موضوعات جدید قرار داد و اندیشه‌های مختلف فلسفی و اجتماعی و سیاسی خود را آزادانه در آن گنجانید.

از جمله مهمترین کارهای ادبی او تصحیح و تحریش دو متن مهم تاریخ سیستان و مجلل التواریخ والقصص و همچنین تألیف سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی درسه مجلد است. وی مقالات متعدد سیاسی و ادبی و تحقیقی نیز در روزنامه‌ها و مجله‌های ادبی ایران نوشته است. دیوان اشعارش در دو مجلد بهجای رسیده است.

در خطاب به کوه دماوند گوید:

ای گبید گیتی ای دماوند
ای دیو سپید پای در بند
ز آهن بد میان ینکی کمر بند
بنهقهه به ابر چهر دلند ...
سرد و سیده و خموش و آوند
آن مشت تویی توای دماوند
از گردش فرنها پس افگند
بر ری بنواز ضربتی چند
ای کوه نیم زگفته خرسند
از درد ورم نموده یکچند
کافور بر آن ضماد کردند
و آن آتش‌خود نهقهه می‌سند
افسرده‌باش، خوش‌همی خند...
بکسل زهم این نژاد و بیوند
از ریشه بنای ظلم بر کرد
داد دل مردم خردمند.
این قصیده که به نام جعد جنگ معروف است از شاهکارهای شعر

فارسی معاصر است :

فغان ز جند جنگ و مرغواي^۱ او
بريده باد نای او و تا ابد
گسته و شکسته پر و پای او
ز من بریده کرد آشناي من
چه باشد از بالای جنگ صعب تر
شراب او ز خون مرد رنجبر
به هر زمين که باد جنگ بر و زد
به گوشها خروش تندر او فتد
جهان شود چو آسیا و دم بدم
رونده تانک همچو کوه آشین^۲
چو پر بگسترد عقاب آهنین^۳
هزار بیضه هر دمی فرو نهد
کجاست روزگار صلح و اینمی
کجاست عهد راستی و مردمی
کجاست دور یاری و برابری

نویسنده‌گان این دوره

از جمله نویسنده‌گان معروف دوره مشروطیت میرزا ملکم خان و
میرزا محمدحسین ادیب متخلص به فروغی است، اینک شرح حال
آن را با اختصار بیان می‌کنیم :

ملکم خان

ملکم خان فرزند یعقوب خان ارمنی بود که به دین اسلام درآمده
بود. وی اوّلین بار به عنوان یک نفر جادوگر و شعبدۀ باز به ایران وارد
شد ولی به امر ناصرالدین شاه اخراج شد. وی در سن شصت سالگی
محبدّاً به ایران آمد و فراموشخانه را تأسیس کرد. این بار نیز از این
کشور اخراج گردید و مدت‌ها بعد در سال ۱۲۹۱ هـ ق. = ۱۸۷۲ م.
در لندن وزیر مختار ایران شد. ملکم خان با همکاری سید جمال الدین
اسدآبادی روزنامه قانون را در انگلستان منتشر کرد، و رسالاتی نیز
دارد که از جمله آنها رساله وزیر و رفیق است.

فروغی

میرزا محمدحسین ادیب متخلص به فروغی از نویسنده‌گانی است

۱- مرغوا به ضم میم و غین و سکون دا به معنی فال بد و تطیّر است.

۲- مراد هوایپیماست.

۳- مراد بمب است.

کد به سبک قدیم و سبک ساده هر دو چیز می نوشت . وی کتاب راولنسن را به نام تاریخ ساسانیان ترجمه کرد، و نیز از آثار او رمان عشق و عفت است که در پاورپری روزنامه تربیت چاپ می شد . فروغی چنانکه پیش از این در مبحث مطبوعات دوره مشروطیت گفته بود ، مدیر و دبیر روزنامه مذکور بود .

دانشمندان و نویسندهای گان معاصر

در عصر حاضر دانشمندان و نویسندهای گان و محققان بزرگی در رشته‌های مختلف تاریخ و علم و ادب پیدا شده‌اند که در اینجا به شرح حال و آثار چند تن از آنان که از میان ما رفته‌اند اکتفا می کنیم :

علّامه محمد قزوینی

محمد بن عبدالوهاب قزوینی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۸ هـ . ش .) از دانشمندان و ادباء و محققین بزرگ قرن معاصر ایران و استاد مسلم در زبان و ادبیات فارسی و تختین عالم و دانشمند ایرانی است که روش تحقیق علمی را پیش گرفت و مکتب جدیدی در ادبیات تحقیقی و انتقادی میهن خود بوجود آورد .

علّامه قزوینی مردی منبع الطیب و بلند همت و قانع بود و فضایل اخلاقی را با مقامات علمی تؤمن داشت . سالها در انگلستان و فرانسه و آلمان عمر خود را صرف مطالعه و تحقیق و تبیغ در آثار اسلامی و بخصوص در کتب و نسخ خطی اسلامی کرد و رسالات و یادداشت‌ها و مقالات متعددی در مجلات و جراید از خود بیادگار گذاشت . از آثار او بیست مقاله و وفیات معاصرین و تصحیح جهانگشای جوینی و تصحیح دیوان حافظ و نیز یادداشت‌های مهم تاریخی و ادبی است .

علّامه دهخدا

علی اکبر فرزند خانباخان از ملاکان قزوین در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ش. = ۱۲۹۷ ه. ق. در تهران بدنیا آمد. دهخدا معلم و استاد مدرسه علوم سیاسی، نویسنده روزنامه صور اسرافیل و نویسنده جراید دیگر در دوران نهضت مشروطیت، مرد مبارز آزادیخواه و متوفی و اصلاح طلب، نماینده مجلس شورای ملی، استاد و رئیس دانشکده حقوق، و دانشمند و متبع بود. بزرگترین اثر علامه دهخدا لغت نامه یا دایرة المعارف زبان فارسی است که سی و پنج سال در راه تألیف آن رنج برد، ویش از دو سوم آن چاپ گردیده و بقیه در دست چاپ است.

آثار دیگر دهخدا امثال و حکم و ترجمة عظمت و انحطاط رومیان و ترجمة روح القوانین اثر منتسکیو و فرهنگ فرانسه به فارسی و رساله در شرح حال ابو ریحان بیرونی و تصحیحات و تعلیقات متعدد بر دواوین شعرای نامدار ایران و تصحیح لغت نامه‌هایی چون لغت‌فرس اسدی و صحاح الفرس است. دهخدا مردی بذله‌گو، منیع الطبع و نیز دارای طبیعی لطیف بوده و اشعاری نفیز و شیرین سروده است. وی در سال ۱۳۳۴ ه. ش. بدرود زندگی گفت.

اقبال آشتیانی

عبدالاقبال آشتیانی به سال ۱۲۷۶ ه. ش. در آشتیان بدنیا آمد و به سال ۱۳۳۴ ه. ش. در شهر رم «ایتالیا» بدرود حیات گفت. اقبال یکی از محققین بزرگ معاصر ایران در تاریخ و چندرسانه‌ای و ادبیات ویکی از پژوهشگران بزرگ ایرانی است. او از اولین دانشجویان ایرانی بود که در این دانشگاه تحصیل کرد و از اولین دانشجویان ایرانی که در این دانشگاه از اولین دانشجویان ایرانی بود. اقبال از اولین دانشجویان ایرانی که در این دانشگاه تحصیل کرد و از اولین دانشجویان ایرانی که در این دانشگاه از اولین دانشجویان ایرانی بود.

تحقيق اهل فضل و طالبان علم و شیفتگان حماقت نامی است. از عالی ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۴۵ ه. ش. در حدود ۳۶ اثر از تأثیرات و ترجیمه‌ها و رساله‌ها از آثار اقبال و یابد اهتمام آن داشتمند فقید است. آثار دیگر از بچاپ رسیده است که از جمله آنها: تاریخ مغول و میرزا تقی خان امیر کبیر وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوکی و تاریخ اکتشافات چندرسانه‌ای و تاریخ علم چندرسانه‌ای است. اقبال بسیاری از نسخه‌های خطی کتب تاریخی و ادبی فارسی و عربی را تصحیح و تحریشه کرده و بچاپ رسانیده است.

بهمنیار

احمد فرزند محمد علی به سال ۱۳۵۱ ه. ق. در کرمان متولد شد و به سال ۱۳۷۵ ه. ق. = ۱۳۳۴ ه. ش. در تهران بدرود حیات گفت. وی مردی آزادیخواه و آشنا به حقایق دین میان اسلام و روشنفکر و روشنده، ادیب و متبع و آشنا به زبان و ادبیات عربی، روزنامه نویس مبارز، قاضی دادگستری و استاد دانشگاه تهران و یکی از ادباء و فضلای بنام معاصر ایران، ودارای ذوق وطبع لطیف شعری بود. از آثار ادبی و علمی بهمنیار تصحیح تاریخ بیهقی تألیف علی بن زید و تصحیح اسرار.

التوحید في مقامات الشیخ ابی سعید و ترجمة زبدۃ التواریخ در تاریخ آلل سلجوک، واز آثار دوران زندگی سیاسی وی دوره دو ساله روزنامه دهقان در کرمان و دوره سه ساله روزنامه فکر آزاد در مشهد و تهران است. این دویت از قصیده بث الشکواي اوست:

مرا جان بفسودازای زندگانی که در وی ندیدم دمی شادمانی
چه شادی توان جستن از آن حیاتی که بر جان کند بار نگش گرانی!

کسری

سید احمد کسری (۱۳۶۹-۱۲۶۹ ه. ش.) از دانشمندان و محققان ایران و ادیب و نویسنده‌ای فعال بود. در رشته‌های تاریخ و لغت و زبان و مذهب تحقیقاتی دارد. وی در مسائل اجتماعی و مذهبی عقاید خاصی داشت و با استعمال لغات عربی در فارسی مخالف بود تا آنجا که عموماً در نوشته‌های خود از بکار بردن لغات عربی دوری می‌جست.

از آثار مهم او: *تاریخ مشروطه ایران*، *تاریخ هجره ساله آذربایجان*، *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، *شهریاران گمنام*، *شیخ صفی و تبارش*، *زبان آذری*، *کافنامه* و کتابهای متعدد دیگر درباره عقاید خاص مذهبی خود و دوره *مجله پیمان* است.

اهمیت و ارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را از زمان هخامنشی حساب کنیم در حدود ۴۵۰۰ سال است که وطن‌ما دارای آثار ادبی ارزشمند و نظر می‌باشد، اینک اهمیت و ارزش آن را بطور خلاصه بیان می‌کنیم:

- ۱- ادبیات ایران هم از جهت عبارت و هم از لحاظ معانی دلیل باهر یک تمدن عالی است. بزرگان و سخنگویان ایرانی معانی نظر لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان درسیک بهترین سخنان فارسی بیان کردند، حتی در قصاید درازی که به قصد خوش‌آمد امیران و جلب نظر وزیران سروده شده و معمولاً برای کسب شئونات ظاهری بوده است باز چندان سخنان طریف و معانی لطیف بکار رفته است که جا دارد از این حیث آن سخن شعر هم نمونه استعداد و رقت فکر و

و سعی خیال ملت ایران شمرده شود و در واقع بسیاری از قصاید فارسی با وجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام و عبارت پردازی و فایده‌سازی دارد، شامل محسنات اساسی نیز هست که از آن جمله اینهاست:

الف - قصیده سرایان بر حسب حس برتری جستن بهم و جلب نظر سلاطین و کسب آفرین مردم کوششها کردند و بهترین ترکیبات و کلمات فارسی را جستند و آنها را زنده کردند و از این راه خدمتی شایان نسبت به بقای زبان بجا آوردند.

ب - با وجود مذموم دانستن نملک گویی، از مضمونهای بکر و باریک و تشیبهای ماهرانه و قیاسهای استادانه که در طی مدیحه آمده است بهیچ وجه نتوان گذشت؛ زیرا همه آنها آثار فکر تیزو هوش و قریحه لطیف ملت ایران است و هر ملتی را معانی لطیف گفتن مقدور نیست.

ج - در قصاید فارسی پند و معانی اخلاقی سودمند عالی آمده است.

د - مطالب تاریخی نیز از قبیل وقایع و عادات و حکایات در ضمن قصایدی آمده است و این مطالب برای شناسایی گذشته بسیار مهم توانند بود.

ه - امثال و مکالم ایرانی در آنها گرد آمده و محفوظ مانده است.

و - نظرلات بی‌نظیری که دلیل لطف احساسات و قدرت وصف استادان ایران است در آغاز قصاید سروده شده است.

ز - تأثیر پندهایی که در ضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم ، اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییر داده بسیار قابل تأمل و قدرشناصی است .

ح - فضایدی را که سراسر دینی و اخلاقی است و از تملق و مداهنه دور است یا شامل مطالب علمی و حکمی یا شرح حال و افکار خودشاعر است باید فراموش کرد .

۲ - ادبیات ایران اعمّ از نظم و نثر که شامل اشعار و جمله‌ها و داستانهای حکمی و اخلاقی بسیار سودمند و لطیف است و در فصاحت و شیوه‌ای پایه‌ای بلند دارد ، ناچار در زندگی عامّه مؤثر واقع گردیده و در هدایت افکار تأثیر بسزا داشته است و اگر بعضی سخنگویان گاهی از راه تفکن اشعاری مخالف اخلاق و عفت سروده‌اند آن گونه گفته‌های اینست بد اشعار جدی خوب به مثابه هیچ است .

۳ - ادبیات ایران ارزش تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه‌ای است از اخلاق و افکار و آداب و احساسات و نصایح و پندهای شماره زیادی از باهوش‌ترین افراد ایرانی که از حددها سال به این طرف محفوظ مانده و آینهوار دربرابر چشم ما که اخلاف آنها هستیم قرار گرفته است .

۴ - کثرت قصیده‌های مذهبی و ستایش در فارسی باید موجب اشتباه گردد و پرده بد روی دیده کشد و ما را از اقسام دیگر نظم و نثر غافل نماید . شاعرانی که با استقلال نظر ، مسلکی و هدفی داشته و برای مقصودهای عالی سخنگویی کردنند مانند ناصر خسرو در عقاید مذهبی ، و شیخ عطّار و شیخ شبستری و جلال الدین مولوی و حافظ و امثال آنان در مطالب عرفانی ، و مسعود سعد و خاقانی در بیان تأثیرات روحی و سرگذشت ،

و عمر خیام در شرح نظر فلسفی ، و سعدی در پند آزمایی و امثال آنان بسیارند . این شاعران سخنانی از دل درآمده و بی شایبه گفته و آثار گرانبها بیادگار نهاده‌اند .

۵ - گذشته از آثار ادبی به معنی خاص تصانیف فراوان علمی و فنی و دینی از زمان قدیم تاکنون ما به زبان فارسی بوجود آمده‌است که هر یک به جای خود از لحاظ هر عصری حائز اهمیتی بسزاست .

۶ - ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان ملی ما فارسی است . میزان سبک و شیوه هر زبان نوشه‌های سخنگویان بزرگ است و امروز این تصانیف و آثار گرانبها که ما داریم از طرفی نگهبان زبان و از طرفی هم سرهشوق برای ها و آیندگان است . گذشته از اینکه شیوه زبان ما به دستیاری سخن‌شناسان بزرگ ایران از خطر فساد مصون مانده است لغات بیشماری هم از فارسی بدین وسیله از آفت زوال محفوظ گردیده است ، و اگر شاهنامه یا قصاید و غزلیات دیگر شعرها و تأییفات فراوان منثور که در این کتاب تنها بخش کوچکی از آن ذکر شده در میان نبود بسا لغات و ترکیبات فارسی که از میان می‌رفت و جزیک زبان عامیانه چیزی باقی نمی‌ماند .

۷ - ادبیات ایران ارزش بزرگ بدیعی هم دارد ، یعنی بزرگان ایران معانی لطیف علمی و اجتماعی را در لباس عبارات‌زیبا و خوش‌آیند ادا کرده‌اند . همچنانکه روح بدیعی و ذوق و صنعت و حسن جمال دوستی ایرانی در ساختمانهای تخت جمشید و مسجد شاه اصفهان به شکل تناسب و عظمت ، و در کاشیهای اصفهان و مشهد وارد بیل به طرز رنگ آمیزی و

گل‌نگاری و آهنگ جلوه می‌کند ، در اشعار زیبای جارسی نیز همان روح به صورت سخنان دلربا و پیوند و نظم و انسجام و وزن و تناسب ، ظاهر می‌شود و این همه بی‌گزاف شاهد توانایی روان و دلیل سحر بیان سخن- گویان ایران است .

پایان